

# اسرار فرق خاکیار اهل حق

جلالی - مصوم علی شاہی - نورانی عجم نقاش

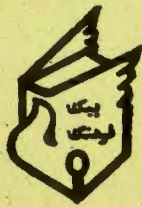
تعالی پرورداری ستوری

بانضمام تہنیکس نہ رسالہ خطی



اثر: نورالدین چپ

۱۲۰ تومان



# اسرار فرق خاکس

اثر  
نورالدین چهاردهی



---

تهران ۱۳۶۹



این کتاب را به نور چشم دل‌بند  
نکته مدرس اهداء می‌نماید .  
نورالدین چهاردهی



خیابان انقلاب، فخر رازی، چهارراه نظری، تلفن ۶۴۰۹۴۲۵

اسرار فرق خاکسار - اهل حق

نورالدین چهاردهی

چاپ اول: ۱۳۶۹ تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

چاپخانه: 'صحافی تاجیک'



اسرار فرق خاکسار- اهل حق (علی الہی)

ملک طاووسی (شیطان پرستہا)

اثر

نورالدین چہاردهی

(- جلالی- معصوم علی شاہی- نورائی- عجم)

(نقابت- نقالی- پردہ داری- سخنوری)

( بانضمام ، تلخیص ، سه رسالہ خطی . )



## فهرست مندرجات

۱۳	صفحه	۱ - پیش گفتار
۱۵	"	۲ - خاکسار و سخنوری
۱۸	"	۳ - بگتاشیه
۲۳	"	۴ - سلسله عجم
۳۱	"	۵ - داستان سیف بن اردوان
۳۳	"	۶ - دعا نویسی
۵۵	"	۷ - درباره مارگیری
۶۳	"	۸ - در باب نقطویه
۶۸	"	۹ - داستانها
۷۱	"	۱۰ - دیستان المذاهب
۷۳	"	۱۱ - قصه حمزه
۷۴	"	۱۲ - بگتاشیه و حروفیه
۸۹	"	۱۳ - سخنوری
۱۳۳	"	۱۴ - نقابت
۱۴۸	"	۱۵ - معانی اصطلاحات تصوف
۱۵۸	"	۱۶ - میرفندرسکی
۱۶۴	"	۱۷ - داستان سرائی
۱۷۶	"	۱۸ - اصطلاحات خاکسار و اهل حق

۱۸۳	"	۱۹- ایلخچی
۱۹۲	"	۲۰- تاج درویشی
۱۹۹	"	۲۱- استدراک
<hr/>		
۲۰۵	"	۲۲- فرق اهل حق
۲۰۸	"	۲۳- ابن سبا
۲۱۴	"	۲۴- تولد سلطان سباک
۲۱۹	"	۲۵- سیاییه
۲۷۴	"	۲۶- شاهنامه حقیقت
۲۸۲	"	۲۷- تدخین کردن
۲۸۶	"	۲۸- ملک طاووس
۲۹۱	"	۲۹- کلام کتاب مقدس اهل حق
۲۹۴	"	۳۰- حلول و اتحاد
۳۰۰	"	۳۱- مأخذ کتاب

#### فهرست فرمان

۳۰۷	"	۳۲- فرمان درویش خوشحال شاه
۳۰۸	"	۳۳- فرمان درویش خوشحال شاه ممبرور به مہراتابک اعظم و مظفرالدین شاه



### شیخ زاهد گیلانی

این عکس شیخ زاهد گیلانی ملقب به لقب "تاج الدین" و بعقیده این  
ناچیز در شهر صومعه سرای گیلان مدفون است.

شیخ صفی الدین اردبیلی مرید وی و در مسجد صفی رشت بر ریاضت  
مشغول شد و بی بی بیگم دختر پیر خود را به همسری برگزید.

نورالدین چهاردهی



هر فردی که به مسائل روحی گام برمی دارد می بایست امر خود را پنهان  
بدارد ، نه اینکه بیگاری پیشه کند ، و از دسترنج دیگران ارتزاق نماید.  
نورالدین چهاردهی



تمثال حضرت مستطاب میرطاهر است که در حال دعا و  
تضرع و اظهار عبودیت بدرگاه قادر متعال دیده میشود.

این شرحی است که مریدان در ذیل نگش آقای میرطاهر بچاپ رسانیده اند  
نورالدین چهاردهی



مزار " لعل شهباز قلندر " که خاکساری ها وی را از بزرگان فرقه خود  
می دانند . عکس درویشی که بادستار سر دورگمر و پاها را بسته منسوب  
به معصوم علی شاه هندی است که بزعم خود به سلوک پرداخته است .  
نورالدین چهاردهی





### پیش گفتار

بارالها ترا سپاس گویم که این دره نادر در خانواده‌ای که اهل علم و عمل بودند در شهر مقدس کربلا یا بعصره وجود نهادم و اولین کلمه‌ای که بگوش من خواندند نام نامی تو بود و اولین سکان که برده شدم دایه‌ام مرا بصحن مطهر مقدس سرور شهیدان برد و نماز شکرگزاری بجا آورد و از همان دقایق عشق و تولا بر حسین بن علی درضمیرم نقش بست تا سال‌ها سپری شد و در مسائل روحی گام برداشتم و چنین دریافت نمودم که آن امام برحق سلاله خاندان عترت تاجهاں برپا است آن حضرت پایه عشق الاهی را با وجود اعمال شگرف خود در صحنه کربلا چنان بالا برد که در تمامی ادوار را در مردان جهان بدو تاسی کنند و آن والا مقام با صدای رسا اعلام داشت آیا در میان این افراد که بجنگ من کمر بسته‌اند کسی هست که یاریم دهد و مفهوم سخنان آن ولی مطلق که جهان هستی درید قدرت او بود نه در کربلا بلکه در تمامی ادوار و قرون یا در میدانی نهند که بهمت نوه ختمی مرتبت (ص) ملکی در ملکوت بدو اختصاص یافته جان در راه عشق فدا

کند. آن سرور عالی مقام گوینده دعای عرفه است و این سخن اساس کتاب شهید جاوید را برهم می‌زند.

بارالها بمشیت ازلی توفیقم دادی که گوی وار از یک سلسله تصوف به سلسله دیگر کشانده شدم و از یک دین به دین دیگر و از یک مذهب به مذهب و مکتب و مشرب دیگر غلطاندی و عنایت تو مرا از قبول ریاست مکتبهای تصوف بازداشت و گرد مال و منال و ریاست نگشتم و در پیرانه سرره آورد پنجاه و پنج سال علمی و عملی تحقیق نمودم و برای بیداری نسل جوان دامن همت بر کمر زدم و از دشمنی‌های رذیلانه ناجوانمردانه مسند نشینان هراس بدل راه نداده و کنه هر مسلک را بروشنی بیان داشتم با لطایف الحیل از انتشار آثارم جلو گیری نمودند باز از پای ننشستم و شبها بعد از ساعت نیمه شب درب اطاق را بروی خود و بیگانه برستم و نتیجه تتبع و ریاضات صعبه شمره اش آثارم میباشد تا آزاد مردان بخوانند و بخود آیند و از دامها رهایی یابند.

## خاکسار و سخنوری

اولین اثرم مسمی به خاکسار و اهل حق بود که چهار فرقه خاکسار

۱ - خاکسار جلالی

۲ - معصوم علیشاهی

۳ - نورائی

۴ - عجم

را و یازده تیره اهل حق و ملک طاووسی ( شیطان پرستها ) را بیان داشتم و در چاپ ثانی کلام سلطان اسحاق را بدست آورده و به اختصار کوشیدم و تمامی نسخ این کتاب بفروش رسید و بعد از انتشار این کتاب رساله‌هایی از کلام اهل حق منتشر شد اما مستند نبوده و تاریخ تولد و فوت بزرگان این سلسله‌ها بسلیقه خود مطالبی ابداع کردند .

لذا اینک کتابی دیگر عرضه میدارد تا خوانندگان از سلسله خاکسار بیش از پیش آگاه شوند و بدین خرافات تن ندهند و عمر گرانمایه را به عبث بر باد ندهند .

در سلاسل خاکسار فقط تشکیلات خاکسار جلالی برپا است و سه مدت آن

سپری شده و تدوین این کتاب از نقطه نظر دیدگاه تاریخ ادیان است. این بیمقدار چند اجازه ارشاد از دوده‌ها دریافت کردم و خدا را سپاس گرد مرید و مرادی نگشتم.

عده‌ای گویند چرا فلان عکس را که قلیان جوز (حشیش) تدخین می‌نمود گراورکردی برخی گویند به چه سبب اسرارما را فاش ساختی آیا الفاظی چند بهم بافته و مراسم و آداب را اجراکردن چه ارتباطی با سلوک روحی دارد مندرجات کتاب (خاکسار و اهل حق) و این کتاب خود بذاته پاسخگوی معترفین است و این ناچیز بجهت رنجش این و آن و تشویق دیگران برایم علی‌السویه بوده و وظیفه خطیری که بعهده گرفته‌ام تا دم مرگ از پای نخواهم نشست.

برایم چه تفاوتی خواهد داشت طره یار ببندم آورد یا گریزان سازد خواندن این کتاب و دیگر آثارم برای خوانندگانی سودمند میباشد که تعصب برکنار نهند و چراغ عقل را فرا راه خود قرار دهند اگر عده‌ای انگشت شمار بدیده قبول بنگرند این دره نادر سربه آسمان سایه و مرد رنجهای صعبه مالیانی که در راه تحقیق بکار برده‌ام دریافت‌ام در محشر اکبر که دور و کور به پایان رسد سرافراز خواهد شد.

#### نورالدین چهاردهی

در کتاب (مولانا جلال‌الدین تألیف زنده یاد عبدالباقی کولپینا رلی) مترجم آقای دکتر توفیق سبحانی. در صفحه ۱۷۵ نوشته شده:

به نوشته واحدی شمسیان چار ضرب می‌کرده اند یعنی موی سروریش

و سبیل و ابر و با استره می تراشیده اند کلاه های قبه گشاده نمدی بر سر می گذاشتند و پشمینه سپید و سیاه بر تن می کرده اند شراب می نوشیده اند و علم به دست و دسته جمعی از شهری به شهری دیگر می رفته اند. (در خاکساری ها در اولین مرحله ورود به درویشی که لسان نامندپیر ارشاد با قیچی سه مرتبه از موی سر و ابرو و ریس و سبلیت می چیدند و این عمل را چهارضرب می نامیدند که موی سر و ابرو و ریش و سبلیت مهر می شد و تا پایان حیات حق چیدن آن را نداشتند اما امروزه قیچی را بر بالای مو قرار داده صدا در آورند و تقلید کنند.

بهار علی شاه صد تن درویش با خود همراه کرده با بارونه بر اسب و قاطر پیاده به مسافرت رو آورده ، و بهار پیشاپیش همه در حرکت بود و در بیرون شهرها و قرا چادر برپا می کردند .

مانویان دودو و بمسافرت رفته و این عمل موجب انتشار مانویت گردید.

### بکتاشیه

سلسله بکتاشیه که مقر اصلی این فرقه در سرزمین ترکیه بوده و آداب و مراسم و معتقدات آنان مشابهت تام با فرقه خاکسار دارد که بنیاد گذاران سلطان حیدر پدر شاه اسماعیل صفوی بود، که بمناسبت نام ابداع کننده آن حیدری نامیده شدند، و شهرهای بزرگ ایران هر یک بدو قسمت منقسم شدند، بنامان حیدرخانه و نعمت خانه که هم اکنون شهر دزفول و شوشتر به حیدری و نعمتی منقسم است و در ایام عزاداری دهه اول محرم دو دسته ضمن دستجات سینه زن در سالهای قبل در مقابل هم قرار گرفته و گاهی برخوردهای سخت پیش آمده و حرکت (نخل) در پیشاپیش دسته در دزفول معمول بود و شاهان صفوی فرق خاکسار را طرفداری می کردند.

وقتی طالبی در فرقه بکتاشیه وارد میشود بعینه اعمالی را انجام می دهد که با ورود یک نفر در خاکسار بیک نحو است و این آداب در فرقه خاکسار بنام (لسان) نامیده می شود.

بعد از مکتب نقطویه مشرب حروفیه از آن منشعب شده، و در ترکیه



سلسله دیگر نشانی از آنان باقی نمانده است .

این سلاسل بمدت تقریبی سیصدسال سهم بسزائی دراجتماعات و اصناف و طبقات داشتند و تقریر احوال و کردار این سلاسل که (حیدری) نامیده میشوند در تاریخ دوران صفویه تا پایان ایام قاجاریه به چشم میخورد و ذکر اعمال درویشان قسمت هایی از تاریخ ایران را روشن می سازد .

در این سلسله ها سلسله عجم غیر از موارد خاصی هیچگونه مشابهتی با دوده های (سلاسل) دیگر ندارد و مراتب درجات غذاب و صاحب علم و اختیار القاب مشایخ سلسله عجم است صاحب علم ضمن اینکه هجاء بدستگیری طالبان می باشد علم سیاهی بدست گرفته و شرح حال ائمه اطهار را به نثر یا منظوم یا با سخنان مسجع با الحان خاصی بیان میداشتند و یا پرده های منقوش از وقایع کربلا به دیواری آویخته و با چوبدستی با لحن سوزناکی تشریح میکردند و سفر به بلاد و امصار و دهات بدین نهج مشی نموده و در ترویج مذهب تشیع فداکاری نمودند و عجم بیش از دیگر درویشان و مشایخ سلسله های دیگر فداکاری نمودند .

ذکر داستانها و سخنوری و سردم بستن از اعمال مردان دوده عجم بود و ابداع مکتب حیدری که مشتمل بر چهار سلسله است از سلطان حیدر است و کلیه این فرق وابسته دربار صفوی بودند و حقوق بگیر شاهان صفوی و تحت حمایت آنان بودند بعد از انقراض قاجار دیگر محملی برای قای آنان باقی نمانده است و با بهیاری ایرانیان درویشان بجمولی گرائیدند و بعد از فوت حاج مطهر نلیشاه فقط تنی چند باقی مانده آنها باید گفته شود نام و نشانی نیست و دوره نشر این عقاید

با (بکتاشیه) ادغام یافته و رساله‌های حروفیه در تکایای بکتاشیه  
تدریس شده و میشود .  
در کتاب (مولانا جلال الدین) تألیف دانشمند ترک زبان (زنده یاد  
عبدالباقی کولپینارلی) ترجمه دکتر توفیق سبحانی .  
در صفحه ۲۸۲ نوشته شده :

### "حاجی بکتاش"

بابا بکتاش خلیفه حاجی بابا اسحاق که به بابا رسول الله شهرت دارد، از معاصران مولانا است.

او در سال ۶۶۹ هـ/ ۱۲۷۰ م یعنی سه سال قبل از وفات مولانا در گذشته است.

نویسنده این کتاب کتبی چند از آثار بکتاش که اکنون در کتابخانه معارف آنکارا موجود است، متذکر شده است.

بقایای فرقه بابائیه در گرد بکتاش جمع شدند، و فرقه بکتاشیه در قرن دهم و یازدهم هجری برابر قرن شانزدهم میلادی، موجود بودند و بحرورفرق جامیه، حیدریه، قلندریه، ادهمیه، ابداعیه، شمسیه و دیگر طریق‌های شیعی و باطنی شکل گرفته بودند. (بزعیم این ناچیز قطب الدین حیدر مدفون در تربت حیدریه مجذوب بوده، و فردی که مجذوب باشد حالت روحی وی مجال دستگیری مریدان را آماده نمی‌باشد: چ) مقالات بکتاش و ادعیه‌های منظوم از بکتاش به‌السند عربی و فارسی

باقی مانده است .

حاجی بکتاش اشاعه دهنده وداعی عقاید باطنی بود . و از حیث مشرب نقطه مقابل مولانا بود .

بکتاش مراعات صورت دین نکرده و نماز نمی خواند ، خاکساریها نیز نماز نمی خوانند و روزه نمی گیرند .

یکی از مشایخ خاکسار را که در امور درویشی خاکسار و اهل حق بیش از دیگران مطلع بود سیدی بنام پیرو که برادرزاده سید خاموش بود در بهبهان باوی آشنا شدم و در ایامی که در دزفول بودم بدان شهر آمد و سپس مقیم اهواز شد .

سید از اهالی شهر کرد بود و از طرف حاج بهارعلیشاه بمقام ارشاد نائل آمد و لقب طریقتش ( روشن علی شاه بود ) .

عمومی وی سید خاموش در یکی از حجرات مزار ملاسلطان دربیدخت منزوی بود مردی ساکت بود و رباعیات وی بچاپ رسید و تخلص وی ( خاموش ) بود با زها ویرا دیدار کردم ، صالح علیشاه نسبت بوی توجهی خاص داشت و روزی صالح علیشاه مرا مخاطب ساخته از وی تمجید نمود . سید پیرو در کسوت اهل علم و مردی متواضع بود بعد مکلا شد بعد به بیدخت رفته و در فرقه طاوسیه وارد گشت و بدستور صالح علیشاه مجدداً " به کسوت روحانیت ملبس شد و به وعظ می پرداخت .

### سلسله عجم

آقای میرطاهر بدرویشان خاکسار القا میکند که دوده (سلسلد) عجم فراش خاکسار است، این سخن از عدم آگهی ایشان است. رسایل بزرگان عجم و فرمانهای مشایخ آنان عباراتش فصیح و دارای انسجام کلام و بدون غلط به کتابت درآمده است، صنف نقالان نسخ خطی در دسترس دارند، که مبسوط تر از نسخ چاپی است.

بعضی شاهنامه خوان میباشند که بالحن و سبک خاصی بیان می کنند. که مهیج است و برخی بصورت داستان به نثر بیان می دارند، سخنوری و سخنور از فرقه عجم میباشند، و عده ای داستانهای هزارویک شب را با تغییراتی شرح می دهند.

در منطقه گوران (اهل حق) آهنگی در بین افراد آن سامان معمول بوده است که گویند رستم در خوان چهارم جهت غلبه بر دیوسپید عازم بود با تنبور نواخته است.

بعضی از اشارات را روشن میسازد:

سیمرغ نام حکیمی بود که درکوه دماوند در غاری عزلت گزیده و

پرورش دهنده زال بن سام بود و استاد رستم جهان پهلوان بود .  
 دیو به کسی اطلاق میشد که بعاورای ماده اعتقاد نداشته باشد .  
 در مورد بیژن که تحت تربیت روحانی رستم بود اینکه در شاهنامه نقل  
 شده که در چاه فرورفت مراد آنست که به هوا حبس نفسانی ابتلا یافت  
 استادش رستم او را از این گرداب مهلک رهایی بخشید اینکه در شاهنامه  
 و داستانهای ذکر شده جهان پهلوان رستم در سفر مازندران هفت دربند  
 در راهش گسترده بودند تا به مقصود نرسد هفت مرحله طریقت است  
 و بعضی نه مرتبه دانند که عبارت است از :

نفس، طبع، صدر، قلب، عقل، روح، سر، خفی، اخفی .

و برخی صدمیدان و جمعی هزارویک منزل و فرق اهل حق مدعی میباشند :  
 که بر طبق قانون تناسخ هر کسی هزارویک بار به دنیا آید و برگردد تا  
 به حد کمال ارتقاء یابد و نیازی بهود نداشته باشد .

عده ای گویند عوالم هستی پنج حضرت است :

- ۱ - حضرت ناسوت ( عالم شهود )
- ۲ - حضرت ملکوت و ناسوت سایه اوست و ملکوت دو مرتبت دارد،  
 ملکوت سفلی و ملکوت علوی .

۳ - جبروت .

۴ - حضرت لاهوت .

۵ - حضرت هاهوت یا مقام نقطه یا انسان کامل ، حقیقت محمدیه ،  
 فیض مقدس ، مشیت الله .

اما بزعم این ناچیز این اصطلاحات برای آشنا ساختن درویشان به  
 مباحث عرفانی است .

در فرق خاکسار و طوایف اهل حق هیچگاه این افراد کلمه صوفی

بکار نگیرند و در اسناد و رسایل و دفاتر نیز صوفی را به کتابت در نیاورده‌اند و وجه تباین کلمه درویش و صوفی هرچند مفهومی در لغت یکی است اما از ذکر کلمه صوفی سخت گریزانند وجه تمایز آنست که صوفی ذکر قلبی را انجام دهد و کلیه درویشان از اجرای ذکر انفسی و قلبی ناآگاه باشند.

در کتاب ( ایران امروز ) نوشته اوژن اوبن با ترجمه و حواشی و توضیحات از علی اصغر سعیدی در صفحه ۲۵۴ نوشته است :

با فرارسیدن عید نوروز درویشهای تهران در خانه رئیس صنفشان (نقیب‌الممالک) گرد هم می‌آیند و هر کدام خانه شخصیتی را نشان می‌کنند و پوست و پلاس درویشی را در محل تعیین شده پهن می‌کنند و برگ سبز و کشکول تمنا برای دریافت مقرری سالانه آماده می‌شوند. صاحب خانه هر روز برای پلو و چای فرستاده می‌شود و بالاخره در ساعت مقرر با بذل نیاز کریمانه دست بسرشان می‌کشد. ( این عمل اختصاص به شهر تهران ندارد و نیازی به اجازه نقیب ندارند در قبال خانه‌های علما و اعیان و مالکین و بازرگانان و والی شهر چادری برپا کرده و به اصطلاح خود بخانه طلب می‌نشینند و در مقابل درب چادر که محاذی درب خانه آن بزرگ خانه است سبزی کاشته یا مومی شبیه قیافه بزرگ خانه درست کرده و هر روز او را دی خوانده تادانه سبزی سبز شود یا میخی در دل موم فرو کرده و حداکثر چهل روز این امر بطول میانجامد اگر مراد حاصل نشد در نفیر چپ دمیده که یکی از افراد خانه بیمار شده یا فوت می‌کند اگر مطلوب بدست آید نفیر راست می‌دمند در گشت درویشان که مقابل دکان عبور کرده یک برگ گل یا نقل داده یا گلاب می‌پاشند این موضوع بطور مبسوط



در کتاب (خاکسار و اهل حق) نقل شده است .

در صفحه ۲۵۵ در باب نقالی گفته است :

میرزا غلامحسین (نقیب الممالک) نقال مورد علاقه ناصرالدین شاه بود و نماینده‌ای در هر ایالت تعیین می‌کرد .  
در سابق نه از درویشان بلکه از هفده صنف وجهی میگرفت و مخصوص خاکسار و عجم بود .

درویشان با موهای بلند و ریش ژولیده کلاه برکی بر سر و تبرزینی بر دوش و کشکولی زیر بغل به این سوی و آن سوی می‌روند و بر سر خرمن‌ها می‌رفتند . (توضیحا "بیان میدارند که سلاسل خاکسار چهار فرقه‌اند .  
۱ - سلسله خاکسار جلالی برپا و مؤسس آن سلطان حیدر صفوی است .

۲ - سلسله عجم .

۳ - معصوم علیشائی .

۴ - نورائی .

(هریک از این فرق نقیبی دارند و نقیب هر سلسله می‌بایست سید بوده و از سی و دو صنف که کارهای دستی دارند بوسیله دست نقیب که دستیار نقیب است سالانه مالیات گرفته به نقیب می‌پردازد .  
سلسله عجم از هفده صنف از سی و دو صنف مالیات اخذ می‌کنند و نقالی و سخنوری اختصاص به سلسله عجم دارد این موضوع در خاکسار و اهل حق مبسوطاً ذکر شده است .

نقیب الممالک قصه امیر ارسلان را شبها برای ناصرالدین شاه تقریر میکرد و یکی از دختران شاه در پشت پرده بکتابت در می‌آورد و اغلب نقیب عجم در شهر مشهد سکونت داشت : چ )

در صفحه ۲۵۶ نوشته :

خاکساریها بعنوان علامت مشخصه علاوه بر کسوت بازوبند و نشانه‌ای روی بازوی خود دارند ، که مهر نبوت نامند .

گویند سید جلال بخاری مریدانش شتری داشتند هر صبح خورجینی در گردن شتر برای تأمین معاش راه می‌افتادند و سید جلال از تنبلی آنها به ستوه آمده راه سفر پیش گرفت و بعد از مراجعت دروغی درباره شتر گفتند سید جلال مآوقع را از شتر پرسید هر ذره گوشت شتر از بدن درویشان جریان را گفت سید از روی خشم بازوی درویشان را فشرده اثر انگشت در بازوها با فیماند لذا درویشان بر روی بازو خالکوبی میکنند . ( توضیحا "خاکساریها در بدو ورود بدرویشی آن مرحله را مرحله اول لسان و مرحله دوم پپاله و مرحله سوم را کسوت نامند که در بازوی راست نزدیک به کتف یک دوریالی نهاده و اطراف آن را می‌سوزانند که بمنزله مهر نبوت پیغمبر اکرم (ص) است و مرحله چهارم گل سپردگی است و مندرجات سطور بالا همچنانکه مؤلف خود متذکر شده است افسانه است و مبنای صحیحی ندارد : چ ) .

در صفحه ۲۵۷ گوید درویشان عجم قصه اسکندرنامه و رموز حمزه را تقریر می‌کنند .

مرید باید هزار و یک روز خدمت کند . ( هزار و یک روز متوالی به اربعینات مختلف از قبیل جاروب کشی و سقایی و خدمت تکیه و خدمت به آشپز و مأمور خرید که بدستور پیر ارشاد انجام می‌گیرد و روزانه هزار و یکمین وارد درویشی میشود و همه سلاسل این ریاضتها را انجام میدادند امروز این اعمال منسوخ شده است : چ )

در صفحه ۲۵۹ مراسم ورود به سلسله عجم را بیان میدارد که چون

از دیگران شنیده مستند نبوده و هیچیک از طرق درویشان آداب ورود بدرویشی راحتی به برادر طریق خود آشکار نمیسازند تا چه رسد بیک اجنبی و کمر بند که سه بار بدور کمر پیچند و در مقابل سینه زیر ناف سه گره زنند که رشمه نامند و از هفتاد و دو نخ تهیه شده که نشانه ۷۲ باب کتاب و نذیر داد است و سه گره یاد بود نشانه پندار نیک و کردار و گفتار نیک است و رشمه‌ای که برگردن طالب انداخته شده پیر دلیل آنرا بدست گرفته نزد پیر ارشاد آورده گوید قربانی آوردم و آن رشمه را از گردن جدا نمیسازند .

در صفحه ۲۶ مؤلف چند برگی که ابتدای رساله‌ای که (صاحب اختیار) برای مرید خود نوشته چون حائز اهمیت است نقل میکند .

ای نقیبان روشن دل و شیوخ ارجمند درویشان پرچم بدوش نوچه درویشان ناقلان مصایب اولاد پیامبر چاوشان مدح خوان ای علمداران سلمانیان سقایان فراشان غسالان بدانید و آگاه باشید . . . . .

بموجب این سخنان شریف درویش میرزا محمد فرزند حاجی درویش احمد تهرانی مدتهای مدید دروادی غربت سوخته و در کوره محبت گداخته است زمانی بس طولانی خدمت درویشان نوآموز و راه جو کرده . . . . .

به این امید . . . دست ارادت و تمنا بردامن استاد درویش ملا محمد علی اختیار دراز کرده . . .

ملا محمد کمر بند درویشی از گردن خویش باز کرد و آنرا بدست درویش میرزا غلامحسین خان نقیب الممالک ایران سپرد نقیب هم با و اجازه کمر بند بستن کیسه گرفتن و کفش مخصوص بپا کردن داد ضمناً "هفت سر درویشی به او آموخت . . .

مورخ جمعه ششم ربیع الاول سال ۱۳۱۷ از هجرت رسول اکرم (ص) جای مهر دو پیرامضاء ذره خاک پاک عرفا فقیر سراپا تقصیر سید کاظم تهرانی .

این ناچیز سه فرمان از مرآشد عجم در کتاب (خاکسار و اهل حق) گراور نموده و دوده عجم اصطلاحات خاص مخصوص بخود دارند که در سه سلسله دیگر خاکسار بکار برده نمیشود مشایخ عجم را بابا و صاحب اختیار و صاحب علم خطاب کنند .

صفحه ۲۶۱ مؤلف کتاب نوشته است :

چندین سال است که ( حاجی احمد درویش مقارن با یام نوروز در مقابل سفارت فرانسه بساط درویشی خود را پهن میکند و سالانه مبلغ ده تومان از این ممر عایدی دارد . )

بر روی تاج درویشی وی دو بیت زیر منقش است :

تاج ما تاج خواجه معراج      که ستاند ز تاج شاهان باج  
مانه محتاج تاج شاهانیم      بلکه شاهان به تاج ما محتاج

در حاشیه صفحه ۲۶۱ مترجم محترم که بحق به بهترین وجهی از ترجمه این کتاب برآمده است از قول مرحوم عبدالله انتظام نوشته اند ، که از زمان شاه نعمت الله به القاب اقطاب کلمه شاه افزوده شده و کلاه درویشان به تاج مبدل گردید و به شب کلاه درویشان تاج گویند توضیحا "عرضه میدارد شب کلاه تاج نیست و در شعبات سلسله نعمت اللهی تاج وجود خارجی ندارد .

بر کلاه (تاج) جملاتی یا عبارتی و ضمنا "چنته که بر سمت چپ پهلوی

آویزان نمایند با سوزن زنی نقوشی ترسیم کرده که بسیار جالب و با ارزش است و برکشول‌کننده‌کاری نمایند اما متأسفانه استاد این فنون انگشت شمار است و اگر اساتید این فن بدین کار پردازند معاش آنان تأمین شده و چنانچه بعدهای به‌آموزند این هنر پایدار خواهد ماند.

### "داستان سیف بن اردوان"

در یک جنگ (جنگ کشتی پر بار است) که مشتمل بر چند کتاب عرفانی بود.

در این مجموعه که نسخه خطی بود، داستانی بنام (سیف بن اردوان برخوردارم که تاکنون بحلیه طبع درنیامده است. اینک فشرده آنرا از نظر خوانندگان می‌گذراند، و این داستان جنبه مذهبی دارا بوده، و اساس وقوع این حکایت خلاف عقل بوده، و بنظر این بیمقدار در پایان سلطنت شاهان صفویه، برشته تحریر درآمده است. منظور اصلی نویسنده داستان آن بوده، که عقاید عامه ناس را، به ارادت خاندان عترت (ع) بیافزاید.

بابای دوده عجم (شیخ سلسله را بابا نامند، و دوده به مفهوم سلسله است.) چنین تقریر کرده است.

چون سیف بن اردوان، از ایذاء شیران شرزه بستوه آمد، چندبار سپاه گردآورده، و برای قلع و قمع این سیاه بجایگاه شیران، عزیمت نمود اما طرفی نه بست.

سیف در این باب بفکرت فرورفت ، تا مدایح پیامبر اکرم (ص) را شنید .  
لذا با وزرا و امرا به مشورت نشست ، و سرانجام سفیری با تحف و  
هدایا به مدینه گسیل داشت ، و تمنا نمود که از جانب ختمی مرتبت  
اگر دفع این مهم نمایند ، خود و رعایای وی تبعیت دیانت اسلام را  
پذیرا شوند .

رسول خدا دفع شیران را ، بعهده علی مرتضی (ع) قرار داد .  
علی (ع) از میان اصحاب خاص خود ، چهارتن به اسامی زیر برگزید .  
مالک اشتر ، مقداد ، قنبر ، زبیر را در معیت خود بصوب شهر سیف  
رو آوردند . قبل از اینکه به نهاوند رسند ، در بین راه بر سر چاهی  
که محل دیوان بود از مرکب های خود فرود آمدند .

علی (ع) با دیوان بجنگ درآمد ، و دویست هزارتن دیوان را بسقر  
فرستاد . علی (ع) بجنگ شیران کمرهمت برهست ، و پانصد هزارشیر  
را ، در طی هفت یوم به دیار عدم فرستاد ، و در نتیجه سیف و اهالی  
آن سامان بشرف اسلام مشرف شدند .

پس از ختم این داستان ، نویسنده این کتاب به اندرز و پند  
پرداخته است .

این کتاب در ۱۱ صفحه به اتمام رسیده ، و کتاب آن بخط نستعلیق  
بوده است .



### ( دعا نویسی )

عده‌ای از درویشان و برخی از مشایخ سلاسل خاکسار، بدعانویسی و فریب ساده لوحان ارتزاق می‌نمایند. لذا بعضی از رساله‌ها را نام می‌برد.

رساله نقش سلیمانی که از زبان اردو، به فارسی برگردانده شده، که مباحث آن بر احضار روح، سحر، طلسمات، تعویذات، نقش‌بندی تیغ‌بندی، تدوین یافته است.

در صفحه ۳۳ نوشته شده:

اگر فردی خواستار آن باشد، که فیما بین دو کس عداوت پدید آید، چهارها را نوشته تا نتیجه بدست آید. این چهارها آرم اسم اعظم فرق بهائیت است.

رساله گوهر شب چراغ که اولین بار در هند منتشر شده چنین گوید:

( جفر در لغت به معنای پوست بزغاله است، و واضع آن علی (ع)

بوده، و شارع آن امام صادق (ع) بود. )

( این نسبت کذب محض است. )

منضم به این رساله رساله "فی المختومات المجربه" بطبع رسیده است، کتاب "مجمع الدعوات کبیر"، با رساله "لالی المخزون" است. بخواننده ارجمند اطمینان می دهد، که انتشار اینگونه کتب، از جنبه علمی، و دیانتی، و ملی خیانتی است بزرگ به عامه ناس، و از دیدگاه علوم غریبه نویسندگان این کتب همگی باد بدست بوده، و اجرا آن خلاف واقعیت و مابین موازین دین و اخلاق می باشد، و عمر ارزنده و مال و منال به تباهی کشیدن است. عامل این اعمال مردی سودجود و خودپسند، و وجودش عضو فاسد جامعه است.

در کتاب تصوف و ادبیات تصوف تألیف یوگنی ادواردوویچ برتلس ترجمه سیروس ایزدی که مباحث تصوف را مبسوطاً بیان داشته است در صفحه ۶۱۴ رساله (تراش نامه منظومه عبرت آموز درویشان جلالی) را نقل نموده است.

برتلس گوید در نسخه خطی تراش نامه را از مولوی به استناد بیت زیر:

گفته موزون مولانا جلال از برای این بودای اهل حال  
شناخته شده است.

شروع مثنوی بیت زیر است

هان و هان ای طالب فقر و ادب

گر طلب گاری بیا از خود طلب

(توضیحا) میگوید درویشان جلالی فرقه خاکسار هند برای اهمیت موضوع و تأثیر آن در جوامع مریدان خود به مولوی منسوب داشته اند مانند کتاب جوهر الذات و مظهر العجایب که به عطار منسوب داشته اند

این رساله (تراش نامه یا ازسیدجلال بخاری یا از یکی مریدان بخاری سرائیده شده است . ن . ۰ . چ ) که درباره تراش و اصطلاح چار ضرب که در بدایت ورود درویش به فقر پیر ارشاد باقیچی اندکی از موی سر و ابرو و ریش و سبلت می‌چیند و امروزه مرشد سه بار قیچی را حرکت داده اما موم نمی‌چیند و این عمل با اعمالی دیگر در مرحله (لسان) که اولین مرحله درویشی است انجام می‌گیرد: چ )  
اشعاری از تراش نامه نقل می‌گردد:

ضرب ریش اول بودای مقتدا یعنی مهر دنیوی کردن رها  
پس سبیل انداختن دانی که چیست ما و من از خویش بیرون گردنی است  
پس تراش سر، ایا اهل صفا پیش مردان بودن است چون خاک پا  
معنی ابرو حجاب انداختن دل ز غیر مهر حق پرداختن

(توضیحا" عرضه داشته فرق خاکسار در ایران اول موی سر و ابرو و سبلت و سپس ریش را اجرا می‌کنند و برتلس چون تشریقات مجلس لسان را مشاهده نکرده بشگفتی فرورفته که صوفیه دارای گیسو بوده‌اند این مطلب درست است در سلاسل صوفیه ایران فرق خاکسار همگی موهای سرشان تا کمر میرسد و اکثر شعبات قادریه نیز چنین هستند و برتلس در صفحه ۶۱۷ تراش نامه را از سید جلال بخاری داند .  
در رساله‌های خاکساریکی از اصطلاحات را ذکر نموده و بعدگویند اثبات آن که بمفهوم آنست که دلایل خود را بیان میدارند چه بنظم و چه به نثر لذا برتلس اثبات تراش را به نثر از رساله خطی که در دسترسش بوده ذکر می‌کند: چ )  
اگر ترا پرسند که موی تراش چند موی از سر و ابرو و ریش گرفتن

است و چند چیز بجای او کاشتن است جواب بگو سه موی اول بخل  
دویم جهل سیم کبر و کینه .

چنانچه اول موی بخل بردارند نماز و روزه و علم و حلم و ادب  
بجا آوردن است .

در درویشان خاکسار ایران نادرا "کسی عبادات را بجا میآورد و  
اگر فردی اعمال شرعی معمول دارد وقتی خواست بمقام ارشاد نائل  
آید به اهل حق (علی الهی) سر بسپارد بزعم خود از طریقت به  
حقیقت رسیده و دیگر نیازی به اجرای اعمال شرعی ندارد .  
در صفحه ۶۱۸ گفته شده :

جلال الدین مشهور به سرخ لقب علی شاه داشت در مولتان در زمره  
مریدان شیخ بهاء الدین زکریا درآمد و بدستور او به (اچ) رفت و  
تا روز مرگش ۱۹ جمادی الاول سال ۶۹۰ هـ.ق در (اچ) بسربرد سید  
جلال سه پسر داشت :

۱- احمد کبیر

۲- بهاء الدین

۳- محمد

سید جلال خرقة از خرقة سهروردیه و چشتیه گرفت و با عبدالله یافعی  
دوستی افتاده بود و ملقب به (مخدوم جهانیان) گردید .  
سید جلال دوباره به (اچ) عودت نمود و خرقة جلالی را بنانهاد .  
در ایران در رساله های خاکسار جزو نام سلسله مشایخ اسم سید جلال  
نیز برده شده است اما مؤسس سلسله جلالی بنیانگذار فرق خاکسار  
ایران نمیباشد .

برتلس در صفحه ۶۲۰ باستاناد تاریخ فرشته نوشته است :

سید جلال مرید نمی‌پذیرفت و با طالب عهد برادری می‌بست و در (اچ) مدفون شد.

در (دائرة المعارف اسلامی) نوشته شده درویشان جلالی دستبندی از شیشه بردست و بندی پشمین برگردن دارند و ریش و سبیل و ابروان را می‌تراشند.

مطالبی که در سطور بالا نقل شد اعمال قلندریه است که از ملامتیه خطه خراسان منشعب شده‌اند و ممکن است بعد از درگذشت سید جلال عده‌ای از قلندران با فرقه جلالیه هم‌عنان شده و با مریدان بخاری هم مشی شدند و مدتها می‌گذرد که در ایران از افراد قلندریه مشهود نگردیده است اما ملامتیه بوسیله بامداد عرض وجود کرد و اینک نام و نشانی از آنان باقی نمانده است میرطاهر که در کرمانشاه بسر میبرد پس از سفر همد بمریدانش دستور داد دستبندی مانند سیکها بردست کنند و این عمل بدعت است.

سفرنامه ابن بطوطه جلد اول صفحه ۲۵ نوشته است:  
در شهر (دمیاط) خانقاه شیخ جمال الدین ساوهای پیشوای گروه معروف قلندریان که ریش و ابروان خود را می‌تراشند دیده شد در صفحه ۲۶ متذکر شده:

زنی عاشق سید جمال شد شیخ ریش و ابرو بتراشید زن از وی متنفر شد.

(توضیحا) بیان میدارد قلندریه از مشی ملامتیه متأثر شدند اما در کسوت درویشان خاکسار بودند و خود را خاکسار دانسته و در تکیه‌های فرقه خاکسارها بسر میبردند.

در ابتدای امر خاکسارها و ملامتیه و قلندریه دعوی آنان این بود

که افکار عامه ناس را نسبت بخود بدبین ساخته تا بتوانند فارغ از قیل و قال وجوه مردم بسلوک پردازند اما در قرون بعد افعال خود را برای جلب توجه افراد باخادی و دکانداری میپرداختند: چ (ابن بطوطه در جلد اول صفحه ۱۷۹ نوشته:

شیخ شهاب الدین قلندر امارت زایران حج را بعهدہ داشت و در صفحه ۳۱۵ گوید:

دسته فتیان درهرشهر وآبادی و قریه ازبلادروم (مرادترکیه‌است) وجود دارند اخیه جمع اخى بمفهوم برادر میباشد در غریب نوازی و اطعام و دستگیری مظلومان در دنیا بی نظیر هستند.

هر جوانمرد بکسب و کاری اشتغال داشته و مزد خود را به اخى تحویل داده که صرف خرید میوه و خوراک میشد و پس از صرف غذا برقص وآواز مبادرت میکردند.

خنجری باندازه دو ذراع بکمر بسته کلاه پشمی سپیدی برسر مینهادند. ابن بطوطه در بیان سیاحتهای خود از شهرهای ترکیه نام برده که در هر بلد مهمان گروه فتیان میشد.

و در صفحه ۷۸۱ ذکر نموده که در شهر (عز ناطه عده‌ای از درویشان عجم سکونت داشتند)

نامه سرخ علیشاه درباره سلاسل صوفیه که تقریرات وی بوده و یکی از مریدانش بکتابت درآورده است نوشته است که در یوم پنجشنبه ۱۴ ذیحجه گفتار سرخعلیشاه در سنه ۱۳۱۵ ه.ق نوشته شده است. چهارده خانه و چهارده پیر و چهارتن مرید حضرت (مراد مولای متقیان ع) شدند اول سلطان محمود پاتیلی (که بعضی از مراد خاکسار در رساله‌های ارشاد نامه پاتیلی نوشته‌اند عده‌ای مرادشان از محمود

پاتیلی خود حضرت علی (ع) می باشد : چ ( که برادر سلمان باشد و سلسله نسب نامه فرق خاکسار به سلمان میرسد و دوم طریقه کمیل بن زیاد است که سلسله نسب مراد شده کمیل میرسد و سلسله نعمة اللهی و ذهبیه منشعب از کمیلیه است .

سومین سلسله درویشان علیایی به او پس قرنی اتصال مییابد .  
چهارمین سلسله دوده (سلسله) عجم و قادریه و رفاعیه به حسن بصری متصل میشود .

طیغوریان از با یزید بسطامی که عمری دراز داشته که زمان حیات امام صادق (ع) را دریافت کرده و مریدان این سلسله روزها را روزه گرفته و شبها بذكر اشتغال داشته و طعام به سیری تناول نکنند . گفتار سرخعلیشاه مستند نبوده و نظریات وی بدون سند است .

در کتاب (تاریخ فلسفه در جهان اسلامی) در دو جلد اثر حنا الفاء - خوری - خلیل الجبر ترجمه عبدالمحمد آیتی در صفحه ۳۰۰ نوشته اند درویشان قلندریه بسیاحت بلاد روآرند و مقید به قواعد خاصی نباشند و با احکام دینی و قوانین اجتماعی واقعی نمی نهند .  
در صفحه ۳۰۱ نوشته است :

حیدریه شاخه ای از قلندریه بوده و ایرانی بوده که در قرن دوازدهم هجری پدیدار شدند .

در رساله (قوس زندگی منصور حلاج) تألیف لوئی ماسینیون ترجمه دکتر روان فرهادی .

صوفیان یمنی چرمی از سلسله بکتاشیه محسوب میشدند و در فتح قسطنطنیه در ۸۵۵ هـ. ق و در الجزایر سال ۱۲۴۶ هـ. ق مردانگیها نموده و در سنه ۱۰۹۸ هـ. ق وین پایتخت اطریش را محاصره کردند

و این گروه به حلاج ارادت میورزیدند و رودبه سلسله بکتاشیه طالب را طنابی بگردنش افکنده و مرید با این وضع چهار دست و پا بسوی پیر ارشاد حرکت نمایند و مانند گوسفند قربانی بنزد مرشد آمده و گویند "آمده‌ام که همانند منصور بردار شوم و سربازی کنم". در ادبیات ترکی حلاج را (زبد‌الاولیا) می‌نامیدند. (ناگفته نماند که وضع ورودبه سلسله بکتاشیه مشابهت تام با ورود مریدبه فرق خاکسار دارد جوانمردان و عیاران و فتیان بعینه شبیه همان فدائیان مکتب اسماعیلیه است و در اثر جنگهای صلیبی مردمان اهالی غرب به نحوه رفتار و کردار فدائیان آشنا شده و مورد توجه آزادگان غرب قرار گرفته و عنوان شوالیه‌ها بوجود آمد و در سنه ۶۰۰ ه. ق محمود پسیخانی مشرب نقطویه را ابداع کرد که شاه عباس در یکروز ده هزار نقطوی را قتل عام نمود اما پس از طی چند قرن حروفیه منشعب از نقطویه شد و برای جلوگیری از تکفیر بترکیه رفته و در بکتاشیه رسوخ یافته و آثار قلمی بزرگان حروفیه کتب عرفانی بکتاشیه شده و مورد بحث و فحص قرار گرفت و این ناچیز در بین افراد پیرو مکتب خاکسار جلالی و سلسله عجم و معصوم علیشاهی و نورایی پیروان آئین مانویت و مزدکی و نقطوی و زردشتی و آئین هوشنگ و میترائیسم برخورد نمود اما عده‌ای واقف بودند که چه مسلکی دارا میباشند و برخی تصور مینمودند که مطالب مورد اعتقادی آنان همان عرفان اسلامی است و جمعی از این گروه به علوم غریبه آشنا بوده و برای رفع نیازمندی مراجعه کنندگان به جادو و مانیه‌تیزم و دعای اولاد و باطل السحرو طلسماتی برای خوشبختی و معالجه مرض با گیاهان ایرانی و کیمیای بدن و تسخیر اجانین و ارتباط با ارواح مردگان و کیمیای اعم از



قمری (نقره سازی) و شمسی (طلا سازی) مدعی انجام آن بودند و لباس درویشان بدون کم و زیاد با البسه مانویان فرقی نداشت: چ). سفرنامه پولاک اثر یاکوب ادوارد پولاک ترجمه کیکاس جهاننداری در صفحه ۳۴ نوشته است:

فعلا" درویشان طبقه‌ای از ولگردان قوالان و قصه‌گویان را تشکیل می‌دهند به مالکیت پشت‌پا زده و بی‌غم و بی‌خیال روز را به شب می‌آورند با چوبدستی که دسته آن بصورت یاعلی ساخته شده با کلاه درویشی پوست پلنگ و بوق و کشکولی از پوست نارگیل پرده می‌زنند. (نویسنده مرتکب لغزش شده کشکول از صدفی بزرگ که از دریای عمان صید شده داخلش را پاک ساخته و قبل از اینکه سفت شود کنده‌کاری می‌کنند و از پوست بلغار دودهنه نیز که در خزینه حضرت رضا (ع) موجود است مشاهده کرده‌ام: چ)

بعضی نیم برهنه و یا سر بی‌کلاه در ویرانه‌ها بسر می‌برند تقریباً همه آنها بنگ میکشند و حتی به ارگ شاهی وارد می‌شوند و بصدا جلی علیا" علیا" می‌گویند و برخی از این افراد تظاهر به کیمیاگری می‌کنند.

در صفحه ۲۳۹ درباره مارگیری گوید:

درویشهایی می‌باشند که انواع و اقسام مارعقرب و مارمولک را در میدانهای عمومی به معرض تماشا می‌گذارند و این حیوانات را تحریک نموده و بدور گردن خود می‌پیچند و دست خود را در حلقوم آنان فرود آورند و داعیه احضار جن و عفريت دارند. (درویشان خاکسار بدور دست خود نم‌د پیچیده دندان مار را می‌کنند و یا بتدریج سموم مار را خورده تا مار در قبال سم بدن مارگیر فرار می‌کنند و در مکانی

که مار بسیار باشد شاخ گوزن را سوزانیده و دود آن ماران را فراری میسازد اگر در اطراف رختخواب خود پوست سیرپخش کنند یا اندکی سیر تناول نمایند مار آسیبی نمیرساند و اگر شاخ گوزن را سوزانده در محل مار گزیدگی بگذارند سودمند است.

در صفحه ۴۳۰ در موضوع حشیش چنین گوید:

حشیش بمعنی لغت فارسی شاهدانه را گویند این برگها را بنگ نامند و زمانی که از آن حب تهیه کنند چرس گویند. تأثیر آن گاهی شادی و زمانی غم آرد و حشیش را (راز، برگ اسرار) گویند و بهترین بنگ از هرات بدست آید و حشیش کشمیر و افغانستان ممتاز است. هرگاه برگها را خوب نرم نموده و با شیر توأم سازند و قدری کره بدان بیفزایند روغن بنگ بدست آید.

(هرگاه چند بار حشیش را با سیگار یا قلیان و یا با جوز تدخین کنند معتاد شده اثراتش در سلولهای مغز تأثیرش بیش از ال سی و هروئین می باشد: چ)

هر درویشی در صدد باشد در پرسه زدن قصیده ای بخواند اغلب در ابتدای سخن بیت زیر را بر زبان جاری می سازد:

زبسم اله عیان سازم هزاران گنج دق یا نوس (دقیانوس)

کنم گلبنگ رحمان الرحیم از سینه چون ناقوس

حشیش را بنامهای (سید و طوطی اسرار) نیز مینامند و گاهی درویش در بدایت خواندن اشعاری بهت زیر را نیز با آهنگ و صدای رسا خوانند:

درویشم و گدا و برابر نمیکنم

پشمین کلاه خویش بصد تاج خسروی

و یا گویند

بر کلاه فقر میباید سه ترک

ترک دنیا ترک عقبی ترک ترک

داستانی مسمی به هزار و یک روز ترجمه و اقتباس از دکتر لطفعلی بریمانی در ۴۰۹ صفحه که از داستانهای ایرانی و عربی و ترکی و هندی در هزار و یک روز منتشر شد اما داستان به هزار و یک روز نمی‌رسد بنظر این ناچیز از کتاب (الف النهار) متأثر شده است.

درویشان عجم در بعد از معرکه‌گیری پس از ختم کار خود به شاهان صفوی دعا میکردند و گویند خرقة از پشم بره و پوست تخت از امام صادق (ع) بیادگار مانده است.

در کتاب (از پاریز تا پاریس) تألیف باستانی پاریزی در صفحات ۲۸۶ و ۲۸۷ نوشته‌اند:

از آثار باستانی قرن چهارم میلادی در رومانی در یک ساختمان نقش دو تبرزین که به شکل صلیب قرار گرفته و یک کشکول دیده شد. حاج مطهر علی‌شاه سرسلسله خاکسار جلالی به مریدان خود رساله میداد از آرم نظمیرالدوله تقلید کرده و بجای ص که مراد صفا است ج می‌نوشت که مفهومش (جلالی) است بعد امضاء خود را نوشته و مهر میکرد.

دوست دانشمند پر مهرم حاج احمد شکریه در نامه‌ای که برای این ناچیز ارسال داشتند مرقوم فرمودند:

در دوده خاکسار ذکر (هوالحی) را به مشایخ دستور میدادند و حاجی دهقان که از مشایخ حاج مطهر در گیلان بود به آقای شکریه که در آن

ایام نوجوانی بودند تعلیم دادند و سلاسل خاکسار ذکر قلبی نداشتند و آقای شکریه فرمودند در مشهد کلمات زیر را ورد خود ساخته و این جمله را تکرار میکردند .

ای شاه زلم زیمبو      من زیمبو و تو جیمبو  
زیمبو سنگ تازه      جیمبو ماست تازه

زلم با فتح زال مکسور م ساکن تلفظ کنند و مفهوم ندارد و منظور انتقاد اوضاع آن سامان است .

در گیلان دو تن از مشایخ حاج بهار علیشاه سکونت داشتند یکی مشتاق علیشاه که در لاهیجان اقامت داشت که این ناچیز ویراملاقات کرده است و دیگری امیر توفیق در کسگر ضیا بر سکونت داشت و از حاج مطهر تمکین ننمودند و بزراعت تأمین معاش می نمودند گفتار آقای شکریه به پایان رسید .

عده ای از افراد عوض اینکه بیدار باشند در صدد خرده گیری برمی آیند تنی چند به این ناچیز خرده گرفته که بچه علت از آقای شکریه به نیکی یاد می کنید پاسخ این کوتاه نظران را ذیلاً "بیان میدارد: ۱- شکریه از نوجوانی بتحصول علوم اسلامی رو آورد و علم را از جهت خود علم فراگرفت و اکنون بحق دانشمند میباشد .

۲- از نوجوانی به تصوف رو آورد و در چند سلسله با جدیتی وافر بکوشید و از اقران خود برتری یافت .

۳- از چند سلسله بوی پیشنهاد ارشاد شد تن در نداد و این نشانه همت والای او میباشد .

۴- دوست دیرین این ناچیز است .

۵- شکریه یادگار دوستان مشترکمان بوده که بعالم برین طهران

کردند و یادشان گرامی است چون انسان دوست و علم‌الهدی .  
 ۶- بواسطه دوستی این بیمقدار مورد ایداء و اذیت از مسند نشینان  
 قرار گرفت همین اندازه بس است دوستی مقام عشق است و مقام  
 والایی دارد بقول مولانا ای معترض از جان برون نیامده جانانت آرزو  
 است . در رساله دیوان سید شرفشاه که ابیاتی بزبان گیلکی سروده  
 بود مزارش را مشاهده کردم آقای انصاری که در رشت به کتابفروشی  
 اشتغال دارد مدعی شده که از عالم دیگر عنوان (توان علیشاه) بوی  
 عطاشده است بزعم این ناچیزگویا تجلی ثانی مرشد احمد که پاپیر  
 ملقب بود می‌باشند .

آقای انصاری مانند علف خود رو دمی بر دامها نهاده است خدا  
 جوانان پاکنهاد گیلان را از دامهای اینگونه نابخردان حفظ فرماید .  
 نویسنده کتاب (ایران امروز) تعداد درویشان خاکسار را در تهران  
 ۶۰۰ نفر و مجموع درویشان عجم بیش از خاکسارند و کلیه درویشان  
 سه هزار نفرند .

مرشد عجمها در ایام سلطنت شاه عباس محمدکفاش اصفهانی بود  
 به شاه پیشنهاد نمود که برای اجرای طرحهای مذهبی اقدام نماید  
 و شاه بپذیرفت .

(بزعم این ناچیزکلیه فرق خاکسار در ایام صفویه برای ترویج مذهب  
 تشیع در شهرها و دهات کوشا بودند و آنانرا حیدری می‌نامیدند که  
 معارض نعمت‌اللهی‌ها بودند و هر دسته بوسیله نقیب با دربار در  
 ارتباط بودند : چ) .

دو نفر صاحب علم بودند یکی حاجی سید کاظم واعظ در تهران  
 و آن دیگر کر بلائی حسن مقیم مشهد بود .

( علم برنگ مشکی را مرشد عجم مجاز بداشتن آن بود که بدست  
است گرفته بزمین کوبیده پس از آن بذکر مصیبت واقعه کربلا  
میپرداخت: چ )

کتاب امیرارسلان که تقریرات نقیب الممالک نقال ناصرالدین شاه  
است و مبارزه شمس وزیر و قمر وزیر را بیان داشته از حکایت هزار و  
یک شب در جلد پنجم لیلہ ۶۰۴ متأثر شده است .  
کتاب ( الف النهار ) ترجمه محمد حسن میرزا کمال الدوله و محمد  
کریم خان قاجار است .

حکایت اسکندر تألیف منوچهر حکیم که داستان زن نجیب و مؤمنه  
و حکایت زن و ملاح و افسانه مالک بن دینار از هزارویک شب اقتباس  
شده است درباره نسیم عیار چنین توصیف کرده است .  
« سر خنجرگذاران عالم عرب و عجم شیخ احباب قلعه گیر بی جنگ  
سرهنگان را سرهنگ صاحب قنطوره و زنگ دزدان را پالهنک بابای  
مکرم و معظم قاصد راه اسلام مهتر نسیم عیار .  
در کتاب ارزنده دو قرن سکوت اثر دکتر زرین کوب در صفحه ۱۷۴  
نوشته است :

حمزه بن آذرک برضد ظلم و ستم عمال هارون عباسی برخاست در  
خراسان و سیستان و کرمان او را یاری نمودند و دلاوریهای او منشاء  
داستان امیر حمزه شد .

جوانی را دیدار کردم بنام آقای جمشید صداقت نژاد که مردی  
مذهبی و وطن پرست بود و سعی در انتشار داستانهای اصیل ایرانی  
دارد که از آن جمله داستان ( اسرار دریاچه بختگان ) و کتاب ( کنیز سفید  
و غلام سفید ) و افسانه ( پهلوان مفرد قلندر ) است .

نویسنده این کتب نوشته است لوازم پهلوانی عبارتست از جام یزدی و زنجیرهای کرمانسی و پرشال قمه زنجانی و چوبدستی که برگردن می‌نهادند نوچه پهلوان رایتیم و خانه پهلوان رایتیم خانه می‌گفتند و استاد را کهنه سوار می‌نامیدند .

در کتاب مسافرت به ارمنستان و ایران تألیف پ . ام . ژوبر ترجمه محمود مصاحب در صفحه ۲۵۸ نوشته است .

شیخ صفی‌الدین اردبیلی و شیخ حیدر و شاه اسماعیل در اردبیل مدفون می‌باشند .

ایرانیان اردبیل را مکان مقدس میدانند .

در صفحه ۲۳۹ نوشته است :

فقیرهائی که از کشمیر و سایر نقاط هند آمده و در دریا سکونت می‌گزیدند بعضی از آنان مدعی کشف و کرامات شده و اعتقاد داشتند که به اسرار سحر و جادو واقفند ولی بیشتر آنان جاسوسانی هستند که اطلاعاتی بدست آورده و با واسطه‌ای چند آنرا بمراکز مخصوص کسب خبر می‌رسانند و در قصر پادشاهان گام می‌نهند و کنار آنان می‌نشینند .

در صفحه ۳۵۳ گفته است :

عمده‌ترین تفریح رایج در مشرق زمین همان است که بوسیله نقالان و دلکها صورت می‌گیرد و نقالان افسانه سرایانی هستند که در محضر عام به قصه‌گوئی پرداخته حکایات خود را با آب و تابی هرچه تمامتر بیان و به موقع مطالبی اخلاقی به نظم و به نثر بدان می‌افزایند . (نویسنده در دوران سلطنت فتحعلیشاه به ایران آمد از ایام شروع سلطنت صفویه تا پایان دوره قاجاریه منصب نقیبی از جمله مناصب

درباری بود و درایام سلطنت فتحعلیشاه هفت تن ازدرویشان ازهند به ایران آمده قرب مزار فردوسی چادر برپا داشته و تدخین تریاک را به ایران ارمغان آوردند داستان سرائی مخصوص سلسله عجم بود و شاه عباس در تقویت آنان بکوشید و کلیه فرق خاکسار مامورین مخفی سلاطین صفوی بودند در زمان فتحعلیشاه هفت تن صوفی به ایران آمده در اندک مدتی شهره هر بلاد شدند شاه بترسید آنان را دستگیر و به کرمانشاه نزد آخوند ملا محمد علی بهبهانی فرستاد: (چ) .

در رساله (یک سال در پاکستان) تالیف قاسم صافی در صفحه ۸۵ نوشته است .

شیعیان حسینی بیشتر در استان سند هستند و پیروان شهباز قلندر نماز را بادست بسینه نهادن برگزار کنند اما دیگر اعمال آنان عین کردار شیعیان می باشد .

(داستان سرائی چندین قرن مورد توجه خاص و عام ایرانیان بود لذا توجه نام بهگونگی داستانها موجب میشود که بروحیه افراد ایرانی در طی قرون متعادی پی بریم و شاهان براین امر نظارت داشتند تا مردم بدان مشغول شوند . چ)

درویشان برای حشیش نام دیگری بر نامهای قبلی که در صفحات قبل ذکر شد می افزایند بنام (سبز قبا) درویشان روح الاجنه نیز تدخین کنند و دوغ وحدت نیز بکار گیرند و کسی که مرتبه اول دوغ وحدت بپاشامد بیهوش شود .

بچه درویش را کوچک ابدال نامند که این اصطلاح از مانویت گرفته شده است اغلب مرادش شعبات خاکسار به جادوگری و دعانویسی نیز مبادرت میورزند و اکثرا "به بیماری هم جنس بازی اشتغال دارند .



درویشان خاکسار گاهی بنمایش حقه بازی پرداخته چنانچه لوطی غلام حسین در میادین تهران بحقه بازی شهره خاص و عام شد و نامش هم اکنون بر سر زبانها است .

بعضی از افراد صاحب اولاد نمیشوند بجای آنکه به اطبا رجوع نمایند بدعانویسها روآورده و آن مرشد دست تجاوزبه نوامیس افراد دراز میکند .

در کتاب (دیوان دین) تألیف حبیب اله نوبخت در صفحه ۳۱۵ نوشته قلندران مجدالدین قلندری با گلبانگ سلام کنند . و تیره ای از درویشان و سوقی دودست را بر سینه به شکل صلیب ساخته به شکلی که انگشت شهادت و شست ایشان از دو سو با پره گوش تلاقی کند . (هم چنانکه این ناچیز بیان داشته قلندران از ملامتیه متأثر شدند اما در کسوت درویشان خاکسار بر می برند و در عمل توان گفت خاکسارند و گلبانگ فقط برای افرادی که در مرتبت درویشی از وی بالاتر باشند یا برای مشایخ خود گلبانگ گیرند گلبانگ بدین نهج است و شیخ طریقت در داخل اتاقی نشسته باشد و مرید در عتبه درب اتاق پنجه راست به چپ نهد و با انگشت شست و انگشت سبابه دست چپ از روی سینه رد کرده لاله گوش راست را گرفته و با انگشت شست و سبابه دست راست از روی دست چپ لاله گوش چپ را گرفته و مقابل مراد ایستاده گوید جمال حضرت شما را عشق است یا گوید جمال دیدیم یا برزبان راند جمال حضرت مرشد را عشق است و تا مرشد پاسخ ندهد مجاز نمیشود که از گلبانگ خارج شود و اگر مرید خطائی مرتکب شده باشد تا پیر اجازه رخصت ندهد بحالت گلبانگ باقی ماند و گاهی دو چننه که انباشته از سنگ باشد بر دو شانه وی نهند و این حالت

را (صورت شیرینی) نامند اگر مجازات بطول انجامد چند تن از درویشان پیش کسوت (پیش کسوت یعنی بیش از آن خطا کار درویش شده باشد) بحالت گلبانگ درآیند تا شیخ طریقت از تقصیر بگذرد و همگی از گلبانگ خارج شوند و رخصت پیرکه مرید مجازاست از گلبانگ خارج شود اصطلاحاً "پیاده گویند که مرید از گلبانگ خارج شود اما اگر مرید مرتکب خلافی بزرگ شد یا تکرار نمود مرشد با حضور چند شیخ و پیردلیل و پیش کسوتان شورا تشکیل داده آن زمان مرشد دستور میدهد که مرید رانسانده و با مقراض موی سر و ریش و سبیل را چیده که گناهکار پیاده شد مفهومش آنست که از زمره درویشی خارج شد. (ج) در کتاب بستان السیاحه تألیف حاج شیروانی (مست علیشاه) در صفحه ۲۲ نوشته:

اوج بضم الف قصبه ایست از بلاد ملتان سکنه اش درویشان جلالی و مدفن سید جلال بخاری است.

صوم و صلوة و سایر عبادات ندانند بنگ و چرس و مسکرات بسیار خورند سالی یکبار ملزم میباشند که گدائی کنند مار و کژدم و جانوران مودی را بعضی از افراد این گروه تناول کنند تهیه ثروت و زناشوئی را انجام ندهند و گویند زن حرام و لقمه حلال دم سید جلال در صفحه ۱۵۲ نوشته:

بین قرنیه و قیصریه قریه ای میباشد بنام بکتاش ولی و دارای پنجاه باب خانه است و مزار بکتاش در آن قریه است و بزبان ترکی تکلم کنند و غالی مشرب باشند.

(سید جلال آداب ورودیه این فرقه بانحوه تشرف خاکساریها متفاوت است اما ورود فرقه بخاری بادرویشان خاکسار و بکتاشیه و فرقه عیاران

مشابهت تامه دارد و عقاید مریدان سیدجلال همان عقاید مانوی و مزدکی است و فقط توجه مرا در اکافی دانند).

در کتاب (تاریخ ایران) تألیف سرجان ملکم سفیر انگلیس در ایران در دوران سلطنت فتحعلیشاه در صفحه ۱۳۲ نوشته:

در شوش قبر دانیال پیغمبر است و جمعی از درویشان در آنجا سکنی دارند و بوجه تصدق که از زواران قبر دریافت میشود روزگار میگذرانند. (توضیحا" عرضه میدارد شوش که در اذهان عامه بشوش دانیال شهرت یافته غلط مشهور است و مزار دانیال در موصل میباشد و خاخام (عالم یهود) های یهود بدین امر اذعان دارند مانی در جندی شاپور که اکنون شاه آباد نامند در گذشت و پیروانش جسد ویرانه شوش آورده و مسیر رودخانه را تغییر داده جنازه مانی را در دل خاک مسیر رودخانه مدفون ساخته و مجدداً مسیر رودخانه را در مسیر اولیه برگرداندند و پیشگوئی های دانیال که در مجموعه عهد عتیق قرار گرفته پس گوئی است: چ).

در صفحه ۲۵۰ نوشته:

امیر تیمور نزد سید علی صدرالدین نواده شیخ صفی الدین رفته شیخ به امیر تیمور گفت اسرای روم را آزاد کن و برخی این امر را به شیخ صفی الدین نسبت داده اند سید علی پس از زیارت مکه به بیت المقدس رفته و در آنجا قبرش را شیخ العجم نامند.

(هر دو قول مردود است سید علی سیاه پوش در زیر چادری مشکی بسر میبرد از امیر تیمور رهائی اسرای روم را خواستار شد و تیمور پذیرفت اسرا دل به سید علی بستند و در نزد وی اقامت نموده و اعقاب آن اسرا در محلتی بنام (سیاه پوشان) در منتهی الیه شهر دزفول

اقامت دارند و اکثراً "به پیشه زراعت اشتغال دارند و قبر سیدعلی در این محلت کنار رودخانه قرار گرفته است و معروف به سیدعلی رودبند شهره یافته است و برسر قبر گنبد و بارگاهی برپاشده و محل زیارت اهالی آن دیار است: چ).  
در صفحه ۶۲۲ نوشته شده:

شاه عباس محلات را به حیدری و نعمتی منقسم ساختند. در کتاب (مردم و شاهنامه) گردآورنده و تألیف سید ابوالقاسم انجوی شیرازی آقای انجوی از کلیه بلاد قصه‌های شاهنامه را خواستار شد اغلب قصه‌گویان داستانها را فرستاده‌اند که اغلب قصص‌ها بیش از گفتار شاهنامه است در یکی از قصه‌ها رستم جهان پهلوان را در قبال حضرت علی (ع) قراردادده و گاهی مولای متقیان (ع) بیاری سلیمان شتافته است. رستم در جنگ با دیو سپید درخوان چهارم تنبوری برداشت که در ناحیه گوران بنام طرز رستم و نظم رستم می‌نوازند.  
این مجموعه داستانهای حماسه آفرین رستم و گیو و گودرز و بیژن و افراسیاب و زال و دیگر پهلوانان کیان که همان دوره هخامنشی به نثر و گاهی ابیاتی منضم بدان است و هردانگی و جوانمردی را با بیانی ساده و روشن بیان شده است.

در کتاب (ایران و ایرانیان) در عصر ناصرالدین شاه نوشته: نویسنده کتاب نخستین سفیر کبیر امریکا در ایران بوده و در سال ۱۸۵۵ میلادی که دو سال و اندی که در ایران اقامت داشته به امریکا عودت نمود و در پایان مقدمه نام خود را (اس - جی - دلیوینجامین) معرفی کرده است.

در صفحه ۷۹ عکس یک درویش را که در سنین سی و پنج سالگی نشان

میداد که موهای سرش بلند بوده و شانه زده از دو جانب بروی سینه‌اش فروهشته و یقه پیراهنش گشوده بود و یک قبضه ریش داشت و چشمان گیرایی داشت و در زیر عکس وی نوشته شده بود (یکی از درویش و صوفی‌های معروف تهران) جمع لغت درویش درویشان است نه درویش و توضیحی درباره این درویش در مطاوی کتاب بچشم نمیخورد و احتمال میدهد که گراور نورعلیشاه اول باشد.

نویسنده کتاب چون سفیر امریکا در ایران بوده و ضمناً "صمیمیت و ودادی با ظهیرالدوله داشت و در مجاورت منزل وی سکونت داشت اوضاع و احوال هر طبقه از طبقات را بروشنی یاد نموده است بعنوان مثال فصل مشبعی راجع به تعزیه که در تکیه دولت با حضور ناصر – الدین برگزار میشد و مبسوطاً" برگزار میشد توضیح داده است و عکسهائی را در این زمینه در لابلای صفحات کتاب گراور نموده است. درباره تراشیدن سردر ملاء عام و امور و کیفیت حرم سرا را توصیف کرده است.

در صفحه ۹۲ (و صفحه ۹۳) ضمن بیان اینکه به تجریش آمده و بعد به دزاشوب حرکت نموده است و چنین نوشته است:

چند گدای سمج هم آمده و مطالبه پول و صدقه میکردند در میان آنها چند درویش با لباسهای بلند و سفید ولی کثیف دیده میشدند که کلبه‌ای گلی برای خود در سایه درختی کهن ساخته بودند آنها هم انتظار کمک و صدقه را داشتند ولی آیا واقعاً "می‌بایستی باین عده بیکار و تنبل که اوقات خود را به بطالت می‌گذرانیدند کمک میکردیم. پس از کتابت جملات بالا عکسی از درویشی که برگاوای تنومند سوار شده گیسوان فروهشته و ریشی پرپشت دارا بود و بادست راست دهنه

گاو را بدست راست گرفته و کشکولی برشانه چپ آویخته و چوبدستی چهل گره که اصطلاحاً "مطراق" نامند با دست چپ گرفته و برشانه چپ تکیه داده بقصد جمع آوری نقود و برنج و مرغ و تخم مرغ و دوشاب و روغن بدهات بهار سفر برمی‌بست تا در جنب مزار و یاتکیه مخروبه‌ای را بساط درویشی گسترده و بعوام فریبی دست نیاز بسوی اقربان خود دراز نموده تا بدون زحمت و تلاش ایام حیات خود را بگذرانند که این نحوه زندگی راسپری نمودن بزعم خویش از دنیا و مافیها گسسته و راهرو طریقت روحی گشته است اما این عوالم دون همتی و نابخردی است. درویشان دوده (سلسله) خاکسار جلالی رهروان مکتب عجم را شاطر مکتب خود دانند و این مدعا خلاف واقعیت است.

چهار فرق خاکسار از کتابت کلمه صوفی سخت گریزانند و خود را درویش دانند و نه صوفی علی‌الظاهر از نام صوفی گریزانند و برای خود مکتبی خاص قایلند که مغایر و متضاد سلاسل صوفیه دانند و این گفتار مغایرت تام با حقیقت امر دارد: ج )

در کتاب ولدنامه با مقدمه از سعید نفیسی و جلال همایی در صفحه ۷۹ و ۸۰ نامه دوست دانشمند آقای محمد باقر الفت شاعر و نویسنده متذکر شده است که شیخ مرتضی ملقب به لقب طریقتی (حاج منور علی‌شاه) فرزند موید الاطباء تهرانی از مشایخ حاج بهار علی‌شاه مدتی در خانه ما در اصفهان اقامت داشته و نسخه خطی از ولدنامه همراه خود داشت که از روی آن نسخه استکتاب نمودم. از ایام ارشاد حاج بهار علی‌شاه تاکنون شیخی همپایه منور علی‌شاه دیده نشده است. منور علی‌شاه در مشهد بیمار شده و مدتی در بیمارستان آستان قدس رضوی بستری گردید و هم در آن بیمارستان درگذشت.

## درباره مارگیری

مارگیران گویند اگر هفت دانه فلفل سیاه و هفت دانه برنج قرمز را در جوف نان قرار دهند افسون میشود .  
مارگیر باید پشت گردن و دم مار را نگهدارند که دور دست حلقه نکند نمده را زیر دندان مار گذارده و نمده را می کشند تا کیسه زهر که بن دندان قرار گرفته بیرون آرند .  
برای طلسم کردن مار گویند .  
بستم دم مار و نیش عقرب بستم

بر نوح نبی سلام کردم رستم  
سبحاً سبحاً قرنیاً اسکت کما سکت واله ساکناً . برای گرفتن مار دم ویرا بادست چپ گرفته و برای جلوگیری از نیش زدن مار یک یا دو بار مار را تکان میدهد مار بستم چپ می پیچد این اشعار و جملات که درباره افسون مار میخوانند در تجربه و آزمایش مؤثر نبود .  
هرکوکچ ابدالی که نزد مارگیر سالها خدمت نماید بمرو به سموم هر مار آشنا شده بتدریج بدن خود را به سموم عادت داده و شامه مار حس کرده مقهور مارگیر شده و یا فرار میکند .  
بستم دم مار و نیش عقرب بستم

بر نوح نبی سلام کردم رستم

بعضی از افراد فرق خاکسار مدعی احضار اجنه و پریان شده و بانوانی که در امور خانوادگی بدشواریهایی دست بگیریان هستند باین شعبده بازان مردم فریب رو آورده، جادوگر با دریافت مبلغی کزاف یک مربع در صفحه کاغذ که بچهار خانه منقسم شده و در خانه بالای مربع سمت راست یک عدد ۶ و در پائین خانه عدد ۹ نوشته و در خانه چپ مربع یک عدد ۲ و در زیر آن عدد ۱۰ کتابت کنند و در خانه پائین مربع سمت راست یک عدد ۸ و در زیر آن حرف ح نوشته و در خانه جانب چپ یک ۸ و عدد ۴ در زیر عدد ۸ نویسند. عامل عمل پس از جلب اذهان افرادی که در جلسه حضور دارند گوید ای شیخ ملک عبدالرحمان ملک پریان بگلستان ارم حاضر شو احضروا، احضروا واجب العرض بحق محمد مصطفی ص حاضر شو سه بار بگو احضروا (دهادو دهادی عندی بعندهم فتاشرای ای پاچار ایادی یاکی تلونی).

اگر بر پشت ناخن شست نوشته و طفلم، نابالم در حضور خود نشانده تلقین بان بچه خردسال نموده و مرشد از وی پرسش نماید که چه چیز دیدی آن بچه معصوم گوید شخصی که کلاه قرمز نهاده حاضر شده است آن درویش جادوگر گوید خوش آمدید صفا آوردید بشما اجازه میدهم که به گله گوسفندان مردی کافر رفته گوسفندی برداشته کباب کرده نوش جان نمائید و پس از لختی که سکوت پیشه ساخته بعدلب گشوده میگوید اکل کباب نوش جانتان باشد و آنچنان اعمالی انجام دهد که همه حاضرین در آن جلسه اعتقاد باو یابند.



در میان چهار فرقه خاکسار تنها بیکی از مشایخ برخوردار نمود که دست ازارشادبشت و کسی را مطلع تر از وی باداب و قوانین خاکسار ندیدم این شخص مسمی به سید پیرو بود که ملبس بلباس کسوت درویشی بود و عبایی بردوش افکنده و مولوی بسر مینهاد .

پیرو برادرزاده سید خاموش بود و ملقب بلقب (درویش علیشاه) بود و از مشایخ حاج بهارعلیشاه بود اولین بارویرا در بهبهان ملاقات کردم حالتی مانند مجذوبین داشت روزی از روزها بمنزلم آمده عکس کیوان قزوینی را مشاهده نمود با شوریدگی بگریه افتاد و اظهار داشت برای دیدار کیوان به لنگرود رفته و بیست و چهار ساعت پشت درب خانه محل مسکونی ایشان بسر بردم سید پیرو بمنبر میرفت و بعد مکلا شد و سالها بعد به بیدخت سفر کرد و دست ارادت به صالح علیشاه بداد و بدستورایشان ملبس بلباس روحانیت درآمد سید پیرو از اهل شهر کرد و مدتی در دزفول و اهواز اقامت گزید و بدعائوسی شرعی مبادرت کرد اما گرد مرید و مرادی نگشت خدای تعالی او را غریق رحمت خود قرار دهد .

سفرنامه شاردن (قسمت اصفهان) ترجمه حسین عریضی در صفحه ۱۹۶ نوشته شده .

در محله طوقچی جنب باغ قوشخانه خانقاه (حاج میرزاخان) است در ایران دو نوع خانقاه وجود دارد یکی شخصی که مردی گوشه گیر برای خود میسازد و دیگری عمومی است که منسوبان در آن بسر میبرند . (توضیحا" بیان میدارد بنیانگذار چهار فرقه خاکسار سلطان حیدر بود که کلیه این شعبات را حیدری می نامیدند و در ایام سلطنت شاه عباس سلسله عجم تقویت شد و سه شعبه بخمولی گرائید و بعد

از انقراض صفویه تا پایان دوران قاجاریه نقبای هر سلسله در روز اول عید نوروز در بار عام شاهان شرکت می‌جستند و فرمان نقبایه امضای سلطان وقت میرسید و بعد از درگذشت حاج بهارعلیشاه و اقدامات مجدانه حاج مطهر علیشاه دوده معصوم علیشاهی و نورائی و عجم تشکیلات آنها بهم خورده و مشایخ آنان بناچار تن به تبعیت حاج مطهر دادند: ج).

در کتاب تاریخ نشریه گروه آموزشی شماره ۲ از جلد اول (حکومت گیلان) در دوران حکومت صفویه بقلم احسان اشراقی در صفحه ۶۵ و ۶۶ نوشته شده .

گیلان و سواحل دریای خزر تا حدود طالش و اردبیل در منطقه نفوذ معنوی خانقاه اردبیل قرار داشت آراء صوفیانه این خانقاه که در حقیقت دنباله مکتب شیخ زاهد گیلانی بود و با تبلیغات تشیع در آمیخته و گیلان به پایگاه مطمئنی برای رواج مذهب شیعه تبدیل گردید و توانست به پیشرفت کار رهبران صفوی کمک کرد و در سال ۹۵۱ هجری رستم بیگ آق قویونلو که از کثرت صوفیان طرفدار صفویه به هراس افتاده بود سلطان علی برادر بزرگ شاه اسماعیل را بقتل رسانید . اما طرفداران صفویه اسماعیل را که طفلی خردسال بودند نزد میرزا علی کیا حاکم گیلان ( بیه پیش ) بردند .

( برای مزید استحضار خوانندگان گوید : گیلان به دو بخش منقسم بود گیل و دیلم ناحیه بیه پس بخش فومنات ( جمعه بازار و رشت و خمام و پیربازار و بندرانزلی و صومعه سرا و فومن و شفت از سعیدآباد و قلعه رودخان و سنگر تا رود سفیدرود و ازپل سفیدرود به بعد بیه - پیش گویند تا رودسر و اشکور و از قریه بویه و دیلمان تا سه فرسخی

قزوین منطقه دیلمان بود و الموت نیز جزء نفوذ دیلمیان بود و بلوک چهارده در بخش طایفه گیل بود و چون مسیر رودخانه سفید رود تغییر یافت اکنون جزء قطعات دیلم قرار گرفت اما نژاد "جزء طوایف گیل میباشند و تاکنون درباره عشیره گیل تحقیقات کافی بعمل نیامد و شیخ صفی الدین اردبیلی دختر شیخ زاهد را بزوجهیت خود درآورد نفوذش روزافزون گردید شیخ در اردبیل به پشت بام خانه خود درفته در یک وهله چند هزار تن را بهمردی قبول مینمود و در فرق خاکسار در علایقه دستگیری میکنند و مسجد صفی در رشت محل اعتکاف شیخ صفی بود و سادات کیا مذهب تشیع زیدی را داشتند: چ).

در کتاب فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران تنظیم و نگارش نصرت اله مشکوتی در صفحه ۱۷۳ نوشته:

مقبره (بقعه شیخانور) مدفن شیخ زاهد و سیدرضا کیا و غلام شیخ میباشد صندوق چوبی و قدیمی مزار مورخ ۸۲۲ ه. ق است.

حاج مظفر علیشاه این ساختمان را تعمیر کافی نمود و وصیت نمود که مدفنش در آن جایگاه باشد و چنین نیز شد این ناچیز مزار شیخ زاهد را در صومعه سرا میداند و در شهر لاهیجان و توابع آن چند شیخ زاهد بودند.

میرزا آقا خان کرمانی در صدر خطابه خود نوشته:

بعد از سوء قصد سه نفر بابی به ناصرالدین شاه عده‌ای از بابیان را دستگیر کردند و هرنفر را به صنف خاصی سپردند و بغلیج ترین قسمی به قتل رسانیدند.

درویشان خاکسار ذکر جلی گرفته (یا هوگویان) با تبر بفرق بابیه نواخته و آنانرا مثله کردند.

در کتاب (سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش و آشتیان اثر خامه دوست دانشمندم (مرتضی سیفی فمی تفرشی) در صفحه ۲۶۶ نوشته:

میرزا یوسف مستوفی الممالک به بابا شاه قلندر که در باغ ونک شمیران مدفون است حسن اعتقادی داشت و میرزا حسن معروف به دیوانه و سید هندی که مهمانان دائمی مستوفی بودند در معیت هم به کیمیاگری اشتغال داشتند.

آقای سیفی در صفحه ۳۰۲ نوشته‌اند:

سیف علیشاه تفرشی ساکن رشت مدفون در امامزاده محمدقم است اما آقای سیفی سیف علیشاه را که خود دیده بودند بلند قامت بود اما سیف علیشاه که در رشت سکونت داشت مردی کوتاه قد بود و تمکین از حاج مطهر ننمود و عاقله او هم اکنون مقیم رشت میباشند. چون سلطان حیدر پدیر شاه اسماعیل هردو دعوی مهدویت کردند و سلطان حیدر سلسله حیدریه را بنا نهاد که همان شعبات خاکسار است و مأمورین مخفی شاهان صفوی بودند لذا اینک مطالبی از کتاب (انسان شناخت اثر دکتر علی مقدم) نقل میشود.

مهر درباری شاه عباس این جمله بود (کلب آستان علی عباس) و مهر سلطنتی شاه اسماعیل (غلام شاه مردان اسمعیل بن حیدر) بود. در سال ۹۰۵ ه. ق شاه اسماعیل در سن سیزده سالگی بکمک سادات قوامی با سیزده تن بجهانگیری پرداخت در طارم رسید پانصد تن گرد او جمع آمدند و تخلص وی ختایی بود.

(شاه اسماعیل در معیت سیزده سوار از محله پردسر لاهیجان قیام کرد و تا به اردبیل رسید هشتصد تن گرد او جمع آمدند: چ.)

بعضی از مریدان شاه اسماعیل بدون سلاح بمیدان جنگ میرفتند و اعتقاد داشتند شاه اسماعیل حافظ آنان خواهد بود. بعضی عده اولیه که بگرد وی درآمدند هفت نفر و در اردبیل چند هزار گفته‌اند آستان شاه اسماعیل را درگاه معلی مینامیدند و قزلباش او را علی مرتضی میدانستند و او و پدرش سلطان حیدر را معتقد بودند که دارای الهامات غیبی بوده و ائمه اطهار در عالم خواب برایشان ظاهر و در جنگها بمدد ایشان آیند.

شاه اسماعیل در ۹۰۶ ه. ق. شروانشاه را شکست داد و به سپاهیان گفت سپاهیان دشمن مخالف خاندان ائمه (ع) بوده و اموالشان نجس است اموال غارت شده را در رودخانه اندازید سربازان وی کیسه‌های نقره و طلا را در رود انداختند.

در جنگ چالدران سربازان شاه اسماعیل کمتر از ۲۸ هزار تن بود و سپاه عثمانی ۲۴۰ هزار نفر سرباز که تحت نظر سلطان سلیم عثمانی که مجهز به توپ و تفنگ بودند.

شاه اسماعیل با پانصد تن به توپخانه عثمانی حمله کرد توپها را خراب و قلیچ اوغلی فرمانده توپخانه عثمانی که کلاه خود و زره بر تن داشت با ضرب شست شاه اسماعیل دو نیمه شد.

(شاه اسماعیل دلیری بیمانند تهور و شجاعت او خاطره پهلوانان دوره کیانی را در خاطره‌ها تجدید میکند شاه اسماعیل بلند بالا زیبا و دست چپ او بزانو میرسید آستین‌ها را بر مرفق برگردانده و با هر دو دست توانا بود تبرزین و شمشیر کار می‌برد و نوعی از انواع تبرزین‌ها بنام تبرزین شاه اسماعیلی شهرت دارد: چ.)

در کتاب (مقدمه جواهر الاولیاء) بقلم استاد دکتر غلام سرور که

از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان .

در صفحه ۳۲ نوشته :

سید جلال بخاری بن سیدعلی ابوالموید در سال ۵۹۵ ه. ق در بخارا متولد شد در سنه ۶۳۵ ه. به هند سفر کرد و در ملتان دست ارادت به شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی بداد و خرقة خلافت سهروردیه را گرفت بعدها در بین اولادان بخاری نزاع در گرفت .

(پس مدرکی دال بر اینکه بخاری سرسلسله خاکسار هند باشد سندی در دست نیست تا چه رسد که بنیاد گذار خاکسار ایران باشد : چ ) در کتاب ( احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی ) و خلاصه العارفین به تصحیح و تحشیه و کوشش بانو دکتر شمیم محمود زیدی از انتشارات مرکز تحقیقات فارس ایران و پاکستان .

در صفحه ۱۰ ضمن خلفای زکریای ملتانی شهباز قلندر را نامبرده است .

( در اجازات مشایخ خاکسار ایران نام شهباز قلندر بچشم میخورد : چ )

### نقطه‌بید

کتاب حاضر ضمن اینکه مباحث آن، مستقل بوده و معنی شده که خوانندگان ارجمند را، بی‌نیاز از دیگر مآخذ بنماید، اما برای افرادی که درباره فرق خاکسار، و یازده تیره اهل حق و ملک طاووسی، هم-چنین از آراء و عقاید "مانی" و "مزدک" و "محمود پسیخانی" بنیان‌گذار نقطه‌بید، و مکتب "حروفیه" و "یکتاشیه" وقوف بیشتری یابند لذا: بنا بر گفتار بالا دانشوران را به آثار این ناچیز شرح زیر، برای تکمیل آگهی بیشتر حواله می‌دهد

۱- خاکسار و اهل حق چاپ دوم.

۲- سیری در تصوف چاپ دوم.

۳- سلسله‌های صوفیه ایران.

مزید بر مطالبی که ذکر شده، چون این بیمقدار به آثار قلمی دوست بزرگوارم محقق توانا آقای دکتر علی نقی منزوی اعتباری می‌دهد، و مباحث مورد بحث حضرت ایشان سندیت علمی دارد، لذا چند نکته از مقالات آقای دکتر را بطور ایجاز عرضه می‌دارد.

چون پرده‌داری در بین "بابایان" عجم که مشایخ آن سلسله بودند،

بر روی چرم و پارچه وقایع صحرای کربلا را ، باحرکت چوب دستسی نشان داده ، و بالحن خاص و گاه برای تزیین کلام ، اشعاری برزبان می‌راندند ، و نتیجه در شنوندگان و مستمعین حاضر اثر نیکوئی میبخشید ، و عشق خاندان عترت دردل و جان افراد اثر عمیقی بجا می‌نهاد .

لذا ورود اثر نقاشی رابخامه دکترمنزوی در مجله‌کاوه چاپ آلمان که وسیله "مانویان" تأثیر بسزائی نموده نقل می‌کند .  
مجله کاوه "درباره هنر نقاشی در ایران" در جنگهای آخر دوره "ساسانیان" در بین اسیران ایرانی ، که بدست رومیان آمد ، مانویان ایرانی بسیار بودند ، و هنر نقاشی از چین به ایران آورده بودند ، در میان مسیحیان پخش نمودند . در سده چهارم تزئین مساجد و قبور بزرگان متداول شد .

همچنانکه در تاریخ‌های معتبر ذکر شده ، زشتکاری از چهره کریه باطنی "متوکل عباسی" نسبت به اماکن مقدس برکسی پوشیده نیست . این ناچیز در کتاب "وهابیت و ریشه‌های آن" اعمال نابخردانه وهابیان سعودی ، را در عتبات عالیات نوشته‌ام . اینک درباره ریشه‌های عقاید "ملک طاووسی" باز ، عبارتی از مقاله "استادمنزوی" نقل میکند .  
مجله کاوه مقاله "معجزه" گفته شده ، در سده سوم قمری زردشتیان "شیطان" را ، زائیده فکر غلط "آهورا مزدا" می‌دانستند .

این ذره نادار چهارفرقه خاکسار را ، از خاندان صفویه ، حتی فرق اهل حق را زائیده اندیشه "شیخ صفی‌الدین" دانسته ، لذا شمعای بطور ایجاز ، از مجموعه "درسهای در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و پژوهش‌کده میدان‌گلها" تحت عنوان "سهم عظیم شیعه و ایران در



بنای تمدن بزرگ اسلام "به تقریر و خاصه" استاد منزوی "رانقل میکند . مهاجرت ترکان غزنوی و سلجوقی به ایران ، به دعوت خلیفگان عرب بغداد انجام گرفت . از سده ششم هجری "ترکان" کم کم ایرانیزه شده ، گنوسیزم هند و ایرانی را با تسنن عربی جمع کرده بودند . یکی از خاندان های ترک سنی گنوسیزم شده ، خاندان "شیخ صفی" بودند ، که نوعی فتوئیه مذهب در اردبیل برپا کرده بودند . توسعه طلبی ترکان عثمانی ایشان را ، بیمناک کرد . چاره رادر هم رنگ شدن با توده مردم ، و پوشیدن لباس تشیع دیدند .

شاه اسماعیل در ۹۰۵ هـ تشیع را اعلام کرد ، و چون با مخالفت هم نژادان ترک سنی خود روبرو شد ، ایشان را به پیروی از مذاهب تشیع مجبور کرد .

مورخان عثمانی وی را به لقب "سنی کشی" بخوانند ، و شیعه شدن ایرانیان را به شمشیر صفویان نسبت دهند .

در صورتیکه ایرانیان از آغازه صورت گنوسیستی اسلام را پذیرفتند ، و اکثریت مردم هیچگاه سنی نبودند ، تا شیعه شوند .

اینک درباره قلع و قمع "نقطویان" شمه ای از گفتار "دکتر منزوی" در ایام "شاه عباس" نقل میکند .

(قزوین پایتخت دوران اول صفوی (۹۰۵ تا ۱۰۰۲) مرکز علمی پس از شیراز بشمار می رفت . "شاه عباس" مکتب های فلسفی قزوین را قتل عام نمود ، و پای تخت را به اصفهان منتقل کرد . )

"شاه عباس" بنایه توطئه ای که اعلام کرد ، که جلال الدین محمد یزدی منجم باشی اعلام کرده است ، که اوضاع ستارگان از براندازی یک پادشاه آگاهی می دهد ، پس باید چند روزی سلطنت شاه به کسی

واگذار شود، تا خطر مرگ بر او فرود آید، "شاه عباس" یوسف نام ترکش دوز را به تخت نشاند، و خود کمر خدمت او بربست، این کار مسخره از روز پنجشنبه هفتم تا بامداد یکشنبه دهم ذیقعدہ/ ۱۰۰۰ هجری قمری ادامه داشت. و روز دهم آن بیچاره را بردار آویختند، و سپس به کشتار پسیخانی و مدرسان و شاگردان آن پرداختند.

این ناچیز در کتاب "سیری در تصوف" چاپ ثانی، متذکر شده‌ام. که شاه عباس خود را نقطوی معرفی نمود، و رهبر نقطویان را بفریفت، و او را بر تخت سلطنت جلوس داد، تا روزانه سوم باگرد هم آئی نقطویان مخالفان را قلع و قمع نماید.

اگر چنانچه مطالب تاریخ عباسی درست است، "یوسف" فرمان قتل عام مخالفین را صادر می‌کرد.

انوشیروان نیز چنین کرد، و اینکه پیامبر اکرم (ص) فرمودند: "من در ایام انوشیروان عادل متولد شدم." تأیید عدالت انوشیروان نیست، بلکه کلمه "عادل" اسم وصفی انوشیروان است. قباد ساسانی بزعم این بیمقدار با تمهید اظهار مزدکی نمود، و بار ثانی با کمک و تبانی پنهانی مزدکیان را برانداخت.

این ذره نادر مسلمانی و شیعه‌انثی‌عشری و به ثامن الائمه (ع) و سرور شهیدان حسین بن علی (ع) عشق می‌ورزم. و به استناد گفتار شفاهی استاد منزوی صوفی بی‌سلسله‌ام، و به عبارتی دیگر یوگی مسلک و از تلامذه خاص وحی "کیوان قزوینی" و بنحوی شگفت و شگرف بی‌سابقه‌ای اویسی مکتبم.

روی سخن به صوفیان که ره‌یابی به ساحت "جانان" را، با حاجب و دربان، قطب و پیردلیل و پیر ارشاد، معتقد و عاملند گویم.

"بیمزارم از آن کهنه خدائی که تو داری: ن . چ"

## داستانها

صنعتی زاده کرمانی کتابی بنام (عالم ابدی) تألیف نمود بنظر این ناچیزکتبی که صنعتی زاده تالیفش را بخود منسوب داشته است از میرزا آقاخان کرمانی است اما این کتاب تدوینش از وی می باشد این ناچیز دوبار در منزل رهبرازلیه ویرا دیده است در صفحه ۹۰ کتاب خضر و الیاس را بنامان ابو محمد و ابو ابراهیم نامیده که هر دوتن از سرداران اسکندر مقدونی بودند و به چشمه آب حیات دست یافتند . روزی صنعتی زاده باتفاخر به این بیمقدار گفت که من اولین کسی هستم که نسخه خطی کتاب (بیان) باب را به کتابخانه آستان قدس اهداء نمودم . صنعتی زاده در کتاب عالم ابدی از کتاب داستان اسکندر کبیر که تألیف منوچهر حکیم در دوران سلطنت شاه عباس صفوی تألیف یافته بهره جسته است و در کتاب افسانه اسکندر مقدونی هر کجا که نام اسکندر برده شده است مراد شاه عباس اول است . در دوران اخیر حمزه سردادور کتاب ( درپس پرده ) در دو مجلد و کتاب (کیمیای گران) در دو جلد و کتاب (چشمه آب حیات) که داستانهای اصیل ایرانی است با قلمی سحر و جذاب و شیرین تدوین نموده که

در خور تقدیر است و نسخ آن کمیاب می باشد در کتاب ( خاطرات لیدی شیل ) ترجمه دکتر حسین ابوترابیان در صفحه ۱۴۸ نوشته است، اغلب موقع عبور از بازار مرد جوانی خرقه سفید بلندی بر تن و کلاه کوچک قرمز مخروطی شکل بر سر و چوبدستی سه شاخه ای در دست بطور دائم و مستمر با صدای بلندی می گفت "پشم ، پشم " و فرد دیگری دیدم که با صدای رسا می گفت " علیا " چون خود را به حد کمال رسیده میدانند از انجام نماز و روزه طفره می روند در صفحه ۱۵۰ نوشته است : دو سلسله عجم و خاکسار توسط حسن بصری بوجود آمده است . و سلسله ذهبی و سیله اوپس قرنی پدیدار شد و سلسله جلالی منسوب به جعفر کذاب و سلسله قنبری از قنبر غلام علی (ع) بوجود آمد و سلسله دهری منکر وجود خدا می باشند .

(توضیحا "گوید سلسله قنبری و دهری وجود خارجی ندارند و سلسله عجم هیچگونه ارتباطی به حسن بصری ندارد و فرقه دهری احتمال میرود درویشان مانوی یا مزدکی باشند که در لباس خاکسار در تبلیغ مردم خود کوشا بوده و این ناچیز نقطویه و مزدکیه و حروفیه و مانویه را درزی خاکسار بر خورد نموده ام و سلسله ذهبیه و سیله عبدالله برزش آبادی بنانهاده شدند . اوپس قرنی و مشی اوپسی نحوه سلوک آنان برحالت اوپس قرنی است اما تشکیلات و سلسله ای ندارند و محدث عنقا و پسرش صادق عنقا مدعیان شان خلاف تصوف اسلامی است .

مادام شیل در صفحه ۱۵۱ و رودبه سلاسل را که اشتباه محض بوده نوشته است و بنابر تقریرات افراد ناآگاه مدون ساخته است .

مادام شیل در صفحه ۱۵۲ درباره دوده (سلسله) جلالی گوید : "در بین مریدان سلسله (جلالی) از نماز و روزه مسلمانان خبری

نیست". و در صفحات بعدی هر چه درباره درویشان خاکسار و دیگر سلاسل برشته تحریر درآورده مستند نبوده و دچار لغزش شده و بررسی بر مندرجات این صحایف بدرآزا میکشد و چون بنای کتاب بر اجمال نهاده شده از اطناب کلام اجتناب می‌کند.

در کتاب دانشنامه ایران و اسلام شماره ۸ در صفحه ۱۰۷۸ درباره ابوعلی قلندر نوشته است:

شیخ شرف‌الدین پاتی‌پتی از هندو وفاتش سال ۷۲۴ هـ بوده پدرش سالار فخرالدین از عراق به هند رفت ابوعلی در هند متولد شد و کتب خود را به رودخانه انداخت و قلندری پیشه گرفت در پاتی‌پت کرنال دو قبر منسوب به اوست، مثنوی کلام قلندر و شاه قلندر از اوست.

نام ابوعلی قلندر در بعضی از رسایل مشایخ خاکسار به چشم می‌خورد طایفه قلندریه منشعب از ملامتیه است و هیچ ارتباطی با فرق خاکسار ندارد. بعضی از بزرگان صوفیه در قرون گذشته در بدو ورود به تصوف آثار قلمی خود را در دل خاک مدفون ساخته یا به دریا می‌افکندند و اعتقاد داشتند که آن آثار قبل از ورود تصوف بوده و اعتماد را نشاناید. آقای میر طاهر بعد از فوت حاج مطهر خود را سرسلسله خاکسار میداند، و مثنوی ابوعلی قلندر که در پاکستان بطبع رسیده بود از انتشارات تکیه خاکسار کرمانشاه منتشر ساخت بدون آنکه از کیفیت قلندریه و ابو علی آگاهی داشته باشد.

## دبستان

کتاب "دبستان المذاهب" که بزعم این ناچیز از اهم کتب در رشته "ملل و نحل" است، و بسی درخور ارج و اعتماد بوده، و بی طرفانه برشته تحریر درآمده، و درباره مؤلف آن نظریات مختلف ابراز شده، اما آنچه متیقن است بخاصه کیخسرو فرزند "اسفندیار آذرکیوان" می باشد، و این ناچیز دلایل بسیار بر صحت این قول بدست آورده است، نسخه چاپی طبع بمبئی در سنه ۱۲۶۲ ق با حواشی ارزنده ای از "کیوان قزوینی" در دسترس این بی مقدار است.

در ص ۱۷۸ مطالبی درباره عقاید "خاکسار" دربردارد، که فشرده آنرا ذیلا از نظر خوانندگان می گذرانم:

مداریان گویند لباس بنی هاشم سبز است، که پارچه ای را گرفته بنگ آب را با آن صاف نمودند.

خاکستر بر بدن مالند و زنجیرها در گردن و بر سر خود پیچند، و علم سیاه با خود همراه دارند، نماز و روزه بجا نیاورند، و بنگ بسیار خورند.

جلالیان مریدان سید جلال بخاری میباشند، و مزار او در قریه

"اوج" از توابع سنداست، نماز بجانیاورند، آنچه از مردم دریافت کنند، برای مرشد خود برند، مار را بجوند و گویند ماهی مرتضی علی (ع) است. پیر این درویشان هر روز نو داماد است، انواع مسکرات آشامند، این فرقه در شبه قاره هند بفرق مختلف بچشم می‌خورند، قاسم انوار چنین سروده است:

او نور کند تقسیم      من بنگ کنم تقسیم  
او قاسم انوار است      من قاسم اسرارم

اما فریق خاکسار ایران وسیله سلطان حیدر پدر شاه اسماعیل صفوی بوجود آمده‌اند، و منشعب از سید جلال بخاری نبوده، و پس از پایان سلطنت صفویه در رساله‌های مشایخ جزو سلسله ارشاد نام سید جلال افزوده گردیده، و سلسله ارشاد مستند نبوده، بلکه هر مرشدی بسلیقه خود نام چند تن افزوده، یا از قلم انداخته‌اند



### "قصه حمزه"

در مهنامه "راهنمای کتاب" در جلد دهم صفحه ۶۳۸ نوشته:  
قصه حمزه یا "رموز حمزه" داستان پهلوانی که جنبه مذهبی نیز دارد.  
( "قهرمان اصلی داستان حمزه عموی رسول خدا (ص) است. " )  
بنا به گفته برخی در دوران خلافت "هارون الرشید" و به دستور  
حمزه بن عبدالله خارجی تدوین یافته است .  
که بخش مهمی در کتاب واقعات جنگ حمزه با مقبل حلبی را گفته ،  
و عزیمت وی به یمن و مسخر کردن یمن و دستگیری پادشاه یمن را  
دربر دارد .  
این داستان در پنجاه سال قبل در بین عامه مردم ، رواج بسیار داشت .  
در دورانهای گذشته ، این کتاب بارها بطبع رسیده و خریدار بسیار  
داشت .  
پهلوانانی که داستانها از آنان برجامانده ، پهلوان محمود خوارزمی ،  
پهلوان اکبر خراسانی ، پهلوان عبدالرزاق بیهقی می باشند .

### (بکتاشیه و حروفیه)

حاجی بکتاش ولی در سنه ۰۶۶۰ ق به ترکیه رفت ، و در ۷۳۸ ق درگذشت ، و درقریه بکتاش که درسه منزلی قیصریه است مدفون شد. بکتاش بمعنی برادر بزرگ است ، آداب ورودیه فرقه بکتاشیه عیناً مشابهت تام با چهار فرقه خاکسار دارد .

درسنه ۰۶۰۰ ق "محمود پسیخانی" مذهب نقطویید را بوجود آورد ، و شاه عباس بقتل عام نقطویه دست زد ، و بعداً "فضل الله استرآبادی از نقطویه مذهب "حروفیه" را بنیاده و مدت‌ها بعد حروفیه به ترکیه رو آوردند ، و در سلسله بکتاشیه ادغام شدند ، و کتب و رساله‌های حروفیه در تکیه‌های بکتاشیه تدریس می‌شد ، لذا آثار قلمی حروفیه برخلاف نقطویه محفوظ ماند .

خواننده ارجمند برای ازدیاد آگاهی خود می‌بایست به کتب زیر مراجعه نماید :

- ۱- سیری در تصوف چاپ ثانی .
- ۲- خاکسار و اهل حق چاپ دوم .

۳- سلسله‌های صوفیه ایران .

اینک کتابی بنام "رباعیات عمادالدین نسیمی" چاپ آذربایجان شوروی، ۱۹۷۳ م. در دسترس این بیمقدار قرار گرفت. این مجموعه بخش اعظم آن، رباعیات بزبان ترکی است، و بخش ثانی رباعیات فارسی است.

چون نسیمی از بزرگان بنام سلسله حروفی است، لذا سه رباعی برای نمونه ذیلاً نقل میشود:

ای نسیمت نغمه عیسی دمیست

از دمت هر دم مسیح و مریمیست

بردرد هر مزسره‌ای جام جم است

مست عشقت هر زمان در عالمی است

\*\*\*\*\*

من مظهر نطق و نطق حق ذات منست

در هر دو جهان صدای اصوات منست

از صبح ازل هر آنچه تا شام ابد

آید بوجود و هست ذرات منست

\*\*\*\*\*

آئینه جم عبارت از روی منست

واللیل اذا کتابت از موی منست

گر عارف سر قاب قوسین شده

میدان که دو حرف نون ابروی منست

\*\*\*\*\*

کتاب سندبادنامه بفرمان نوح بن نصر چهارمین پادشاه سامانی از زبان پهلوی بیپارسی ساده برگردانده شد و ترجمه آن در پایان سده ششم بخامه خواجه بهاءالدین محمد بن علی بن محمد بن الحسن الظهیری سمرقندی تهذیب یافته و با مقدمه علی قویم منتشر گردید نسخه پهلوی آن در سده چهارم ایام سلطنت سامانیان موجود بود بهاءالدین صاحب دیوان رسائل سلطان طمغاج خاقان پادشاه ماوراءالنهر ترجمه سندباد نامه را تقدیم کرده است.

این کتاب سی و چهار داستان را در بر دارد که عین همین حکایات با مختصر تفاوتی در کتاب هزار و یک شب شیرین تر توصیف شده است. اما این کتاب بسبب کلیله و دمنه نوشته شده و نسل جوان قادر بدرک مندرجات کتاب نمیباشد زیرا لغات غیر متداول امروز بکار رفته است. کتاب (ده نفر قزلباش) اثر حسین مسرور بختیار که جریان پهلوانی سرداران ایرانی در دوران شاه طهماسب و شاه عباس صفوی را بشیرینی توصیف کرده است و داستان تاریخی است خواندن اینگونه کتب جوانان را بمطالعه کتاب ترغیب میکند. چنانچه داستانهای آقای سالور و حمزه سرداد ورکه داستان "در پس پرده" و "کیمیگران" و "چشمه آب حیات" داستانهای اصیل ایرانی است و متأسفانه داستان فتنه دشتی و باشرفها از عصار و رعنا و زیبا از حجازی و شرح حال اصغر قاتل و هم جنس بازی از ترقی که آقای دکتر پادطی مقاله ای انتقاد بجا کرده است.

این کتب اخیر سخط بوده و جوانان را بفساد اخلاص رهنمون است. آقای مسرور در ده نفر قزلباش نوشته است:

لوطی ها که همان عیاران بودند از محله دیگر طوق آنها را دعوت

کرده و آن محلت طوق شاه حیدر را بحرکت درآورده و محله میزبان مشعلدار و فانوسها و گلابدان به پیشواز می‌فرستادند .

(عیاران که فتیان و جوانمردان نامند مردمی پاک بودند اما لوطی‌ها آلوده دامن بودند . چ ) .

دو نفر سخنور از جمعیت مهمان پیشاپیش دسته درحرکت بودند و پس از پیمودن دوازده قدم چراغها و گلابدانها متوقف شده یکی از سخنوران غزلی با صدای دلکش میخواند و یک سخنور میزبان پاسخ غزل را میخواند .

در زورخانه‌ها چهارتن پیشکسوت و یک پهلوان میاندار و نوچه دارا بود ، هنگام عبورزنگهای قصابی ، خوراک‌پزی و حمامی بصدا درمیآمد و عکس پهلوان‌ها با لباس پهلوانی درحمامها و زورخانه ترسیم میشد . برای پهلوان تنهادر زورخانه زنگ برای ادای احترام بصدا درمیآمد . لوطیان در ابتدای صفویه تشکیل و تقویت شدند .

( زوخانه جای لوطیان نبود بلکه اختصاص به پهلوانان داشت : چ ) رساله‌ای مسمی به "سبزپری و زردپری و سرخ‌پری تالیف ملا احمد جامی" که عین داستان با لحن دیگری عینا " از کتاب هزارویک‌شب برداشت نموده است .

این دو بیت از مولف کتاب نقل میشود .

ز بس که عشق تو آتش مرا به جان دارد

شراره نفسم سر به آسمان دارد

دلا به باغ برو عشق از انار آموز

که موج خون به دل خنده برده‌ان دارد

آقای جمشید صداقت که دیدار ایشان برای این ناچیز دست داد مردی است که در تهیه داستانهای ملی می‌کوشد، لذا در خور تقدیر است. رندان خراباتی یکی از آثار اوست، در صفحه ۹۶ نوشته است:

شرف‌الدین بوعلی قلندر متخلص به شرف نسبش به امام حسن (ع) میرسد، در سال ۶۰۵ هـ متولد، و در سنه ۸۲۴ هـ فوت نمود، و قبر او در شهر "پانی پنت" در قاره هند است.

اگر بینم شبی ناگه من آن سلطان خوبان را  
سراندر پای وی آرام خدا سازم دل و جان را

اثر زیبای دیگری از آقای جمشید صداقت نژاد در ۱۵۲ صفحه در مقدمه کتاب چشمه آب حیات گوید:

این یادداشتها سالها دست بدست گشته و از مرادی بمریدی رسیده است، و اکنون که اجازه انتشار آن از طریق استاد بزرگواری بمن رسید عیناً چاپ میکنم.

شرح حال درویشی است که پدرش تنباکو فروش بود در ایام نوروز عده‌ای از درویشان بشهر وی وارد شدند در اطراف پارک نایب السلطنه چند چادر برپا شد یکی از چادرها به کوکب علیشاه تعلق داشت تا روزی فرزند تنباکو فروش با کوکب علیشاه هم سفر شد به کویر لوت رو آوردند. در غاری در کویر پوشیده از انظار ثروت بسیاری که از زمان بنی‌امیه برای هزینه قیام بر علیه اعراب گردآورده بودند نهاده تا به اقتضای زمان برپا خیزند.

پیر مردی نگهبان دخمه بود انگشتی اسرار آمیز بجوانی که مریدش

بود، سپرد تا دست بدست بمن رسید و من ترا بجانشینی انتخاب کرده‌ام و نحوه کیفیت مسافرت را بشیرینی بیان نموده و در اساس شباهت به اثر حمزه سرداد و چشمه آب حیات دارد.

یکی از متون قدیمه از داستانها داستان "داراب نامه" در دو جلد سرگذشت داراب پسر بهمن "کی اردشیر" و دختر او همای چهارزاد در قرن ششم هجری نوشته شده است، روایت ابوطاهر محمد بن حسن بن علی بن موسی الطرسوسی بکوشش دکتر ذبیح الله صفا که به نیکوترین وجهی تصحیح نموده و بصورت نیکو بطبع رسانید. در مقدمه صفحه ۱۹ نوشته است:

آزاد سرو در سنه ۳۵۷ ه. ق در خدمت احمد بن سهل سرخی بسر میبرد، و راوی داستان رستم بود و قسمتی را بفرمان سرخی در شاهنامه فردوسی و شاهنامه ابو منصور از آن استفاده شده است. در قرن پنجم و ششم هجری کسانی که داستانهای تاریخی را خوانده و اهل سخن بودند فضائلیان مینامیدند.

در قبال آنان قصه گوینان شیعه را مناقبیان میخواندند. داستان داراب نامه شرح دلاوریهای داراب و همای با اسکندر میباشد. در اوایل دوره اسلام نصر بن الحارث از مردم مکه داستانهای رستم و اسفندیار را برای مردم بیان میکرد.

(توضیحا "عرضه میدارد داستان دارای سوم و اسکندر از اشعار الحاقی است که در شاهنامه افزوده شده است: چ.)

یکی دیگر از داستانها سمک عیار است که در پنج مجلد بتصحیح پرویز ناتل خانلری بطبع رسیده است.

سمک عیار اثر فرامرز بن خداداد بن عبدالله الکاتب الارجانی ، و راوی داستان صدقه بن ابی القاسم شیرازی است بکوشش پرویز خانلری درباره صفت عیاری نوشته است :

مردم عیار پیشه باید که عیاری دانند و جوانمرد باشند ، و به شب روی دست دارند و عیار باید درحیلت استاد بود و بسیار چاه باشد ، و نکته‌گوی باشد و حاضر جواب باشد سخن نرم گوید پاسخ هر کس تواند دادن و در نماند ، و دیده نادیده کند و عیب کسان نگوید و زبان نگاه دارد و کم گوید .

در جلد ۴ صفحه ۱۰۲ نوشته است :

خضربه سمک فرمود این نامهای عظیم برخوان مرادها برآید و جهد کن فراموش نکنی و دعا این است .

یا تمخیثا یا تمشیثا یا موشطیثا یا کرر ححلب کرر ححطب .

(جریان جوانمردی بی طمع نغم زدن عیاری به السنه‌های مختلف سخن گفتن شیرین زبان پاک‌چشم با فتوت سخی بودن بچهره‌های مختلف نمودار شدن توانا در پیاده روی از هر چیز هولناک نهرا سیدن و عقیف بودن و خود را کمر بسته این موارد اندکی از روحیات سمک عیار بود در خدمت او کمر بسته این موارد اندکی از روحیات سمک عیار بود و دوره کتاب سمک عیار ، بیش از همه شیرین کاری سمک است ، و کارهای سمک نسبت به مهتر نسیم عیار که در اسکندر نامه توصیف شده مقام والاتری دارد .

کتاب "الف لیل و لیل" که در دوران فتحعلیشاه توسط میرزا عبداللطیف طسوجی از عربی به فارسی برگردانده شد و بجای اشعار عربی



میرزا سروش اصفهانی ابیات فارسی سروده است و این ترجمه در سال ۱۲۶۰ ق. انجام گرفت.

در شب ۸۴۹ ضمن بیان داستان گوید:

رشته توگل بر سر نهاد و سنگ قناعت بر کمر استوار نمود و تاج تسلیم بر سر نهاده و ردای رضا بردوش انداخت و در معرفت در گوش کرد و تخته پوست تدبیر بر کتف انداخت و چوبدستی طلب در دست گرفته دل به لطف خدا بست و خود را بخدا سپرد.

اصل داستان بزبان عربی بخامه آذرکیوان پیشوای آئین هوشنگ بود کتاب هزار داستان در زمان ساسانیان موجود بوده اغلب داستانها متأثر از این کتاب شده فیلم های بسیار از این کتاب، در غرب فیلم برداری شد.

در هزار و یک شب سه داستان جنگی مبسوط را بر طبق آداب جنگهای قدیم در بردارد بحث فقهی و مباحثه طبی و توضیح انواع و اقسام آلات موسیقی و رقص ها و آوازه ها حکایات زاهدان و عرفا و بطور کلی از هر علم و فنی داد سخن داده و توان گفت خود دایرة المعارفی است مکر زنان و مکاید طراران و آراء فلاسفه و عیاری و بذل و بخشش کریمان توصیف درباره بنی عباس، و سرگذشت برامکه و خواننده اگر از بدایت تا پایان مرتب بخواند، بی پائی دنیا بر وی آشکار شود، توصیف بلاد و امصار به نیکوترین وجهی بیان داشته است، و قدرت تفکر نویسنده آنچنانست که بارها ضمن بیان سرگذشتی ده داستان را با هم در یک حکایت گنجانده، و بدون آنکه ملال خاطر آرد هریک را به پایان رسانده بدون آنکه ملال خاطری بر زخساره خواننده عارض شود، و داستانی نتوان یافت که به اسلوب شرقی تدوین شده باشد

و از هزار و یک شب بهره نجسته باشد .  
اما جای تاسف است که امروزه اغلب داستانها که السنه غربی بفارسی ترجمه شده و هریکده مجلد که جریان اتفاقات و رخداد های کشورهای غربی است که آداب و مراسم و اعتقادات آنان نسبت بسرزمین ما متغایر و نفعی برای خواننده مترتب نیست و در طبع و انتشار اینگونه کتب سعی بلیغ بکار رفته تا به نیکوترین وجهی با تیراژ زیاد منتشر میشود و اگر چندی بدین منوال بگذرد جوانان این سرزمین به آثار قدیمی و دواوین شعرا و کتب ارزنده بیگانه خواهند بود . و جزافسوس و ندامت چیزی باقی نخواهد ماند .  
یکی از مشایخ خاکسار چنین به کتابت درآورده است .  
سلمانیان به سلمان منسوبند .  
عابدان به عبدالله طیار ، و جعفر طیار منسوب میباشد .  
جلو داران و ریسمان تابان به قنبر منسوبند .  
کفاشان و پینه دوزان به عمار نجفی منسوبند .  
تاجران به عبدالله بن عمر منسوبند .  
فراشان به امیر نصیر هندی منسوبند .  
جراحان به ابو نساج منسوبند .  
نه خانواده عجم و سلسله لوطی ها به حسن بصری منسوبند .  
علمداران به سهیل بن عامری منسوبند .  
حافظان قرآن به علی بن اکبر منسوبند .  
کوزه سازان به محمد غفاری منسوبند .  
پالان دوزان به پیر پالان دوز منسوبند .  
باغبانان به بابا یار تنی منسوبند .

سنگ تراسان به ابابکر منسوبند .  
 نجاران به قاسم بن حبیب منسوبند .  
 خرازان به نصیر بن عبدالله منسوبند .  
 سیافان به قاسم بن نصرالله منسوبند .  
 بقالان به عبدالله انصاری منسوبند .  
 مؤذنان به بلال منسوبند .  
 کشتی بانان به حجاج منسوبند .  
 کلاه دوزان به طیفور بربری منسوبند .  
 خیاطان به عبدالله منسوبند .  
 پوستین دوزان به عبدالله اسود بربری منسوبند .  
 دباغان به منصور زهری منسوبند .  
 صحافان به محمد بن عمر منسوبند .  
 قاریان به حسن قتال منسوبند .  
 خبازان به عمر بن عمران منسوبند .  
 نجاران به یعقوب بن عامر یمنی منسوبند .  
 قصابان به جوانمرد قصاب منسوبند .  
 خوش خوانان به عبدالله بن تهم منسوبند .  
 طریقت خاکسار از سلمان فارسی است .  
 شانزده کلام کوچک ابدالی که پیر دلیل بوی بیاموزد .  
 لسان طالب نامه .  
 تلقین .  
 عهد نامه .  
 بیعت نامه .

شهادت نامه .

پپاله .

اثبات کفنی .

اثبات لنگ .

تاج نامه .

اثبات رشته .

سنگ قناعت .

اثبات کشکول .

اثبات پوست تخت .

۴۴ مقام .

۴۴ کلام .

۱۲ کلام ابجد .

طریق .

۱۲ کلال طریق .

در رساله‌های مرآشد کلمه تصوف و صوفی ذکر نشده، درویش و فقیر گویند:

هفتاد گرداب در راه است، و بهر گردابی هزاران چاه است، چون بسرچشمه حیات برسی، آن مکان را بادیه حقیقت نامند.

در اجازه کسوت دادن، و طلب نشستن و کرسی چهل تن و جهت تکبیر، و خطبه دیگجوش و شجره نامه، کرسی شاه چراغ آگاهی در چهارپیر، و چهارده خانواده و چهل و چهار گروه فقر دانستن ۱۷ سلسله ۳۳، اصناف، و ۶۴ پیر، منظومه ثبوت خرقه، و ثبوت سلیمانی و طریقه اذن ارشاد دادن، و چراغی دادن.

آسمان سوم فلک عطارد است ، و از زر سرخ است .  
 آسمان پنجم مریخ و از فیروزه است ، و آسمان ششم مشتری از یاقوت  
 زرد است .  
 چهار غسل شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت است .

بشنو از غسل طریقت یا اخاء  
 چون رسول هاشمی گردی صفا  
 از طریق راه حق آگاه شد  
 غسل کرد آدم صلی الله شد  
 بشنو از غسل طریقت راه او

سر بسته تا تو نمانی در گرو  
 آقای میر طاهر مرید مستور در کوفه بود پس از چندی از کوفه به  
 کرمانشاه آمد و در منتهی‌الیه شهر تکیه‌ای برپا داشت و چون حاج  
 مطهر از وی خواست که تکیه را بنام وی کند میر طاهر نه‌پذیرفت و به  
 نظر این ناچیز در این امر میر طاهر محق بود حاج مطهر در شاهی و  
 بهشهر نیز چنین اختلافی با درویشان آن سامان بهمزد و آقای مینو  
 وکیل دادگستری بدستور حاج مطهر جهت به ثبت رسانیدن تکیه  
 اصفهان ، مشهد و شیراز ، کوشش بسیار معمول داشت .  
 حاجی کربلایی محمد علی سراهی ، ملقب به نورعلیشاه که قبل از  
 زمره قزاقان بود ، دست ارادت به حاج بهارعلیشاه بداد ، و با حاج  
 مطهر همقدم بود . ( همقدم بمفهوم برادر طریقت که هر دو نزدیک  
 مرشد مشرف شده و در یک زمان بجرگه درویشی وارد شوند ) نورعلیشاه

مزار خواجه اباصلت، را تعمیر نمود و تولیت آنرا بعهده گرفت، و خواجه مراد را در دامن کوه برپا ساخت، و ساختمانهای بسیار ساخت، و مزاری در نزدیکی سبزوار مرمت نمود نورعلیشاه گله گوسفندی داشت، و بطور کلی مردی متعکن بود، و بسیار ساده و دوست داشتنی بود، در ایامی که در فریمان بسر میبرد، نورعلیشاه با تنی چند از مریدان به فریمان آمد و چند روزی مهمانم بودند.

بعد از درگذشت حاج بهارعلیشاه حاج مطهر بمشهد آمده به لطایف الحیل نورعلیشاه را با خود همدست ساخت، و به وی اجازه شیخ المشایخی داد، در صورتیکه در فرق خاکسار اصلاً "عنوان شیخ المشایخی وجود خارجی ندارد، بعدها حاج مطهر با وجود اقامت نورعلیشاه در مشهد دو تن دیگر را یکی فرزند سرمست طرقي مسمی به رحمتعلیشاه و دیگری کاشانی را بمرتبه شیخی منصوب نمود، اما رحمتعلیشاه در طرق قریه‌ای که در یک فرسنگی مشهد است با امور زراعت اشتغال داشت، و کاشانی کارمند دادگستری مشهد بود، اما در ایامی که اختلاف میر طاهر با حاج مطهر اوج گرفت، میر طاهر که مردی مردم‌دار بود علم استقلال برافراشت، و در تهران سه تن را اجازه ارشاد بدهد و اخیراً "بعضی از رسایل که قبلاً" در هند انتشار یافته بود، تجدید چاپ نمود، و از انتشارات تکیه کرمانشاه قلمداد کرد، از آنجمله رساله "سوزها و سوزها" و کتاب صلوة "اوراد السالکین" از اثر ملا حسن "مظهر علی" را بطبع رسانید.

میر طاهر بعد از فوت حاج مطهر سعی بسیار نمود که جانشین وی شود اما مشایخ حاج مطهر تن بدین کار ندادند و میر طاهر طرفی نیست. و میر طاهر با جدی بسیار اولاد دومین پسر خود را آماده جانشینی

خود میسازد، اما باد بدست خواهد بود. میرطاهر فتوکبی فرمانی را که با خط نستعلیق بود بامضای نورعلیشاه به این بیمقدار بداد که نورعلیشاه ویرا شیخ المشایخ خاکسار معرفی نموده است. و نامش را در شریعت حاج سیدحسین در طریقت میرطاهر در حقیقت شهاب الدین در معرفت جلال المولی.

مراد در حقیقت "اهل حق علی اللهی" است، و در طوایف اهل حق لقب ندارند. و مقصود از معرفت چیست، در ثانی نورعلیشاه خود شیخ المشایخ است چگونه بدیگری عنوان شیخ المشایخی بداد، در ثالث عنوان شیخ المشایخی از ابداعات حاج مطهر است و مقام نقابت مفهوم خود را ازدست داده، زیرا دیگر کسی از اصناف مالیات سالانه را به نقیب نمیپردازد، و پنبه کهنه بباد دادن است.

میر طاهر به سه نفر که در تهران بودند اجازه ارشاد بداد و پس از درگذشت حاج مطهر داعیه سرسلسله بودن فرق خاکسار را بهمزد و از هم اکنون یکی از فرزندان خود را مسمی به سید جمال بجانشینی خود منصوب کرد.

میرطاهر هر سالی یک رساله را تجدید چاپ نموده و بتازگی کتاب "شرح مناقب محیی الدین" را منتشر ساخته است.

ورساله‌هایی که بطبع رسانیده هیچگونه ارتباطی به عقاید خاکسار ندارد. میر طاهر و فرزندش هیچگونه آشنائی به عرفان و تصوف ندارند.

فرق خاکسار غیر از آداب و مراسم خاصه در گفتار و کردار نکته‌ای از نکات سلوک آشنا نمی‌باشند.

کتاب "زینہ المجالس" تالیف "مجدالدین محمدالحسینی" که متخلص به "مجدی" در سنه ۱۰۰۴ ه.ق. تدوین نموده که این کتاب بقطع رحلی چاپ سنگی، در سال ۱۳۰۰ هجری قمری در ایام دوران ناصرالدین شاه قاجار، بحلیه طبع درآمد.

این کتاب به همت محسن بن حبیب الحسینی الجربادقانی منتشر شد. و این کتاب باستناد کتب معتبر تاریخی تدوین یافته است. کیوان قزوینی با کتابت خود، حواشی ارزنده‌ای بر مباحث تاریخی، مرقوم داشته‌اند، که هنوز این گفتار بطبع نرسیده است.

بعضی از مباحث این کتاب، جزو ماخذ کتاب هزار و یک شب، عربی است. که "اسفندیار آذرکیوان" تدوین نمود، و بعد از این کتاب فزونی استرآبادی کتاب "بحیره"، را در سنه ۱۰۲۰ ه.ق تالیف نمود، و بعضی از داستانهای این اثر با کم و کاستی که در سال ۱۳۲۸ ه.ق. به سعی آقا شیخ عبدالکریم، واعظ به چاپ رسانید، در هزار و یک شب به چشم می‌خورد. "کیوان قزوینی" حواشی ارزنده‌ای، در معانی لغات و مندرجات، این اثر نوشته‌اند، که در هر یک از گفتار خود، حروف "ن.ق." را که مراد "کیوان قزوینی" می‌باشد، ذکر نموده‌اند.



### سخنوری

یکی از مظاهر ملی و مذهبی در سرزمین ایران موضوع سخنوری است که از ابتدای قرن دهم هجری در دوران صفویه معمول گشت و روزه روز به اهمیت آن افزوده شد، از قرن دوم هجری ایرانیان در صدد برآمدند که دین اسلام و مذهب تشیع را از نژاد عرب جدا سازند. چنانکه پیغمبر اکرم (ص) در ابتدای هجرت در مدینه نامه‌هایی برای امپراطور ایران و روم شرقی فرستاد و آنانرا به دین اسلام دعوت نمود اگر دین اسلام اختصاص به سرزمین حجاز داشت، آن رسول اکرم (ص) دست بدعوت دیگران مبادرت نمی‌زد، و دین اسلام دین جهانی بود، نه مانند دین یهود که نجات را منحصر به دوازده سبط بنی-اسرائیل میدانست. لذا ایرانیان در صدد برآمدند که یکی پس از دیگری با قبولی دین اسلام از یوغ عرب رهائی یابند فقط خاندان سربداران مذهب تشیع اثنی عشری داشتند و آل بویه مذهب تشیع زیدی داشتند و سادات حسنی که به سادات زیدی شهرت داشتند و مازندران تا رود سفیدرود در سلطه آنان بود زیدی بودند سلاطین

صفوی از زمان سلطان حیدر مروج تشیع بوده و چهار فرقه خاکسار با قبول مسافرتها و خواندن اشعار و پرده‌داری و علم و تقسیم محلات شهرها به حیدری و نعمتی و ابداع نخل و کتل و داستان سرائی و سخنوری روز بروز قلب و جان مردم این سرزمین را به تشیع سوق دادند و روضه‌خوانی و تعزیه و دسته‌جات سینه‌زن و قمع‌زن و زنجیر زن و سردم بستن و سخنوری هر یک در اشاعه تشیع موثر بودند و این عمل تا پایان دوران قاجاریه ادا می‌داشت در شهرهای بزرگ چهار درویش از چهار گوشه شهر مانند اصفهان با مدح خاندان عترت با صدای دلکش خوانده به چهار سوق رو آورده تا در یک زمان در چهار سوق جمع میشدند در تکایا سردم‌بسته که وصله‌های درویشی را مانند تبرزین و تسبیح هزار دانه و کشکول و رشمه بر پوست تختی که بر دیوار نصب شده قرار داده و درویشی از مرآه در پوست تخت جالس شده و پشت سرش سردم بود دو نفر از درویشان به سخنوری بطریق پرش و پاسخ به شعر شروع نموده و این افراد از دوده عجم بودند و اینک اندکی از سخنوری نقل از یک نسخه خطی نقل نموده و یکی از فواید این امر گوشه‌ای از دیدگاه تاریخ ادیان روشن میگردد.

در یک رساله خطی سخنوری در بدایت گفته است:

سخنوری یکی از رسوم و سرگرمیها مخصوص عده‌ای بوده و در ایام خاصی در تکایا و گذرگاهها مابین دو سخنور که هر کدام از اهل یک محل بودند آغاز میشد و رفته رفته در "سردم" مابین دو سخنور انجام میگرفت، و در پرش و پاسخ هر یک قادر بجواب نبود، رشمه و تبرزین و کشکول و طاس و کلاه را از کسی که قادر نبود، میگرفته و سؤال مشکل مطرح میشد اما اشعار سست و دارای انسجام نبود.

چنانچه یک سخنور مانند پهلوان رزم به میدان رزم آید ، و رجز خواند  
سخنور در تعریف خود گوید :

باز آمدم روانه کنم خصم را به گور  
عمر بخیل گونه چشم حسود کور  
بیرون کنم ز کله اش از لطف حق غرور  
از شور طبع پر شررم روز معرکه  
افتد بجان جمله رقیبان زشت شور  
گام سخن بر زم نهادم که تا کنم  
از نظم و نثر رمز سخن فتور کمتری  
رضوان طبع باز کند باب خلد نظم

بند دبروی منکر طبعم نظم دهم خصم را بباد  
اندر مصاف خصم چه خاکستر تنور

"ای مدعی"

چه آمده از این سخن فتور درویش خاکسارم در توام  
باشد دعاگوئی تو را همچو من ضرور

"جواب"

ای خصم آمدی که ز دانش گنی فتور  
داری بس غرور به دل زان غرور شور

بیهوده خودستائی بیجا زنی تو لاف  
 زببده نیست این عمل از عاقل است دور  
 گیرم که از جلال جمشید جم شوی  
 باشی تو از شرار به مانند سلم و تور  
 یا آنکه از شکوه شوی چون فراسیاب  
 یا همچو پور زال درآئی به جنگ زور  
 آخر شوی به دهر هم آغوش با اجل  
 باید به روزگار خفتنت بگور  
 آنجا نگیر پرسد از کار و از عمل  
 منکر کند سؤال ز کردار و از امور  
 رخصت  
 طلبد بر آنکه فرصت گوئی  
 خواهی مدد وی از خدای بیحد  
 دارم به دل عقده من العقدہ گشا  
 خواهم بگشائی تو در این ساعت بر  
 درکوزه فقر چل و چهار است مقام  
 درویشی اگر به من یگایک بشمر  
 یا آنکه پدر آمده است از صلب پدر  
 یا آنکه پدر آمده از صلب پسر  
 خواهم که تو را شگفت میگویم از این  
 از قول خدا و مصحف پیغمبر  
 یک مادری آمد از بطن دختر  
 بر گو که بود دختر و که بود مادر

دیشب صنمی بخت اندر بر من  
 امشب صنم دگر بزاد از مادر  
 یک سؤال شنیدم اندر عجم  
 گویند یکی زانیه زنی جهل بداست  
 نه کس شده او را و نه حملش ظاهر  
 گویند بفلک ستاره زائیده همی  
 هرگز نشود این و نزاید دختر

پرسش دیگر  
 خواهم بیان کنی زره معرفت به من  
 اول بگو که عقل چه باشد و چیست او  
 دوم بگو که خواب چه باشد تو به ملک  
 سیم بگو تو از ارواح ممکنات  
 گاین روح از چه باب روان گشته در بدن  
 چهارم بگو که خلقت خورشید از چه بود  
 روشن نموده این همه شمع کی در لگن  
 گردد غلام حلقه بگوش کنی تراب  
 گاین مشکلات اربعه را حل کند به من

جواب  
 مسئول مسئله مشکلی ز من کردی  
 از عقل و خواب روح ز ارواح ممکنات

می‌گویمت جواب در این بزم انجمن  
 اول که عقل در دماغ است مشترک  
 دوم که خواب از خورش آمد بملک تن  
 سیم که کرده زمین از روح این سؤال  
 از وضع صنعت عیان گشته در بدن  
 چهارم بدان که خلقت خورشید  
 روشن نموده این همه کی شمع در لگن  
 این هم جواب مسئله تویقین بدان  
 گاین از لغات مسئله را حل کند زمن  
 ز صم بکم عمی بستم ای نادان دهانت را  
 و گر خواهی تو بگشودن بمن بنما لسانت را  
 اگر تو مرد آگاهی و گردرویش گمراهی  
 بمن بگو نام الهی که تا یابم بیانت را

(در سخنوری گاه کسی پرسش کرده و سخنور دیگر که مخاطب قرار گرفته پاسخ دهد و گاهی پس از ادای جوابها خود سئوالاتی مطرح میکرد سخنوری از ابداعات دوده عجم بود و زمانی مشایخ خاکسار نیز بدین امر مبادرت میورزیدند و بعضی اوقات در زمره بابایان و یا صاحب اختیار و صاحب علم و پرده عنوان مشایخ عجم بود و بعضی از ذاکران مصیبت خاندان عترت در مشایخ عجم مشاهده شده است: چ).

"دعوی سخنور"

بنشین بجای خویش مکن داوری که من  
 طبعم گشاد چه زبانه خاکستر شور  
 سوزد شرار ناطقه ام نخل دعوت  
 از سر تو را برون کند این حالت غیور  
 بشنوز من گزاف مزین اینقدر مثال  
 پندم اگر ندهد مر تو را بدهر

\*\*\*

شنیدستم کلاغی را نشین از کعب بیرون بود  
 همی گفتا که جراحم همی نالید چون ناقوس  
 یکی گفتا که جراحتی نشینت را مداوا کن  
 خجل شوازشین خود چنان گویا شود باوس  
 چو مرهم گذار هستی بزخم شعر خود برید  
 که بیمغز است و بیمعنی چه عقل مردم جالوس

\*\*\*

آنچه از آداب درویشی به مردان میرسد  
 تاج در سر صندلی براختیاران میرسد  
 حمد تکبیر و دعا بر تاج داران میرسد  
 از علم این سلسله آخربه پایان میرسد

(مرشد عجم که علم سیاه بردست دارد یا پرده‌ای که منقوش وقایع  
کربلا است مرشد که اختیار نامند مجاز است برصندلی نشیند و با  
صدای دلکش و رسا و لحن سوزناک بشعر یا به نثر ماوقع کربلا را  
توصیف کند: چ).

سخنور در ابتدای سخن اشعار زیر را برزبان جاری سازد.

ای سریر گروه اهل طریقت رخصتی  
نگته آموز گلستان حقیقت رخصتی  
رهنمای وادی راه شریعت رخصتی  
صیقل‌زنگی زپای قرب همت رخصتی  
السلام ای هادیان دین دنیا السلام  
السلام ای رهروان راه انبیا السلام  
السلام ای شیخ صاحب جاه با السلام  
السلام ای مرشدان راه اخفا السلام

\*\*\*

ساقیا برخیز پرگن ساغر ما از شراب  
از شراب ناب افکن شور برهر شیخ و شاب  
خوف و بیم نیست ساقی آشکاراده شراب  
تا گشایم لب بمدح خسرو عالی جناب

\*\*\*



حل مشکل سرور دین شافع یوم الحساب  
 بر جمال عارفان نکته پردازان سلام  
 مرشدان هم بر سخن سازان سلام  
 بر جمال عاشقان و جمع درویشان سلام  
 "مفرد"

یکی از القاب مشایخ عجم مفرد است .  
 اندر قضاوت در میان عارفان  
 رشته را از بهر خدمت بسته اندر میان  
 با زور مهره جهانست تحفه نوشیروان  
 دارم اندر اختیاری ده و دو منزل بدان

\*\*\*

مدعی رولال شولاف سخن بیجا مزین  
 چون بدست مادر افتادی تو دست و پا موزین  
 پیش من گویا مشو دم درکش بالا مزین  
 زور خود را تو بخور شید جهان پیمامزین

\*\*\*

ساکنان منزل فقر و فنا عشق است عشق  
 بلبلان گلشن صدق صفا عشق است عشق  
 محرمان کعبه قرب خدا عشق است عشق  
 صاحبان بیرق شد خفا عشق است عشق

... وصله های درویشی

... وصله‌های درویشی

این نفیر از سخنوران باشد  
 که به دوش گرفته از گفتار  
 تو یقین دان که هست جلبندی  
 مال شبگرد و مردم عیار  
 شیر قلاب و تکه از لوطی است  
 لنگ باشد از کهنه سوار  
 انبر و سیخ و پیراهن که او  
 هفده وصله از جلو دار است  
 شرح حال جریده را تو بگوی  
 گاین علامت ز گیت ای هشیار  
 گو که زنجیر را چرا بستی  
 بر سر راه خلق راه گذار  
 یک بیک کن ثبوت این اسباب  
 گر تو دانی رموز این اسرار  
 گر تو هستی ز جرگی درویشان  
 گر تو چاوشی و دیانت دار  
 گر جوابم دهی برادر وار  
 سرو دستت ببوسم از دل و جان  
 گر شوی عاجز از سئوالاتم  
 جمله اسباب خود بمن بسپار

( در قبال هر پرسش سخنور مقابل نتواند پاسخ دهد یک وصله از اسباب ، درویشی می‌بایست بحریرف خود برگذارکند ، و اگر بدرستی پاسخ داد ، مجاز است ، خود از طرف مقابل سئوالاتی نماید : چ ) .

تاج از مصطفی و حمیدر دان      که بسر داشت آن امام کبار  
که بسر داشت آن امام کبار      هست ابلق نشان آن شهپر

\*\*\*

بشنو تو جواب خویش ای گان هنر  
در باب جواب شیر قلاب گمر  
قلاب ز مرتضی علی شاه ولایت  
مولای همه باب شیر است و شیر

\*\*\*

بیای مدعی این گوی و میدانست بسم الله  
سرت چون گوی نظم همچو چوگانست بسم الله

(اسرار قاپی)

ایا مرد سخنور بمن اظهار کن قاپی را  
توجه کن ز لفظ و هم بگو اسرار قاپی را  
گراز استاد یاد داری برگو برملا باشد  
بالفاظ شریف خود بکن اسرار قاپی را  
دیگر سؤال میکنم از قاپی طریقی  
از بهر چیست بستن قاپی بروی ما

\*\*\*

اندر به هیچ میان تو این رشته با فروش  
کجکول گیر از من افکنش بدوش

(کجکول انواع و اقسام است یک قسم سقا یکی چب و دیگری راست و  
نوعی کجکول و یکی گنج که در کتاب خاکسار و اهل حق مبسوطاً شرح  
داده‌ام .

مطالب سخنوری از رساله‌ای که نوع کاغذ و کتابت لا اقل تدوین و  
تالیف دویست سال قبل است ، و نویسنده رساله که از بابایان دوده  
عجم است ، خود را معرفی ننموده ، و هر صفحه دارای سه ستون بوده ،  
و اغلب صفحات سیاه گشته ، و مطالب ناخوانا است ، و این اندازه که  
نقل شده ، به زحمت بسیار کتابت شده است : چ ) .

سید جلال الدین شاه میر سرخ بخاری مرید و خلیفه زکریا ملتانی بوده  
پهروان او به جلالی فقیر معروف و یک نوار سیاه بدور سر بسته و یک

تعویذ دور دست کنند .

سید جلال سلسله جلالیه را از سلسله سهروردیه منشعب کرد ، چون اغلب مشایخ خاکسار در گذشته بجادوگری نیزعامل بودند ، لذا اینک بهترین و مهمترین کتابی که در این باب تدوین شده کتاب اسرار قاسمی بقلم ملاحسین کاشفی که از مشایخ سلسله نقشبندیه و نویسنده کتاب لب لباب مثنوی و انوار سهیلی و دو تفسیر در قرآن مجید است و رساله‌ای بنام کشف الاسرار قاسمی تدوین نموده ، و نسخه چاپی آن در کتابخانه ملی رشت موجود بوده که دوست دیرین پرمهرم آقای حاج احمد شکریه ، قبول زحمت نموده از روی آن با خط زیبای خود قبول زحمت کرده ، و از آن کتابت نموده و برای این ناچیز ارسال داشته‌اند .

و کاشفی ماخذ تدوین کتابش را یک طغرای از مولوی و یک رساله از سلطان ولد شمرده است .

کاشفی بعد از ذکر مقدمه نوشته :

انواع علوم جلیه و خفیه آنکه سمت اشتها را یافته اکثر علماء بر قواعد و قوانین آن مطلع میشوند و احاطه دقایق کلیات و جزئیات آن مینمایند و خفیه آنکه در زوایای اختفا مانده هرکس را وقوف بر اسرار و بدایع آثار آن میسر نشود و بی ریاضت و مجاهده در کلام اطلاع بر قانون استخراج خبایا و اسلوب استنباط خفایای آن دست ندهد و از جمله خفیات علوم خمسه محتجبه است که از حروف اوایل اسماء آنها بر وجهی که حکمای یونان وضع فرموده‌اند نکته کله سر مستفاد میگردد و بزبان اشارت دو حرف دیگر در نام هر یک بعد از دو حرف دیگر در نام هر یک بعد از دو حروف مبادی با فصیح اللغات ایما

مینماید بلکه این علم در پائیدن مشتمل بر اسلاف غریب و هر صدفی محتوی بر جواهر غریب و دو حرف آخر از هراسمی بهمان لغت ندای طرب با سمای در باب طلب میرساند . عاشقی کو که بشنود آواز .

اول آنها علم صنعت اکسیر است و آن علمی است به تبدیل قوای اجرام معدنی بعضی در بعضی تا حاصل شود ذهب و فضه از باقی فلزات و آنرا کیمیا خوانند ، و در این علم کتب و تصانیف بسیار است ، و علم دویم علم طلسمات است .

در میان درویشان خاکسار افراد نادری دانشمند و اهل ریاضت دیدار کردم ، که در ظاهر نزدیکترین معاشرانش بحال وی واقف نمی باشند ، و اقل قلیل بطب وارد و علوم غریبه آشنا بودند ، و در ظاهر برای مستور ماندن حالش در کسوت خاکسار مشی نمایند و بسیاحت بلاد رو آورند ، و در باطن مانوی یا نقطوی یا مزدکی باشند ، و در قرون ماضیه اغلب صوفیه در لباس خاکسار بسر میبردند ، چنانچه بوعلی سینا از بیم سلطان محمود غزنوی ، در کسوت خاکسار از بلدی به بلد دیگر میرفت ، و این البسه از زمان سلطان حیدر اختصاص بخاکسار یافت .

توجه به علوم غریبه و ارتباط با کواکب و کیمیاگری مستلزم ریاضات صعبه است ، و کسی با کتب راه بدین امر نبرد ، و خواهی نخواهی عامل این علوم را بفساد کشاند ، و عمر گرانمایه به تباهی رود .

رساله خطی منعلق بیکی از مشایخ خاکسار که به کتابت میرزا محمد علی مرید سرخ علی شاه که در سنه ۱۳۱۵ هـ . ق نوشته شده ، و صفحات بقطع ربعی است ، و صاحب رساله لقب طریقت خود را ذکر ننموده

و بعضی از صفحات تیره و ناخوانا بوده با این وصف اهم مطالب را بطریق اجمال نقل میکند:

کاتب مرید سرخ علیشاه بود و در بدایت رساله خود سلاسل تصوف را بهمان داشته و پس از آن رساله دیگری بنام میرزا محمدعلی یزدی در سنه ۱۳۱۷ هـ. ق تدوین نموده است.

در ابتدا شرح حال چهارده تن معصوم را بطور اختصار بیان داشته است، و سپس گفته اگر فردی از مجتهدی تقلید نکند و اعمال شرعی بجا آورد مقبول درگاه الاهی نیافتد و هر درویشی مرید مرشدی نشود درویشی او را ست نیست.

طریقت درویشی خاکسار منتهی میشود به سلمان و محمد بن عبدالله (ص) و طریقت راه مستقیم شریعت است.

بر درویش پیهاله خورده لازم است (پیهاله مرحله دوم خاکسار است که اکنون مشایخ خاکسار طالب را در یک موقع مرحله لسان و پیهاله را در یک زمان انجام دهند: چ).

هر مرید باید از مطالب زیر آگاه باشد.

چهار غسل تراش نامه و شانزده کلام کوچک ابدالی که پیر دلیل به طالب بیان کند اول لسان و تلقین و عهدنامه، بیعتنامه و شهادت نامه و پنج ثبوت سنگ قناعت و اثبات کشکول و پوست تخت و اثبات نفیر و اثبات شیرینی و چهل و چهار مقام و مقام دوم طریقت است، و حقیقت دریایی است بی پایان و هفتاد گرداب در پیش است، و در هر گردابی هزاران چاه است.

(اثبات هر یک از موارد بعنوان مثال پوست تخت را گوئیم که ابراهیم خلیل (ع) در صد دهر آمد اسماعیل را در راه حق قربانی کند جبرئیل

امین از باغ بهشت گوسفندی آورده به آن حضرت بداد که بجای فرزند قربانی کند و پوست تخت از پوست آن گوسفند بدست آمد ، این مایه را به نثر و اغلب بشعر ذکر میکنند : ( چ ) .  
بعد کسوت و اجازه ارشاد دادن است و طلب نشستن و کرسی چهل تن و خطبه دیگجوش و شجره نامه و ساقی نامه و شامچراغ و آگاهی در چهارپیر و چهارده خوان و چهل و چهار گروه دانستن و هفده سلسله و سی و سه اصناف نبوت خرقه نبوت ، و اذن ارشاد دادن ، و چراغی دادن است .

( هر که در مقام کسوت که سومین مرحله درویشی است که بیاد بود مهربنوت بر بالای بازوی راست داغ کردن است مجاز است درامکنه ای که مرشد نباشد طالب را از وی لسان و پیاله بگیرد و شیخ کامل نمیشد تاجوز درخاندان ( بشکند خاندان اهل حق را گویند و چراغی داشتن است : چ ) .

بعد از شریعت و طریقت و حقیقت چهارمین مرحله معرفت است ، و چهار غسل ، در بدو ورود به درویشی لازم است ، بجا آورد غسل شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت .

( اما حقیقت امر آنست که طالب بحمام رفته پیردلیل دست راست بر سر طالب نهد اول غسل شریعت بجا آورد و ادعیه ای بخواند و بعد غسل طریقت و غسل حقیقت و دیگر نیازی بانجام غسل معرفت نباشد : چ ) .



"در اثبات چهار غسل گوید: "

بشنو از نفس طریقت یا آخاه	چون رسول هاشمی گردی صفا
از طریق راه حق آگاه شد	غسل گرد آدم صفی الله شد
بشنو از غسل طریقت راهرو	سر بده تا تو نمائی در گرو
غسل گرد موسی کلیم الله شد	از علوم علم حق آگاه شد
بشنو از غسل حقیقت ای پسر	تا چو عیسی گردی از خود باخبر
معرفت در غسل آمدای فلان	هشت و چار آمد امامت بی گمان

"در بیان چهار ضرب"

در بیان فقر ارباب طریق	یک حدیثی بشنو از من ای رفیق
از تراش صورت اثبات دان	از صفات معنی آیات دان
آنکه باشد صورت اهل تراش	چهار ضربی هست گویم فاش
ضرب سراول بود ای مقتدا	دل ز مهر دنیوی گردن جدا
معنی ابرو حجاب انداختند	دل بمهر ذات حق پرداختند
پس سبیل انداختن بهر چیست	گبر و بخل از خویشتن ببرید نیست
از تراش ریش ای اهل صفا	نزد مردم باشد همچون ...

(کلمهء بعد حذف شده است .)

(در اولین مرحله خاکسار که پیر دلیل طالب را نزد مراد برده پیر ارشاد قیچی را بدست گرفته سه بار بالای موی سر تکان داده بعد بهمین نهج بالای ابرو و بعد سبلت و سپس بالای ریش عمل کند اما در دوران قدیم سه بار موی سر و ابرو و سبلت و ریش میچیدند و اکنون تقلید آنرا بجا آورند و بر طبق رساله‌های مشایخ خاکسار درویش خاکسار می‌بایست در کسوت خاکسار بسر برد و در جلسات فقری مجاز نیست در خانه خود مجلسی برپا سازد بلکه در تکیه می‌بایست جمع شوند و درویشانی که در البسه نظامی یا لباسهای کت و شلوار میباشند. در جلسات خاکسار کسوت برتن کنند آقای کاشانی از مشایخ حاج مطهر در مشهد جلسات فقری را در خانه خود برپا میداشت حاج مطهر بوی پیغام داد این جلسات را ترک گوید و در تکیه حاضر شود: چ).

## تل کتاب پرند

شماره .....

احسان

"طنوره و سنگ"

بعد از آن گویم سخن از تیغ و سنگ

از طنوره گویم و پالهننگ

این طنوره پوشش عیب است بس

پالهننگ باشد شکست دست نفس

سنگ تیغ نفس خود را گشتن است

از برای این همان برگشتن است

(در مرحله لسان پارچه سفیدی را از ماهین دو پاگذرانده و بر کمر می‌بندند که گویند قیضه‌بند است ، یعنی نفس خود را از حلال و حرام بازدارد که نتیجه آنست که درویش خاکسار مانند مانویان گرد زناشوئی نگردند و درویشان خاکسار از کنه عقاید خود ناآگاهند و هرچند در رساله‌ها اجرای اعمال شرعی را تاکید کرده‌اند اما در باطن نماز برگذار نکنند و عده‌ای که خدمت کنند خدمت را برتر از فریضه شرعی محسوب دارند و وقتی به اهل حق پیوست دیگر مجاز با اجرای فرائض شرعی نیستند و کلیه آداب و مراسم فرقه خاکسار مابینت تام با دیانت اسلام و مذهب تشیع دارد: چ).

#### "اثبات کوچک ابدالی"

گوش کن نکته از درویش	تا بیایی رموز خاموشی
نکته گودگان ابدال	یکسر اثبات میکنند ایشان
گر تو خواهی ز راه فقر نشان	خدمت خود بکن از جان
خدمت پیر خود چه بنمودی	باش روشن چو شمع در میدان
بود شاگرد جبرئیل امین	هست اوستاد او شه مردان
نام آن هر سه پیر با اجلال	آدم نوح و موسی عمران
پنج چیز است وصله فقرا	وقف گزیدن بگودک ابدالان
پوست تخت و نفیر و کتف انداز	گفنی بارشته را از ایشان دان

(درویشی که خدمت دوده را بعهدہ دارد باید در مقام کسوت باشد ، و اگر در آن بلد فقیر با کسوت نبود ، پیاله خورده نیز تواند خدمت دوده را بعهدہ گیرد .)

(دوده مشابهت تام با مجمر آتش معبد زرتشتیان را دارد مجاز است که عبادات شرعی را بجا نیاورد و پالهنک آنست که پیر دلیل رشمه را بگردن طالب انداخته و سر رشمه را بدست گرفته نزد پیر ارشادبرد این عمل را پالهنک نامند اما در مورد کوچک ابدالان از اصطلاحات خاصه آئین مانوی است که پسران امر دور خدمت بزرگان مانویه را بعهده گرفته و وسیله دفع شهوت بزرگان مانوی باشند و این عمل را برای ترقی روحی کوچک ابدالان دانسته و از گردش چرخ حیات که بودا ئیان (کرمه) نامند رهایی یابند ، مفهوم آنست که بنا بر اعتقاد تناسخ برگشتهای متوالی روح بدنای خاکی خلاصی یابند و مراشد خاکسار عدهای از آنان بدین بیماری روانی مبتلا می باشند : ج ) .

#### "در اثبات پنج منزل"

شد مخفی منزل او بود      لنگ اینجا پای خر در گل بود  
 گر بپر سند قاب قوسین در گجا است      قاب قوسین است دوم منزل است  
 پیش رهروان در آنجا مشگل است      منزل سیم جهاز اشتراست  
 نی جهازی که سفال و خس پراست      منزل چهارم بود قفل و کلید  
 معنی او گس ندارد جز مرید      منزل پنجم جفا باشد وفا  
 (شد مخفی از اصطلاحات خاصه عیاران است ، همچنانکه قبل از تذکر داده شده عدهای از پیروان مسالک و مکتبهایی که اگر پرده به یکسو افکنند ، و عقاید خود را فاش سازند بحکم احکام اسلامی تکفیر شده و ریختن خون آنان بفتوای علماء اسلام و تشیع واجب و ضروری خواهد بود ، در زمره خاکسار خود را معرفی نموده تا محفوظ مانند و عقاید مسلک خویش را تحت عنوان اسرار درویشی بیان دارند ، و عدهای

از عیاران نیز در کسوت خاکسار بسر میبردند).  
 جبروت درگفتن ملکوت درسفتن، لاهوت در دیدن ناسوت در شنیدن  
 است.

قول در اقرار و اقرار در فرمان و فرمان در زبان است، و زبان من  
 مسلمانی است، عشق در دل طالب شد، پیاله مولانا علی (ع) شد.  
 چند روزی گم گشته بودیم، در جهان باز آمدیم، بر سر راه پیران  
 بخدمت گذاری ایشان و دستار برنگ سرخ خلافت و ریاضت ق قناعت  
 ح حکم مغز از کلام ربانی دستار گفتاری است، از حضرت محمد (ص)  
 رسید، به خرقه و خرقه به جذبه انجامید، محمد (ص) به جبرئیل  
 فرمود، آوردم یعنی خرقه پوشیدم، علی (ع) گفت یا محمد (ص)  
 نغرمودید امانت است، و آنکه ذات احداست، و صانع هیچده هزار  
 عالم است، طالب شدن مشکل مرشد شدن آنست، مرشد پیاله دهد  
 بدست مرید تا ناامید نشود، پیاله اول قدرت است، پیاله دوم نور  
 است، و سوم عقل و چهارم عشق است، پنجم زمین ششم آسمان  
 هفتم شریعت، هشتم طریقت نهم حقیقت دهم معرفت یازدهم موت،  
 دوازدهم پیاله مولانا علی (ع) در لب حوض کوثر است.

(مرید در مرحله پیاله این شروط دوازده گانه را می بایست بداند بعضی  
 به شعر و برخی به نثر بیان دارند و در بعضی از رساله ها مطالبی  
 دیگر شرح داده اند: چ).

### "در اثبات لنگ"

روزی از روزها رسول خدا      در زمان معراج از مسجد  
رفت اندر سرای عبدالله      دید چهل تن تمام عریانند  
جملگی جمع گشته‌اند آنجا      هر یکی را بداد لنگونه  
ظاهر جمله گشت در دنیا      این شد اثبات لنگ ای دانا  
( اثبات به مفهوم دلیل بر وجود یکی از وسایل و آداب درویشی  
و تاویل آن تا علت غائی هر چیز را توضیح بدهد: چ ).

### "ثبوت کفنی"

این کفن از شاه الاهو رسید      این کفن از بهر او آمد پدید  
ذکر درویشان صاحب معرفت      این کفن پوشند بهر آخرت  
زانکه این دنیا ندارد اعتبار      او نگیرد با کسی یک دم قرار  
( کفنی از برای آنست که درویش خاکسار خود را در دار دنیا یوگی  
داند ، و دست به مشاغل دنیوی نیالاید ، و همیشه درسفر باشد ، تا  
درهر شهر اغلب در منتهی‌الیه شهر یا بیرون شهر در قرب مزار یکی  
از بزرگان دین تکیه‌ای احداث کند ، و دوده برپا سازد ، و پس از اتمام  
این اعمال رخت سفر بپوشد ، و به دیار دیگر بشتابد و بذکر مناقب  
اعمه اشعاری با لحن شیوا بخواند ، و جمعی را از افراد آن سامان به  
درویشی وارد سازد ، و عمر خود را مصروف این کردارها کند: چ ).

### "ثبوت پنج تاج"

اول از آدم صفی الله	که شده قابله ز روح آگاه
جبرئیل آمد از خدای مجید	بهر او آورد تاج سفید
چون بتاج خدا محرم شد	زین سبب برفراز عالم شد
تاج دوم برای نوح آمد	جبرئیل امین چه روح آمد
تاج سوم ز گردگار جلیل	جبرئیل آورد از بهر خلیل
سرخ رنگست تاج حضرت شاه	که بیا سر میبچ از فرمان
تاج چارم ز خالق سرمد	جبرئیل آورد بر احمد
خاتم انبیاء رسول خدا	سبز رنگ است تاج آن مولا
چون بسر بر نهاده شد آن تاج	در همان شب برفت در معراج
پنجمین تاج قرمز حیدر	برد جبرئیل بر احمد
تو بنه تاج بر سر آن شاه	که منش خوانده ام ولی الله

### "ثبوت لسان"

چون لسان از اول است      هست هفتاد و دو ملت را پناه  
ملت ایشان را قوم مسکینان بود      در دو عالم شایق و بنیان بود  
( اولین مرحله درویشی را لسان نامند که پیر دلیل بعد از حضور در  
حمام طالب فقر را دستور غسل دهد رشمه را بگردن مرید انداخته  
و سر رشمه را بدست گرفته بسوی پیر طریقت گام برداشته که این رشمه  
را پالهنک نامند و پیر دلیل و مرید گلبانگ گرفته بمراد گوید طالبم  
مرشد پرورش نماید که چه چیز میطلبی ، پیر دلیل گوید نامی برای

این قوچ قربانی میطلبم مراد لختی بیاندیشد سپس نامی مانندبیر  
علیشاه برروی مرید نهد و دیگر درویشان آن مرید را به اسم درویشی  
خطاب کنند: (چ).

### "ثبوت رشته"

کمر بسته خوانیم یگدل ز جانم درودی میرسانم  
(رشته را پیردلیل سه بار بدور کمر مرید پیچیده و در مکان ناف گره  
زند و سه گره زند این عمل بدون کم و گاست مانند کستی پیروان  
زردشتی است: (چ).

### "ثبوت سنگ قناعت"

بعد از آن سنگ را گنم بنیاد آنچنانی که جمله مانند مات  
عمر و عنتر شدند بمکه روان بهر جنگ شبه مردان  
حکم کن گرد شهر خندق کن در سه روز هفت زرع بیش مکن  
سنگ بر ناف خویش بر بست هر گره را بروی او پیوست  
(برای هر وصله درویشی مطلبی از واقعات تاریخی اسلام ذکر نمود  
که سندیت تاریخی ندارد و مشایخ خاکسار مجازند که سنگ قناعت را  
با نخ وصل نموده و سرنخ را بگردن انداخته و سنگ قناعت برروی  
ناف قرار گیرد: (چ).



### "در اثبات کجکول"

اگر پرسند کجکول از کجا پدیدار شد بگو حضرت ابراهیم بیضه قوج قربانی را به دریا انداخت کشکول سبزشد ، درویشان کشکول خود را وسیله رزق قراردادند و کشکول طرح زمین است و او را پاک نگهدارند. (کشکول انواع و اقسام دارد کشکول سقا و کشکول راست و کشکول چپ و نوعی میباشد که گنج نامند و قسمی کجکول است تسبیح و کشکول از بودائیت به تصوف راه یافت : چ ) .

### "چهارده کلام پیر دلیل"

پیر دلیل بطالب بگوید قد تواضع راست کردن لباس ملامت در برگردن زره صبر بر تن پوشیده گمر خدمت محکم بسته سپر طاقت برگتف انداخته کلاه توکل بر سر گذاشته تیغ زبان را حمایل نموده پا پوش سیاحت برپا نموده بر مرکب همت سوار شده دست سخاوت دراز نموده تازیانه مروت در دست گرفته تا به گعبه مقصود رسد .

( بنا به استناد رسائل مشایخ پیر دلیل بیش از پیر دلیل های سلاسل تصوف وظایف بیشتری بر عهده وی واگذار شده و توان گفت که وظایف پیر صحبت و پیر عشق را بر وظایف اولیه بر عهده پیر دلیل خاکسار واگذار شده ضمناً "مشایخ قرون ماضیه مشایخ خاکسار رساله خود را در دل خاک سپرده که بدست کسی نرسد و دستورات پندآمیز در رساله ها می توان یافت و بضرر قاطع گفت مسلک خاکسار تئو سوفی است نه تصوف و هیچیک از مریدان و مشایخ خاکسار تن بر ریاضت نداده و عملاً "

گرد اجرای اعمال شرعی و طریقتی برنیامده و شیخ طریقت چون خود را به حد کمال میدانند حفظ آداب و مراسم خاصی را آشناسده حتی خود را درویش دانسته و از ذکر کلمه صوفی تبرا جویند . ( ج ) .

برای شناسائی درویشان سیدجلال که در بعضی از رساله‌ها بوی لقب چرمینه پوش خطاب کنند و سید باشت خود بر بازوی راست درویشان علامتی نهادند و بعضی گویند حضرت علی (ع) بر بازوی (محمود پاتیلی) شست خود را بر بازوی راست وی نهاد که کسوت گویند .

( این ناچیز هنگامی که کسوت گرفت همه روزه درویشی که در مرحله کسوت یا گل سپردگی که مقام مرحله چهارم درویشی است با آب گرم جای سوزانده شده را شسته و با کف دست راست آن مکان زخم را مالش داده تا زخم شود بعد مغز حرام گوسفند را بر روی آن بسته تا گوشت پوسیده شده و متعفن شده که یک هفته در اطاقی در بسته بسر بردم اما تمامی فضای خانه انباشته از بوی لاشه مردار بمشام همه میرسید بعد مرحله گل سپردگی بود ، این اعمال خرافی و منحط افکار بخاطر خطور میکند که پیروان مکتب خاکسار از افراد اولیه انسانها که در اعماق جنگلها بسر میبردند ، عقب‌ترند و افراد اولیه حقیقت طبیعت را در نیافته بودند ، و هنوز بمسلکی آشنا نبودند فقط ناگاه بودند اما افراد پیر و مشرب خاکسار دیده خود بهین را بسته و پلکها برهم نهاده و پنبه برگوش نهاده تا مصداق (اغنام الله) بهائیان شوند .

آن کس که نداند که نداند که نداند

در جهل مرکب ابدالدهر بماند

### "در بیان طلب نشستن"

در طلب نشستن در جوار امانزاده یا مکانی که از آبادی دور باشد و همیشه با وضو باشد ، و رو بقبله بنشیند مکان نجس و غصبی نباشد در مقابلۀ خانه حاکم نشیند .

( این سخنان درباره برپا کردن تکیه است . در تکیه تواند دوده برپا سازد در بـ دوده رو بقبله باشد و همیشه گرم باشد در خاتمه ساختن دوده غذائی تهیه کرده بین مستمندان تقسیم نماید : چ ) .

اگر پرسند که دوده از چه زمان مرسوم شده جواب گوید از حضرت موسی ( ع ) بیادگار مانده است : چ ) .

درویش در طریقت از سلطان روشن علی در حقیقت از حضرت یحیی در معرفت از حضرت زهرا ( ع ) بیادگار باقی مانده است .

### "ثبوت کرسی قلابه"

( مراد از کرسی قلابه سلسله ارشاد تا زمان پیر ارشاد صاحب رساله است : چ ) .

سلسله ارشاد از سید جلال الدین حیدر و پسرش سید احمد کبیرجا مانده است ضمن اسامی مشایخ دوران قبل نام کالو قلندر و سرخ ابدال و قادر علی چراغ علی را ذکر نموده که عده ای از این مشایخ جزو

بزرگان اهل حق نیز محسوب شده‌اند و در رساله‌های اهل حق اسامی ذکر شده بالا به چشم می‌خورد.

### "دیگجوش"

محمد که خود مالک فقر بود      بر اثبات تکبیر خوان می‌گشود  
بفرمود بر اهل فقر و فنا      رسد رزق حق بی‌گمان بر شما

\*\*\*

چون شدی واقف تو از پرسش و سؤال  
مثل دیگجوش طعام جرم بخش اهل حال  
(در ثبوت وصله‌های درویشی و امور سلسله خاکسار هر یک از مرشد  
تاویل کرده که با گفتار مرشد دیگر متباین می‌باشد: چ).

### "در وصف علی (ع)"

در القاب مولای متقیان علی (ع) باب‌الله، وجه‌الله، حجت‌الله،  
سرالله، سیف‌الله، عین‌الله، لسان‌الله، یدالله، فخرالله، طاهرالله،  
باطن‌الله، اول‌الله، آخرالله، یعنی بنام نامی علی ولی‌الله، رندان  
مقرب درگاه جبروت و آن سر خدا عالم لاهوت یعنی پنج تن چهار  
تن رجال غیب‌الغیوب خاموشان خاک‌نشینان محنت‌کشان طلسم‌رضا  
را عارفان را او عاشقان پیران مناجات را رندان خرابات را زاهدان  
سرمست را و پیران مناجات را قلندران زبردست را مرشدان کاملان  
را کودک ابدالان را خواجگان را دلیران را پهلوانان زایل را امیر

پیر میر شاه سید جلال الدین را .

### "ثبوت شجره نامه"

سلسله نسب طریقت را سرخعلیشاه طالب میرگوهر و میرگوهر از رضا علیشاه و بهمین نهج به شمشیر شاه و حب علیشاه و عارف علیشاه و شوق علیشاه و معصوم علیشاه و بهرعلیشاه و کوچکعلیشاه و سیدالماس شاه و میاخاکی و نورنہال و نورکلان و سرخ علیشاه و سوخت علیشاه در علیشاه و مقصود علی شاه و دده روشن و سلطان محمود پاتیلی و مولانا علی (ع) و محمد بن عبداللہ (ص) .

بعضی از مشایخ ذکر شده در سلسله نسب خاکسار اهل حق نیز محسوب داشته‌اند .

(مدارکی در دسترس نیست که سلسله نسب خاکسار را تأیید نماید و سند ارشاد مرشد خاکسار موجود نبوده تا سخنان خود را به اثبات رسانند : چ) .

### "ثبوت لنگ"

(اثبات اینکه یک پیر طریقت خاکسار مدرکی در دسترس ندارد که بتواند بیان دارد که کدام مرشد لنگ جاری ساخته باشد و لنگ به مفهوم آنست که مرشد خاکسار سلسله‌ای از خود جاری سازد مانند سلسله قادریه که شیخ عبدالقادر سلسله‌ای از خود بنا نهاد و یا سلسله نعمت‌اللہی که شاه نعمت‌اللہ سلسله‌ای از خود جاری ساخت و پیر طریقت وقتی شیخ طریقت شد و چراغی یافت و سند ارشاد نامه

و اخذ رساله ارشاد و مراحل را بحد کمال رسانیده باشند . تواند  
عده‌ای از پیروان خود را بمقامات ارشاد رسانند و مجاز است سلسله‌ای  
جاری سازد و چراغی آنست که درویشی بحد کمال رسید

یکی از درویشان که درجه لسان و پیاله را گذرانده خود سوخته شده  
و مرشد روشن شود و این درویش مرکوب مرشد شده و چراغی مرشد  
نامند و چراغی تأمین زندگیش بعهده شیخ طریقت قرار خواهد گرفت  
و درویشی که چراغی شده نمیتوان وی را بدرجات بالاتر فائز گردانید.  
و چراغی خدمتگذار شیخ شده و همان کوچک ابدال درمانویت است  
و تعدادی از وصله‌های درویشی را مجاز میباشد که دارا شود و در پوست  
تخت پیر حق دارد که سهیم باشد : ( چ ) .

لنگهائی که از سرخ‌علیشاه جاری شد مظلوم علیشاه و قدرت علیشاه  
و میرملنگ و خوشحال شیرازی .

لنگهائی که از شمشیر علیشاه جاری شد رونق علیشاه و گوهر علیشاه  
و بهبود علیشاه و کوچک علیشاه و رضا علیشاه و حیران علیشاه و  
عاشق علیشاه میباشد .

( مفهوم سطور بالا آنست که شمشیر علیشاه بشخصه این افراد تحت  
نظر خود را بمقام ارشاد رسانیده و هریک از آنان مجاز است که چند  
تن را بدرجه پیر طریقت ارتقا دهند : ( چ ) .

از حب علیشاه شش لنگ جاری شد و از عارف علیشاه پنج لنگ و از  
معصوم علیشاه یک لنگ جاری شد و از سید العباس علیشاه چهار لنگ  
جاری شد .

( در قرن اخیر از حاج بهارعلیشاه چند تن از مشایخ وی لنگ جاری شد اما در ایام حاج مطهرعلیشاه جانشین حاج بهار عنوان سلسله را ابداع نمود ، و خود را سر سلسله خاکسار معرفی نمود ، و میرطاهر علیشاه تربیت شده مستورعلیشاه بود ، و خود مستور از مشایخ حاج مطهر بود ، لذا میرطاهر مقیم کرمانشاه مجاز نبود که سلسله‌ای ابداع کند و لذا بین حاج مطهر و میرطاهر اختلاف پدیدار گشت .

#### "ثبوت چهارده خانواده"

خانواده مراد از آن سلسله است و چهارده خانواده همه آنها را از سلسله عجم میباشند .

حضرت علی (ع) کمیل بن زیاد و حسن بصری و از جانب کمیل عبدالواحد بمقام ارشاد نائل آمد و شیخ حسن بصری نه خانواده را جاری نمود و سلمان فارسی که روزبه نامند و محمود نیز گویند که محمود پاتیلی نیز گویند فرقه خاکسار به او منسوبند .

#### "ساقی نامه"

جام پرگن چنانکه میدانی	ساقیا زان شراب روحانی
صاحب شرط رهنما جانی	عاشقان علی عمرانی
صاحب شرط رهنما جانی	بازگواز سوار والا هو
صاحب شرط رهنما جانی	ورنه پیچم بگردنت چون مار
نام ایشان یگان یگان بشمار	تو به من نام دوده‌ها برگو

### "چهارده کلام پیردلیل"

قد تواضع راست نمود لباس ملامت دربر کرده و زره صبربرتن کرده  
 کمر خدمت محکم بسته سپر طاقت بر کتف انداخته کلاه توکل بر سر  
 گذاشته تیغ زبان را حمایل کرده پاپوش سیاحت در پا کرده پای  
 بیچارگی در رکاب سعادت گذارده و مرکب همت سوار شده دست  
 سخاوت دراز کرده تازیانه مروت در دست گرفته مرکب همت در بیابان  
 ریاضت بجولان درآورده تا به کعبه مقصود برسد .

### "در ثبوت خرقه"

گر پرسند ای حمیده خصال	شمه خرقه راز روی سؤال
اصل این خرقه از چه پیدا شد	خرقه فقر را چه مأوا شد
گو که آدم شد از بهشت بیرون	سوی دنیای بی سرو سامان

### "پاسخ"

گوسفندی ز امر رب جلیل	بهر او آورید جبرئیل
پشم او را سرشت چون حوا	خرقه فقر را نمود بنا
آدم آن خرقه را بتن پوشید	در ره بندگی حق کوشید

### "خرقه"

اگر پرسند خرقه آستین ندارد جواب بگو که درویش باید دست نداشته  
 باشد .

اگر پرسند سوزن خرقه نر است یا ماده جواب بگو اگر با وضو باشد نر  
 است . و بی وضو ماده است ، و اگر سؤال کنند از چه کسی بجای آمده



جواب بگو از حضرت رسول (ص) خرقه پوش یعنی پرده پوش است .  
( این ناچیز آگهی نداشت که سوزن یک نوعش نرینه و قسمی دیگر  
مادینه است و اینگونه سخنان عرفان خاکسار میباشد : ج ) .

### "اثبات سلمانی"

اول از سنگ باز گوی سخن	دوم از لنگ و طاس و پیراهن
سنگ را در گجای مسکن بود	نیشتر از کدام آهن بود
سر تراش چه روز پیدا شد	اول از بهر که مهیا شد
شانه و ریش و هم آئینه	گو ز ناخن تراش مویینه
سنگ در ناف و تیغ در پهلو	سبب هر دورا توبه من بازگو

### "جواب"

ای سخنور مشو بخود مفرور	باش یکدم بجای خویش صبور
سنگ را نام هست مغناطیس	تا که در زیر گاو یا ماهی است
تار موی سرش ز روی شمار	بود دوازده هزار و سیصدتار
بشنواز آئینه که اصلش چیست	عکس روی محمد عربی است
چونکه مقراض و شانه را جبریل	او بیاورد ز رب جلیل
معنی سنگ تیغ دان پیر است	حامل سنگ تیغ جبریل است

### "سرتراشی"

اگر پرسند سر تراشی چه روز پیدا شد جواب بگو سر حضرت آدم را  
تراشیدند و در زمان حضرت رسول (ص) جبرئیل مزده تراش را داد  
و آن حضرت سنگ تیغ رابه مولا علی (ع) دادند ، و از مولا به سلمان

رسید ، تا بدست قطب الدین پلنگ پوش که مقیم هندوستان بود رسید .

### "گرسی شاه چراغ"

ای که هستی ز خاکساریها	سالك مسالك جلالیها
گوش کن این طریقه راز من	تا نگردی ذلیل اهل ز من
تا که واقف شوی که پیرت کیست	رهبر و رهنما امیرت کیست
اول آنکس که حی و پابر جاست	بفقیران دلیل و رهنماست
گل گلزار حیدر کرار	هست شاه چراغ با اسرار

( این گفتارها که رسوخ آن در سلولهای مغزی افراد چنان افکار آنان را با خرافات عجین کرده و از عقل گریزان میسازد و زمینه را برای ریاست مشایخ طریقت آماده می سازد ، و درویشان این گفتار را معارف الهی دانند ، امید است با آشکار ساختن این مطالب خوانندگان بخود آیند ، و از اباطیل بیزاری جویند ، و اندیشه خود را پاک و مصفا سازند : چ ) .

### "ثبوت چهارده خانواده"

از عبدالواحد بن زید پنج خانواده جاری شد و شیخ پنج تن را خلافت داد و روش ایشان این است قرآن یاد کنند و ریاضت و خلوت در بیابان اختیار کنند و افطار سه روزه و چهار روزه و پنج روزه گرفته و بشهر و قریه نرفتند .

و به سلطان محمود پاتیلی منسوبند در سفر ذکر جلی کنند و از کسی چیزی قبول نکنند و اگر چیزی رسد بفقیران تقسیم کنند و زن اختیار نکنند و زن و فرزند را به خدا بسپارند و غذا سه لقمه تناول نمایند

و در آبادی بسر نبرند و تنها در بیابان بسر برند .

( روزه سه روزه یا بیشتر که روزه وصال باشد اختصاص بمانویان دارد که در اسلام زمان افطار یک استکان کوچک آب داغ بنوشند اینگونه ریاضت از مانویان به خاکسار و سلاسل تصوف اسلامی رخنه یافت و کسی که از زیر بار مسئولیت سرزند و به امید خدا بسپارد دال بر بی‌همتایی است و چنین افرادی بمقصود نرسند و عمر خود را به بطالت گذرانیده‌اند و این روش در عصر حاضر بین کلیه فرق تصوف مشاهده نشده است : چ ) .

طیفوریان به با یزید بسطامی رسد ، و با یزید دو بیست و پنجاه سال عمر داشت ، و خدمت امام صادق (ع) رسید ، و این سلسله خلفای سلسله عجمی باشند ، و چهار تن مرید وی شدند .

(بایزید با امام صادق (ع) ارتباطی ندارد ، و ۱۱۳ سال با آن امام فاصله زمانی دارد ، و مرید جعفر برادر امام عسکری (ع) بود ، جعفر مدعی امامت شد ، و پیروان وی او را لقب صادق دادند ، و دربار عباسی او را تقویت میکرد ، و علمای تشیع اثنی عشری او را جعفر کذاب نامیدند ، و بایزید قرب هشتاد سال بزیست : چ ) .

خرقه بایزید چهار طور است ، یکی شکر پاره و شیخ مسعود اختیار که خرقه هزار میخ ، چهار گوشه از شیخ ابراهیم ژنده پوش ، و کرخیان به شیخ احمد کوفی میرساند ، مریدان این سلسله ترک مال و جان کردند ، و جنیدیان که در سه یا چهار روز یک کاسه شیر بنوشند .

درویشان عجم به حبیب عجمی رسد که خلیفه حسن بصری بود ، مراتب درویشی غذای مفرد و اختیار ، و صاحب علم و جهل گیسو باشد . (سلسله عجم کلیه اعتقادات و مراسم و آدابشان با دیگر سلاسل

خاکسار مغایرت تام دارد ، و درجات ذکر شده همه بمفهوم مقام پیر طریقت است : چ ) .

درویش می‌بایست از چهار قاپی آگاه باشد اول شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت دریای بی‌پایان است ، این افراد پنج مرتبه دارند ، اولی غذاب ، و مفرد و اختیار ، و صاحب علم و چهل گیسو است . غذاب هفت وصله می‌بایست دارا باشد ، زنگ حیدری جریده لنگ ، زنجیر تعلیمی نعلین .

اگر پرسند که کمر بستگان چند نفر بودند بگو آدم و شیث و ادریس و نوح و ابراهیم و شعیب و موسی و ایوب و عیسی و برجیس ذالکفل یوشع و یونس و زکریا و صالح و الیاس و محمد مصطفی (ص) بودند . از پیروان جنید یکی امام اعظم و دیگر ابوحنیفه است (هر دو یک تن است ) .

( در رساله‌های فرق خاکسار مراعات زمان تاریخی را مد نظر نگرفته و هر سخنی که استماع نموده یا خود ابداع کردند در رساله نوشتند و امام اعظم و ابوحنیفه را دو تن محسوب داشتند و این عدم آگاهی مرشد خاکسار بتاریخ رجال است : چ ) .

### "چاوش"

اگر پرسند چاوش بچه کسی میرسد جواب بگو در شب معراج جبرئیل بود ، و در حیات حضرت رسول (ص) عمر بن خزاعی بود ، بعد به عقیل رسید ، و سپس به بشیر رسید ، و اگر پرسند چاوش چند وصله دارد . اول دو دستکش دوم نعلین و پاپوش و شلوار و سفره خدمت و ابلق از جبرئیل و دستکش از خلیل برسید و قیچی و کمر چرم از اولاد

حیدر و زنگ از سلیمان و پاپوش از آدم و شلوار از یونس و پوست  
تعلق به بهرام گور دارد .  
در دعا‌های خود خوانند :  
حضرت حضور امیر پیر میر شیر شاه سید جلال‌الدین حیدر .

### "ثبوت چهار پیر"

بشنو از من ای برادر گوش‌دار  
شمه‌ای از رمز فقر خاکسار  
شصت و چهار پیرت بود اندر شمار  
گرفته‌ام تقسیم او در چار چار  
در شریعت چهار پیرت را بدان  
چهار پیر طریقت را بخوان  
در حقیقت بر تو باشد چهار پیر  
چهار پیر معرفت را یادگیر  
در محبت چهار پیر دیگر است  
چهار پیرت هم شهید بی‌سراست  
چهار پیرت نام ابراهیم شد  
چهار پیرت در حیا تسلیم شد  
چهار تن باشد ولی با جلال  
چهار پیرت نام هر یک نور شد  
چهار تن از نظر مستور شد  
چهار پیر خاکسار را بگو

چهار پیر و چهار رگنت را بجو  
 آن مرید سید بابا بود  
 زانکه بر خاصان حق صاحب بود  
 آن مرید خواجه نساج شد  
 بر سر جمله از اینت تاج شد  
 آن مرید غزنوی محمود شاه  
 گشته است اندر فلک خورشید و ماه  
 آن مرید عارف زینور گر است  
 شد مرید آن امام غیب دان  
 خواجه عبدالخالق آن قوس جهان

( وقتی که در دوران صفویه فرق خاکسار پیروان بسیار یافت بزرگان این قوم در صدد برآمدند ، مطالبی از این و آن گرفته و اصطلاحاتی وضع نموده با اشعار سست و نثر بی انسجام در سخنان خود دخالت داده و برگفتار خود افزودند ، و مغز ساده دلان را با این گفتارهای بی سند و بدون آنکه فواصل زمانی را مراعات نمایند ، در قلب پاک مریدان راه داده ، و چون افراد این طایفه که در طبقات پائین اجتماع بودند ، آنانرا فریفته و خرافات و فووردردل و جان آنان راه یافت :چ ) .

"جواب اشعار چهار پیر"

ای برادر هوش دل با من بدار  
 تا بگویم نام پیران آشکار

چهار پیرت در شریعت شد خلیل  
 موسی و عیسی و محمد شد دلیل  
 اول از پیر طریقت مرتضی  
 دومین باشد امام مجتبی  
 سیم از پیر طریقت شد حسین  
 جعفر و صادق چهارم نور عین  
 چهار پیر در حقیقت لازم است  
 عابد و باقر موسی کاظم است  
 چهارمین باشد علی موسی الرضا  
 گمراهان را در جهان باشد رهنما  
 چهار پیر معرفت اول تقی  
 دومین باشد نقی و عسگری  
 در چهارم حضرت صاحب بود  
 احترامش بر همه واجب بود  
 در محبت پیر اول جبرئیل  
 دوم میکائیل سوم اسرافیل  
 در چهارم قابض ارواح بنود  
 از محبت آن زمان آگاه شد  
 چهار پیران شهید اول حسین  
 دومین روشن علی آن نور عین  
 سومین را دان تو مقصود علی  
 چهارمین را نام شد پیر علی

## "در ثبوت طنوره فقر"

## "طنوره را تنوره بایست نوشت"

گفتم ای رهنمای راه خدا	که دلیل طنوره گوی مرا
همچنان گفت پیر راه نفس	که دلیل طنوره بود سه گس
اول آدم ز روضه رضوان	برگ انجیر بست و گشت روان
بعد از آن اهل هند و خیل عرب	لنگ بستند بر میان زادب
دومین از گسان رسول خدا	بست بر آب زمزم از گرما
سومین بود وقت نخلستان	لیف خرما طنوره سلمان
کلنگ بر سر تراش اگر دانی	هم از آن میرسد به سلمانی
چهار نام طنوره می دانم	بشنو تا برت خوانم
یکی سجاده بود بر سر پوست	سومین از طنوره و فانوس
چهارمین نام لنگ شد فوطه	هم چو از پاک شد در آن بوته
معنی نام یک به یک با من	شرح کن تا دلم شود روشن

## "جواب"

می سجاده پاک بودن تو	از نجاست صفا نمودن تو
زهر نوش و خاموش است در آن	سرپوش و پرده پوش از آن
لنگ و فوطه به اهل بخشیدند	بر گنه گاران نپوشیدند
چند فعل دگر تو را شاید	لنگ فوطه ترا نشان باید
فعل اول چه آفتاب سپهر	بر همه نیک و بد بیاید مهر
دومین رو براه می کن چون آب	هر کجا میروی برو بشتاب
سومین همچو خاک شود پامال	گر لگد بر سرت زنند منال
چهارمین همچو آتش سوزان	خامها پخته می کن از دل و جان



گفتم ای پیر مرشد همه دان از کمر بسته‌ها بگوی نشان  
(بخوانندگان گرامی یادآور می‌شود، که خاکسار بوضع فعلی از جانب  
سلطان حیدر صفوی بوجود آمد تا به ایام شاه عباس برسد برکم  
وکیف آن افزوده شد، و اشتغال صنوف بازاری و هزینه تشکیلات آن  
بدستور شاهان صفوی سی و دو صنف از اصناف مالیات خود را به  
نقیب می‌پرداختند، و مراشد خاکسار وابسته دربار ایام خود بودند،  
و تا انقراض قاجاریه بدین منوال بود.

اعزام دانشجویان به غرب و مبارزه با استبداد تحولی در افکار عامه  
پدیدار شد و دوران پر تجمل فرقه‌های خاکسار و سلاسل صوفیه رو  
بخمولی گرائید و از چهار فرقه خاکسار یک سلسله باقیماند پرسش  
این ناچیز آنست اگر گفتار و آداب و مراسم خاکسار را بدیده قبول  
بنگریم چه سودی مترتب است و یا عدم قبول آن و ناآگاه بودن چه  
نقصانی دامنگیر ما میشد و این بیمقدار از دیدگاه تاریخ ادیان این  
عقاید سخیف را توضیح داده تا نسل جوان بداند که مدت ششصد  
سال این ترهات بر سر افراد این سرزمین سایه افکنده و عملاً "توده  
افراد ایران در تحت سیطره سیاستهای داخلی که از سرچشمه استعمار  
آب میخورد ایران و ایرانی را از ترقی و تعالی علم و صنعت  
بازداشت و از فراگیری علوم اسلامی دور کرد: چ).

### "ثبوت میان بستن"

ای برادر اهل ترا جویم	از میان بستها سخن گویم
گوش یک دم بجانب من دار	تا شوی از حیات برخوردار
از زمانی که آدم از جنت	رفت بیرون بصدغم و محنت

برگ انجیر سر پوشش بود      نزد او جبرئیل آمد زود  
 شاخی از تک بر میانش بست      ساختش از شراب معنی مست  
 تک از این گم نگردد از دوران      بست آدم میان گشت روان  
 شیت آن دم میان نوح بر بست      تا که نوح از جفای طوفان رست  
 نوح چون بست میان ابراهیم      گفت اندر معاون تسلیم  
 تا میان بستن این بشد کارم      حضرت ذوالجلال شد یارم  
 نوح ادریس را به بست میان      تا شود کارت آنجنان آسان  
 از میان بتها چو شد ادریس      گشت این شیوه روزی جرجیس  
 زان بر ایوب گشت ارزانی      زان به هود هم رسید تا دانی  
 (میان بستن همان مفهوم کمر بسته را دارد، و هر بزرگ طریقتی در  
 جمع مریدان انگشت شماری تعیین نموده و اسرار خاصی را به آنان  
 یاد می‌دهد، چنانکه گویند هفده تن از صحابه رسول خدا را مولای  
 متقیان علی (ع) تحت تعلیمات خاصه خود قرار داد، چنین نوشته‌اند  
 که این هفده تن کمر بسته علی (ع) بودند و صاحب اسرار آن حضرت  
 بودند که معنای خرقة دادن نیز هست و این اصطلاح در نزد فرق صوفیه  
 و جوانمردان و عیاران و گاهی در اسماعیلیه نیز به چشم می‌خورد و در  
 فرق اهل حق نیز معمول می‌باشد، در رساله‌های مشایخ خاکسار اغلاط  
 وافر املائی دیده می‌شود و عبارات بدون رعایت انسجام بکتابت  
 درآمده است: چ).

### "ثبوت چراغی"

گوش کن ای عزیز یک زمان      از چراغی سخن گویم بیان  
 مرشد از خدای رب جلیل      کرد روشن ز نور خویش چراغ

در سر اندیب دید نور چراغ      آدم از عکس او هویدا شد  
 در جهان چون چراغ پیدا شد      این چراغی نشان او باشد  
 تا که روشن شود بلا میدان      این چراغی در این دوران  
 قلب تاریک را کند روشن      این ثبوت چراغی است بدان  
 (همچنانکه قبلاً "درباب چراغی سخنی گفته شد برای مزید بر آن گفتار  
 این ذره نادر عرضه میدارد .

چه نسبتی چراغ با چراغی دارد ، چراغی درویشی است ، که برای  
 درویشی که بحد ارشاد نائل میشود ، چراغی خود را سوزانده و ترقی  
 در مقامات درویشی براو مسدود شده تا نفردومی به ارشاد میرسد ، اگر  
 چراغی پیدا نشود ، نتوان بمقام ارشاد رسید پس عملاً "چراغی وسیله  
 شده که یک تن بحد کمال برسد ، در صورتیکه پس از آن چراغی برده  
 مراد میشود .

در ثانی سیر بسوی حقیقت عالیه هیچ سالکی در راه طریقت نه مادون  
 و نه برتر از کسی است بسوی سر منزل مقصود اگر فردی گام برمیدارد  
 چه نیازی به این آداب و مراسم بی اساس دارد و درد رگاه حق تعالی  
 نیازی به مرید و مرادی ندارد دریافت کلماتی چند و فرا گرفتن آداب  
 و مراسم خاص و اصطلاحات مخصوصی به ذهن سپردن چه ارتباطی به  
 سلوک روحی دارد و ملبس به لباسی خاص و داشتن وصله های درویشی  
 چه تأثیری در عبادات و سلوک روحی دارد چه کسی از درویشان فرق  
 خاکسار به حقیقت راه یافته اند و پای بند این گونه گفتار چه سهمی  
 در سلوک دارد : چ ) .

در پایان رساله شرح درباره شاه نعمت الله ولی نوشته شده و گوید :  
 در زمان شاه سید جلال الدین که در هند اقامت داشت آگاه شد که از

شاه نعمت‌الله خلیفه‌ای باقی نمانده است سید گفت از چنان مردی (مراد شاه نعمت‌الله است) حیف است که خلیفه‌ای نباشد سیدجلال-الدین مریدان خاص شاه نعمت‌الله را جمع کرد و از فیما بین آنان شاه علیرضا دکنی را خلیفه شاه نعمت‌الله قرار داد و تاج و تخت شاه را به اوسپرد و آن ایام نام و لقب طریقتی در سلسله نعمت‌اللهی معمول نبود و لقب طریقت از جانب سیدجلال‌الدین در نعمت‌اللهی رسم گردید. (این گفتار سندیت تاریخی ندارد و هر شیخ طریقت بدخواه خود مطلبی رواج داده و در رساله‌ها به کتابت درآورده‌اند: چ).

### "نقابت"

ای درویش اگر پرسند نقابت از چه کسی بجا مانده است در جواب بگو در شریعت از خاتم انبیاء در معرفت از امام محمد تقی (ع) در حقیقت از امام صادق (ع) در معرفت از امام عصر عج اگر پرسند نقابت یعنی چه جواب بگو بزرگ هر قومی را نقیب گویند نقیب باید دارای عقل معاش باشد و عقل معاد و علم و عمل و بتواند غضب را فرونشاند و بطور ملایمت با مردم راه رود و متواضع باشد و دارای ریاضت درست و قناعت در اکل و شرب و پرده پوشی در اسرار دیگران متصف باشد .

نقیب باید سید باشد اگر پرسند نقابت ظاهری از کجا پیدا شد ، شاه اسماعیل صفوی برقرار نمود ، و خود نیز درویش بود و در اسلام دربار خود علیحده صفی برای آنان تعیین کرد ، و نورنهال از اولاد امام محمد تقی (ع) بود ، و نقیب بایست بصفاتی باشد و درسر شور عشق الهی داشته باشد .

در سینه علم و عمل باشد در قضا رضا و تسلیم باشد و کد مخدمت برشته فقر و اخلاص بریندد .

پرده شک و وهم و هراس گمان و پرده رشگ را بدرد و هر کسی تا این

پرده‌ها را نیاندازد و از وجود خود دورنماید به مقام یقین نتواند رسید .

( همچنانکه کلیه مشایخ خاکسار اذعان و اعتراف دارند ، نقابت یک شغل درباری بود ، و مخارج درویشان از جانب نقیب برقرار بود ، و نقیب هر سلسله از سلاسل خاکسار بدستور دربار از سی و دو صنف از اصناف مالیات هر شهر به نقیب هر شهر می‌پرداختند ، و نقیب عجم مستقلاً از هفده صنف مالیات دریافت میکردند ، و تمکین از از نقیب سه فرقه از خاکسارنداشتند ، و نقیب لااقل بایستی در مقام کسوت باشد ، و مشایخی که مجاز به دادن اجازه ارشاد بودند ، با توافق دیگرمشایخ فردی رابه نقابت برگزیده و بعد فرمان درباربنام نقیب صادر میشد ، و اگر نقیبی فرمان درباری نداشت ، مجاز نبود ، از اصناف مالیات دریافت کند ، و این عمل تا پایان سلطنت تاجاریه معمول بود ، اما امروزه آقای میر طاهر علیشاه اجازه نقابت از مشایخ گرفت ، اما عملاً "موجبی برای اجرای وظایف نقیب باقی نمانده است ، و چون نقیب امور فقر خاکسار را بعهده داشت مجاز به ارشاد و دستگیری نبود ، اینک نقل اقوال از رساله خطی یکی از مشایخ خاکسار به پایان رسیده است ، و خواننده می‌بایست بداند که تا پایان حیات خود دست بگریبان این سخنان است . و در پس پرده مطلبی نیست و اگر کسی مازاد بر این برزبان راند از خود ابداع کرده است : چ ) .

در بعضی از رسائل مشایخ خاکسار که خطی میباشند بعضی مطالب درباره مباشرت زن و شوی تذکراتی داده‌اند که اهم آنها ذیلاً درج میشود :

در هنگام وقوع زفاف زن و مرد اگر هوا بشدت گرم باشد انجام گیرد

موجب گسستگی محبت بین آنها پدید آید .  
 در مباشرت سخن گویند و مرد بناموس زن بنگرد پسندیده نیست .  
 درخانه کسی باشد یا در بیداری اطفال مباشرت وقوع یابد در نطفه  
 و روحمیات بچه‌ها اثر نامطلوبی بجا ماند .  
 در زیر درختان میوه‌دار و یا ایستاده و در ساعات بعد از ظهر و  
 ابتدای غروب و یا از جانب لگن خاصره مباشرت نکند .  
 در معرض باد و ریزش برف و تگرگ و کسوف و خسوف و طوفان و سیل  
 و بهمن و آتش‌سوزی و زمین لرزه از جمع آمدن خودداری کند .  
 ساعتی که قمر در عقرب قرار گرفته و روز و شب چهارشنبه و ابتدای  
 ماه قمری و وسط ایام ماه و آخرین روز ماه مجامعت نکند ، ( این ایام  
 فرقی با دیگر ایام ندارد : چ ) .  
 در ساعاتی که عریان شده و زمان احتلام از این عمل اجتناب ورزد .  
 علوم غریبه پنجاه و دو علم است که هریک به چند شعبه تقسیم شده  
 و اهم آنها پنج علم است که جهت اختصار هریک حرفی برگزیده  
 که در مجموع (کله‌سر) کاف مضموم و لام مشدد ، و سین مکسور که  
 مفاهیم آنها بشرح زیر است :

۱- کاف مراد کیمیا بوده که با این علم مس را به طلا تبدیل نماید:  
 فلاسفه و عرفا گویند که تغییر ماهیت امکان پذیر نباشد که عرفا و  
 دارنده علوم غریبه مدعی باشند که مس مبدل به طلا نشده تغییر  
 ماهیت نبوده و ماده المواد عالم هستی یک چیز باشد لذا مس را  
 معالجه نموده و تبدیل به طلا سازد و کیمیا دونهوع است قمری و شمسی  
 نقره سازی چون نقره بتربیت ماه انجام گیرد لذا بدین مناسبت قمری  
 نامند . و شمسی طلا سازی است و طلا تحت سلطه آفتاب جهانتاب

است لذا شمسی نامند .

- ۲- لام اشاره به علم (لیمیا) است که درباره طلسمات بحث کند .  
 هامراد از آن (هییمیا) که منظور از آن تسخیرات بوده که تسخیر معشوق  
 بعاشق و تسخیر کواکب است که بایستی گفته شود ارتباط نه تسخیر .
- ۳- سین مفهومش (سیمیا) که علم خیالات است که در چشم و فکر و  
 وهم افراد تصرف کرده و اشخاص را فریب داده که اگر ظهور این علم  
 را عکس گیرند ظهور عکس چیزی را نشان ندهد ، و مانیه تیزم و علم  
 هیمنوتیزم از شعبات سیمیا میباشد ، و فریب افراد است .
- ۴- را نشانه علم (ریمیا) است که علوم شعبده و حقه بازی و نیرنگ  
 است .

کتاب اسرار قاسمی اثر ملاحسین کاشفی در این پنج باب سخن گوید  
 و رساله ای بقطع جیبی بقلم کاشفی مفتاح اسرار قاسمی است و در مقدمه  
 این "مفتاح" متذکر شده است .  
 که میانی و اساس "اسرار قاسمی" سه رساله از مولانا و یک رساله از  
 بهاءالدین ولد فرزند مولوی است .  
 در کتاب فهرست نسخه های خطی فارسی جلد یکم بکوشش احمد منزوی  
 در صفحه ۶۲۸ نوشته شده :

مولوی قصیده ای در کیمیا سروده که ابتدا سخن گفته :  
 " چند نصیحت کنم تا بشوی هوشیار . "

آقای منزوی برادر محقق عالیقدر دکتر علی نقی منزوی که هردو برادر  
 ابی و امی هم باشند و پدر بزرگوارشان "آیت الله آقا شیخ آغا بزرگ  
 تهرانی" در صفحه ۶۳۸ نوشته :

رساله ای منظوم از مولوی بزبان فارسی در کیمیا موجود است .



در صفحه ۶۳۴ گفته :

مولوی رساله‌ای به نثر در کیمیا عبری تدوین کرده ، که ابتدای آن نوشته :

" اعم ان تدبیر الحجر حق و ماسواه باطل "

و در صفحه ۶۳۸ بیان داشته :

رساله‌ای منظوم درباره کیمیا از بهاءالدین ولد فرزند مولانا سروده شده است ، و آخوند ملا محمد تقی حکیم ملقب به لقب طریقتی (مظفرعلیشاه) که مشتاق پیر عشق وی بوده که رساله‌ای منظوم درباره کیمیا سروده که بطبع رسیده است .

در کتاب نفایس الفنون محمود آملی نیز مباحثی در این زمینه‌ها در بردارد .

(این ناچیز در نیافتام که چرا چون مولانا با کتاب ارزنده " مثنوی " به چنین کاری دست زده است : چ ) .

در یکی از رسایل مشایخ خاکسار به مطالب زیر برخورد کرده که تلخیص آن بشرح زیر از نظر خوانندگان ارجمندی می‌گذراند :

خدای تعالی در زمین چهار عنصر بوجود آورد .

آب ، باد ، خاک ، آتش .

صفرا طبیعت آن آتش و گرم خشک است .

سودا طبیعت آن خاک و سرد و خشک باشد .

بلغم طبیعت آن آبی و سرد و تر باشد .

خون طبیعت وی بادی بوده و گرم و تر است .

در هر بدن انسان خدا سیمصد و شصت رگ آفریده ، و دارای دویست

و چهل پاره استخوان می‌باشد .

در اجسام هر فردی دارای قلب و کبد و جگر و شش (شین اول مضموم است) و روده و دو کلیه و مغز و استخوان و پوست است .  
 هر انسانی دارای پنج حواس سامعه، باصره، شامه، ذائقه، لامسه، قلب در طرف چپ سینه و معده در مقابل قلب قرار گرفته است .  
 سر انسان سه طبقه بوده :

که مرکز پنج قوای باطنی حس مشترک و خیال و متصرفه و واهمه و حافظه است .

سر انسان از هشت استخوان و گوشها چهار استخوان و صورت هر جسد فک اعلی و اسفل مشتمل بر یازده پاره استخوان و فک اسفل یک استخوان دارد .

پشت بدن بیست و چهار تکه استخوان را دارا باشد .

هر سمت سینه دوازده استخوان دارد .

هر انگشت سه استخوان و ابهام شامل دو استخوان است .

مرکز ترحم در کبد است .

خنده مرکزش در طحال باشد .

زردی رنگ چشم بیماری پرقان را نشان دهد .

روده هیجده وجب طول آنست .

زردی گونه و تلخی دهان دال بر بیماری صفرا میباشد .

اشتهای کاذبه و وسواس بسیار و اندوه زیاد نشانه به ابتلا بیماری سودا خواهد بود .

(گفتار بالا اقتباس از پزشکی طب قدیم است دکتر حاذق از حالات چشمان و حرکت سیزده گانه نبضیه بیماری بیماری برند و باداروهای گیاهی در اندک مدتی مریض را شفا بخشند : چ) .

(چون در صفحات قبل شمع‌ای از جلال‌الدین محمد بلخی مولوی مشهور به خداوندگار از فلاسفه بزرگ جهان دانش است استاد بزرگوارم فقید سعید پرفسور عباس شوشتری‌الشهیر به (مهرین) که دو سال متوالی و بعد بطور متناوب افتخار تلمذ آستانش را داشتم روزی به این ناچیز فرمود مباحث ارزنده فلسفه در کتاب جاودانه (مثنوی) بیشتر از اسفار اربعه (ملاصدار) دربردارد، در یک نسخه خطی آخرین بیت مثنوی بیت زیر است:

عرش حی و چرخ حی ای ذولباب

فهم کن واللّه اعلم بالصواب

و در نسخه دیگر مثنوی خطی پایان کتاب را بیت زیر داند:

قصه کوتاه کن که رفتم در حجاب

هین خموش واللّه اعلم بالصواب

روزی دوست دیرین پرمهرم آقای اسدی که از فضلاء بوده و از بدایت تاریخ اسلام و رویدادهای آن دوران صاحب نظر است و در میان کتابفروشان و ناشرین این ایام در مراتب دانش‌کسی همپایه وی نیست، به این ناچیز گفت، وقتی از اوقات به ترکیه سفر کرده و بیک نسخه خطی مثنوی که پس از دوازده سال از درگذشت (مولانا) بکتابت درآمده بود و حواشی از جانب یکی از مولوی‌ها که برمسند بهاء‌الدین ولد فرزند مولانا جالس بود در برداشت، بمبلغ هفتصد تومان ابتیاع کرده به ایران آورد استاد مجتبی مینوی که از محققین نامدار عصر خود بود این نسخه را رویت کرده و پس از مذاقه و بررسی تمجید

بسیار کرد.

( استاد مینوی به این ناچیز عنایتی خاص داشت و از آثار استاد بی‌همتایم کیوان قزوینی بسیار تعریف فرمود و چون مقالات این بیمقدار را درمهنامه وحید از نظرگذرانده بود بر ادامه کارم تشویق بسیار نمود: چ ).

(مرحوم خنجی که از بازرگانان معروف و در تاریخ سلسله صفویه رنج بسیار برده بود و سیادت شاهان صفوی را مجعول می‌دانست و دارای کتابخانه با ارزشی بود و بدین بیمقدار لطفی خاص داشت و از جانبی با آقای اسدی دوستی دیرین داشت، این نسخه را با اصرار از آقای اسدی دریافت داشت و پس از چند روز مبلغ پنجهزار تومان بهاء‌مثنوی را پرداخت اما قیمت آن بیش از این مبلغ بود و مرحوم سعید نفیسی گله‌مند شد که چرا این نسخه نفیس بدست وی نیامد، و در بدایت منظومه مثنوی بیت زیر مندرج بود:

بشنو از نی چون شگایت می‌گند

وز جدائی‌ها حکایت می‌گند: چ ).

بابایان (مشایخ) سلسله عجم که داستان سرایی می‌کردند عبارات و تشبیهات بدیع بکار می‌بردند.

از آنجمله گفته‌اند:

"از وجاهت و شجاعت او تهری از غمزه خون‌ریز جست بر جگرش آمد و تا پر نشست."

و در داستانی در تمجید دختری زیبا رخ عبارتها و اشاراتی بدیع بکار می‌بردند که شمه‌ای نقل می‌گردد:

"کاکل چون سنبل تر افکنده در پس سر، و قدش نهال امید، کسی

میوه‌اش نچیده، گرد عذار ماهش از روزگار خوبی خط چو عنبرتر بر  
پشت لب دمیده، شمشیر ابروانش از زهر آب داده در شکر دهانش  
روح روان چکیده، چشم سیاه مستش خونین، روزتیر بختان صدا فرین  
بر آن کس کاین سرمه را کشیده، پیچیده بر لبش بوی کباب داده،  
خون هزار عاشق بر دامنش چکیده.)

(مشایخ سلسله مولویه را مولوی خطاب می‌کردند، و در شبه قاره  
هند بین سلاسل صوفیه اسلامی اساتید صوفیه را نیز مولوی نامند: چ)  
بعضی از مشایخ چهار سلسله خاکسار در ازمنه ماضیه با تجویز گیاهان  
که در ایران و هند بعمل می‌آید به مداوای مرضا اقدام می‌نمودند،  
که اندکی بنحو اجمال از آن ذیلاً درج میشود:

چوب‌چنار را به قطعات خردمبدل ساخته و آنرا یک ساعت جوشانده  
و نیازی به پرهیز نیست و اثرش سموم بدن را دفع می‌کند.  
تخم بالهنگ را با نبات (اگر نبات سفید نباشد بهتر است) کوبیده  
قدری در تابه سرخ نموده در نصف استکان چای با آب مخلوط کند و  
بعد تناول و آشامیده جهت اسهال خونی بسیار نافع است.  
نیم درهم قرنفل را کوبیده با شیرگاو که تازه دوشیده شده بیامیزد،  
و قبل از تناول صبحانه اکل نماید، قوای جنسی را تقویت نماید.  
بنفشه را مانند چای در قوری ریخته بر آتش نهد برای مداوای اسهال  
موثر خواهد بود.

در صبحگاه قبل از صرف صبحانه یک استکان آب تازه بیاشامد برای  
صحت و سلامت نافع باشد.

هلیله سیاه را به اندازه لپه کوبیده نیم مثقال و حداکثر یک مثقال  
در شبها بخورد به یبوست مبتلانشود و ادامه این عمل جهاز هاضمه

را تقویت کند و نور چشم و حافظه را ازدیاد کند اما بایست چیزی بدان نیفزاید .

یک استکان عرق نعنا بهاشامد برای رفع ابتلا به اسهال شدید بسیار موثر خواهد بود .

اگر کسی به سل ابتلا یافته برای مداوایش پنج شبانه روز شیر خر بهاشامد بدون آنکه آب آشامد .

شاه تره و صدر حنائی برای لطافت پوست بدن و امراض پوستی بدن نافع خواهد بود .

سیاه دانه نیم سیر و زینیان ربع سیر تناول کند برای تقویت اعصاب مفید است . اما زینیان مسموم کننده است .

پرسیاوشان پنج مثقال و سنبل لطیف دو مثقال و گل گاو زبان پنج مثقال و زیره سیاه پنج مثقال و گل بنفشه پنج مثقال و مصطکی رومی دو مثقال و انسیون یک مثقال را با هم توام ساخته و یک ساعت جوشانده هر بار نصف استکان بهاشامد ، برای ضعف اعصاب و تقویت آن بسیار خوب خواهد بود .

شب قبل از خواب دو دانه سیر تناول کند برای اعصاب و قلب موثر است .

اگر صبحگاهان یک پادو دانه سیر بخورد و پس از نیم ساعت ناشتائی صرف کند برای ارتعاش و پاک شدن روده ها و تقویت قلب مفید است . گل گاو زبان را بجوشاند برای تقویت قلب بسیار خوب است .

اکل ماهی برای کبد مضر است و عسل کبد را مداوا نماید .

دارچین دم کند معده را تقویت نموده و درد معده را دفع کند .

آب لیمو ضد عفونی بیماری مجاری ادرار و کلیه و مثانه و ابتلا به

پرستات است .

جعفری را خورد کند و در شیر تازه و گرم شده داخل نماید و صبح ناشتا بکار برد جهت دفع گرفتگی صدا مفید خواهد بود .

عناّب کمی را که دم کرده بپاشامد رافع گرفتگی صدا و سرفه خوب است . سحاق سموم بدن را دفع نماید .

ترّب و آب ترّب سیاه بپاشامد سموم کبد را برطرف سازد .

مغز گردو تناول کند از توسعه سرطان جلوگیری نماید .

کنجد برای آلام سرطان موثر است .

شلغم نور چشمان را زیاد کند .

تره و خرما ی سیاه رنگ بوی سیر را از بین ببرد .

پسته مقوی معده و زخم معده و یرقان و دافع سموم است .

گل پر ضعف قوای جنسی را از بین ببرد .

گوجه فرنگی روده ها را پاک ساخته و حافظه را تقویت کند .

زنجبیل معده و روده را ضد عفونی نماید و بلغم را برطرف سازد .

روغن زیتون اگر ذایقه اش قبول نکند هر شب یک قاشق چای خوری

و بعد از پانزده شب قبل از خواب بخورد و بعد بیک قاشق مربا خوری

مصرف کند و پس از یک ماه بیک قاشق غذا خوری برساند ، و بدین

تیره ادامه دهد ، نور چشم و جهاز هاضمه و حافظه را تقویت نماید ،

و سموم بدن را دفع است ، و چهره گلگون شود و بدن در قبال بیماری

مقاوم شود ، اما نه با ملالاد بلکه روغن زیتون را بدون آمیختن بچیزی

بکار گیرد .

رازیانه دم نموده بپاشامد و یا کوبیده تناول نماید برای ازدیاد نور

چشم موثر خواهد شد .

هلیله سیاه و رازیانه و شکر و مصطکی با هم توام نموده و تناول نماید دافع بیماریها است .

نسخه زیرراهرگاه برطبق دستوری جهت اجرای آن ذیلا "مرعی بدارد و در ادامه آن کاهلی نورزد نتیجه آنرا مسلما" در خواهد یافت .  
پوست هلیله کابلی- پوست هلیله زرد- هلیله سیاه- پوست بلبله- آمله مقشر (میم مضموم قاف بفتح و شین مشدد و (را) ساکن ) و گل سرخ که از هر یک ده مثقال فراهم کرده بنرمی با هونگ (که قبلا " هونگ و دسته برنجی آنرا کاملا" شسته و بعد با دستمالی تمیزخشک نماید ) کوبیده و ادویه فوق الذکر را با هم توام نموده و دو مثقال روغن کرچک مخلوط ساخته باشد و بعد از آن ادویه مخلوط شده را مالش داده تاروغن کرچک در ادویه آغشته شده باشد و سه برابر مقدار مجموع داروها عسل صاف پاک کند و نه عسلی که در جوف ساقه های گلها یا برروی شاخه های قطوردرخت بدست آمده با مخلوط داروها عجین سازد و عسلی که برای محو موم عسل آتش دیده باشد بکار نگیرد و برای تناول آن همه روزه یک مثقال و نیم تناول کند و در میزان مصرفی کم و کاست ننماید ، اما فایده آن بشرح زیر است :

اگر رعشه اعضای بدن یا دستها که مبتلا شده باشد و برای سستی و ضعف بدن و سردرد شدید و ضربان رگهای سرکه محل آن را گیجگاه نامند ، و سر انسان که تعادل نداشته و احتمال بروز بیهوشی رود و چشمان تیره شده بنحوی که نتواند اشیائی که مقابل وی قرار گرفته قادر نباشد مشاهده نماید ، و در رفع فشار خون و دفع سموم بدن و جلوگیری از بروز سکتہ ، نتیجه این مداوا قطعی خواهد بود .

این ناچیز عرضه میدارد :



این دستورالعمل‌ها بطور اجمال ذکر شد و اگر بیمار با نظر استادفن انجام دهد مسلماً "نتیجه مطلوب بدست آرد .

و نسخه دیگری به شرح زیر :

پر سیاوش ۵ مثقال ، سنبل لطیف دو مثقال ، گل گاو زبان ۵ مثقال ، زیره سه مثقال ، گل بنفشه ۵ مثقال اگر ادویه تازه باشد بهترخواهد بود که با هم مخلوط ساخته دم کند و هر روز یک استکان بیاشامد عامل آن بعد از ترک تریاک برای تقویت وی و از عوارض بعد از ترک جلوگیری نماید ، و یا مصرف نموده بعد بترک تریاک اقدام کند .

در ازمنه ماضیه افراد بزرگی جهت جلوگیری از توجه افراد بخوددر لباس کسوت درویشی مشی کرده تا جالب انظار نشود و این ناچیزدر بدایت جوانی چند از این زمره افراد را برخورد کرده ام .

چوب شیرین که برخی مدعی می باشند طول عمرنتیجه دهد با ترکیبات خاصی است و بدون استاد این فن خودسرانه انجام دهد به جنون مبتلا شود ، و هر یک از این تجویزها را که بکار گیرد بایست مبتلا به اسهال یا یبوست نباشد .

زمانی که دارالفنون افتتاح شد طبائی حاذق از غرب به استخدام درآمدند کتبی مفید بفارسی و فرانسه انتشار یافت که هنوزنیزدرخور ارج است .

کیمیای بدن که قوای بدنی بضعف گرائیده داروهای گیاهی را مرعی دارد قوا به بیست سال قبل عودت کند و اسامی گیاهها در اساس بالسنه یونانی است ، وبدون نظارت استادچه بسانتیجه معکوسبخشد . نبات سفیدنباشد و نبات ازتشنگی و گرسنگی مدتی انسان رانگه دارد . اگر قوای بدنی بضعف و کم خونی مبتلا یافته جگر را به قطعات ریز

بریده در شیشه‌ای مانند مظروف کوکاکولا ریخته و آب سرد در آن ریخته سر آنرا محکم ساخته در ظرفی که پر از آب سرد است داخل نموده و آن ظرف را بر روی آتش نهاده تا آب بحد غلیان رسد آن هنگام آن ظرف را برداشته آب خونابه را در یک دیگچه ریخته و جگرها را فشرده و اندکی نبات در آن حل شود و بعد بسردی گرائید بیاشامد و فاصله زمانی برای بار ثانی یک ماه باشد که بیمار قوی و کم خونی رفع شده و قوای از دست رفته را باز یابد.

و یکی از دوستانم که در ایام جوانی ذوق فراگرفتن طب داشت از تنتورها ترکیبی فراهم ساخت که ذیلاً اسامی و میزان آن نوشته میشود

۱ -	تنتور والریان	۱۵ گرم
۲ -	" کنکنیا	" ۱۰
۳ -	" کاسیا	" ۵
۴ -	" ارانژ	" ۱۰
۵ -	" نواومیک	" ۱۵
۶ -	" دانیل	" ۵
۷ -	" ژانسیان	" ۱۰
۸ -	" کلا	" ۵
۹ -	" انیسون	" ۱۰
۱۰ -	" کلمبو	" ۵
۱۱ -	" کانیل	" ۵

اسانس مانت پنج قطره در یک ظرف شیشه‌ای مخلوط نمایند و سعی نمایند که کم و کاست یا بیشتر از میزانی که نوشته شده نباشد که طعم آن مفهوم میشود و بعد از هر غذا که در شبانه روز سه بار سی قطره

در یک استکان چای خوری که نصف استکان آب ریخته و دو حبه قند حل شده باشد ریخته و بیاشامد .

برای ترک تریاک و سستی و ضعف مزاج و تقویت قوای سلولهای مغزی و حافظه و جهاز هاضمه و ضعف اعصاب و تولید نشاط موثر بوده ، و مداوای مالاریا و مالاریای مزمن مفید است و این خواص بتجربه رسیده است .

سخن را به پایان رسانیده و اینک چون اخیراً "عده‌ای از نویسندگان و اساتید دانشگاه ایران و ترجمه آثار مستشرقین اقدام نموده بدون آنکه از علم عرفان و عمل سلوکی که تصوف باشد آشنا باشند منتشر ساخته و اصطلاحات خاصه را ذکر کرده بدون آنکه بمفاهیم آن پی ببرند نوشته و به مبحث دیگر پرداخته‌اند .

لذا بطور اختصار آن اصطلاحات را شرح داده تا خوانندگان کم و بیش قادر باشند به معانی کتب سعدی و مولانا و سنایی و عطار و جامی پی ببرند .

### "معانی اصطلاحات خاصه تصوف"

#### "فتح باب"

فتح باب آنست که سالک در اثر ادامه از کار قلبی دری بسوی قلب وی گشوده شود ، و راه بعالم غیب در باطن قلب صنوبری مفتوح شود ، و قبل از آن هر چه تعلیم یافته یا شنیده اعتماد را نشاید زیرا در فتح باب انسان ملکوتی شده و بتدریج حقایق نفس الامری را دریابد.

#### "ذکر انفسی و ذکر خفی و ذکر با فکر"

ذکر انفسی حد فاصل ذکر جلی (ذکری که بلسان گفته شود) و خفی است و ذکر انفسی در نای گلو بزبانی که شنیده نشود عمل نماید و ذکر قلبی با قلم خیال در جدار قلب یا پشت یا روی قلب منقوش کند و گاهی بادو ضرب تا شش ضرب که متضمن حبس نفس است انجام دهد .

ذکر با فکر یا صورت قطب را ضمن آن ترسیم کند و یا ذکر در قلب یا فضای سینه یا کلمه الله را بصورتی که الف بالام چسبیده باشد بطور دائم منقوش شده تمرکز دهد ، و فلاسفه اشراق و مرتاضین هند ، در

شبها به کره قمر و در روز به خورشید تمرکز دهند ، در حبس نفس حیوانی اکل نکند ، در اثر مداومت ذکر بدن حرارتی شدید یابد قوا تقویت شده و قوای شهوانی ویرا آزار دهد استاد می بایست مراقب احوال سالک باشد .

### "قبض و بسط"

سالک پس از گشوده شدن عوالم غیبی نشاطی زاید الوصف بروی دست دهد، که بعضی آنحال را با جذبۀ اشتباه نمایند و زمانی هر قدر کوشش کند، ابواب غیبی بروی مسدود گشته آشفته و پریشان احوال گردد، و ممکن است مدت قبض و بسط برای عده‌ای بطول انجامد سالک می‌بایست دست بفتراک استاد زند و برای یک سالک امکان دارد چندین بار قبض و بسط روی دهد و ادامه بسط اگر مدتش طولانی شود با تکبر و انانیت دست به‌گریبان شود، این مراحل را می‌بایست پشت سر نهد و به مداومت ذکر پردازد.

### "سالک و مجذوب"

سالک لنگ لنگان متذکر شود و کسی با سلوک راه به پایان نبرد مگر جذبۀ دام‌گیری شده و در طی طریق جهش کند و چنین فردی که به کمال رسید استادی را شاید.

### "مجزوب"

سالکی در بدایت امر مجذوب شود و آفاقه ننماید و در حالت جذبۀ

بکمال رسد اما استادی را نشاید زیرا گام برنداشته و طیران کرده است.

### "مجدوب سالک"

مجدوب سالک آنست از حال جذبه خارج شده، و بسلوک رو آورد، چنین کسی از نشیب و فراز آگاه نبوده و استادی را نشاید.

### "جبر مطلق"

جبر مطلق حالت روحی سالک است.

( فیض اقدس و فیض مقدس )

ولایت تکوینی دو نوع میباشد، تشریعی، تعریفی.

ولایت تشریعی همان رسالت پیغمبر اکرم (ص) بوده که با نازل غیبی بقلب آن حضرت است که دستورات الهی را دریافت داشته، به پیروان خود ابلاغ نماید.

ولایت تعریفی معارف ربوبی را به خواص بیاموزد.

فیض اقدس اولین تجلی ذات حق است، و متوجه به مقام احدیت دارد. فیض مقدس همان تجلی اولیه است، که بعالم امکان و اسماء و صفات و کثرات وجودی دارا می باشد.

### "زمان، دهر، سرمد"

مولانا فرمود "صدهزاران سال و یک ساعت یکی است."

در ماوراء ماده که جهان غیب است زمان راه ندارد و سه بعد مشاهده نمی شود، زمان در عالم شهود اعتباری است اما در غیب عالم هستی دهر جان زمانها بوده و سرمد جان جانان زمان و جان دهر است.

### "انواع توحید"

"توحید ذات، توحید صفات، توحید افعال، توحید آثار."   
توحید ذات:

خدا جان منبسط عالم امکان است و جان جانان است و یکتا و بی همتا است. ضد ندارد، مانند ندارد و درک ذاتش چون لاجد است، شناسائی وی امکان پذیر نیست، بود مطلق است، و هستی نمود بی بود است.

توحید صفات:

صفات حق برحسب مفهوم آن متکثر است اما تمامی صفات متحد با ذات است، ضمن آنکه قادر است سمیع نیز می باشد.

توحید افعال:

خدا فاعل است و چیز دیگری فاعل نخواهد بود، و هر فعل از فاعلی بروز نماید، فعل خدا است.

توحید آثاری:

توحید آثاری همچنان توحید افعالی است، موثری در عالم هستی نبوده، مگر ذات حق، عالم امروزه خلق در ظاهر نمودار کثرت است، اما در باطن یکی است.



خدا عیسی است کفر است و شرک است خدای لایزال از بسیط مطلق در حد گنجانده نشده است ، اما اگر گوئیم عیسی خدا است چون سالک راه حق است در سیر صعودی تا حق را دریابد نه ممزوج شود .  
 کلمه ( یهوه ) رمز سرمدیت است ، اما بگفته تورات خدا در بهشت خرامان خرامان میرفت ، تجسّد یافته ، و محدود شده ، در خلقت شش روز بکار پرداخته و روز سبت استراحت گزیده محدود است و تورات خدا را خستگی پذیر دانسته و دوازده سبط بنی اسرائیل فرزندان خدا باشند ، لذا خدائی را نشاید .

"بیمزارم از آن کهنه خدائی که تو داری"

مسیحیت توحید عددی است و خدا نتواند بدون موافقت ابن و روح کاری را انجام دهد محدود است ، به پسر و خود پدر شده و با "الله" که نامحدود است تشابهی ندارد .

دین یهود و مسیحیت خدا را ممکن و محدود ساخته خشم و غضب و ترحم بدو راه دارد .

مخلوق حادث است و حق ( احدی الذات و ازلی الذات ) است .

## "لاهور و هاهوت"

عرفا عالم لاهوت را عالم اسماء و صفات دانند .  
هاهوت را مقام هویت ذات دانسته یعنی مقام احدیت است .  
هاهوت مقام نقطه ، و مشیة الله ، و حقیقت محمدیه ، و ولایت کلید  
علویه ، که حقیقت علی (ع) باشد .

## "اعیان ثابته"

اعیان ثابته عالم اسماء و صفات است و صور علمیه خدا باشند .  
صور علمیه صورتهائی است که در دماغ و فکر بشر است .  
تعیین عقلانی مجرد محض است .

### "انسلاخ"

انسلاخ از پوست در آمدن از جسد و رها شدن از مادی و اتصال بعوالم غیبی، و این انسلاخ شباهتی به جذبه دارد، اما مدت انسلاخ کمتر از ادامه حالت جذبه است، و اراده وی مداخلیت ندارد.

### (پوست انداختن سالک)

سالک در سلوک و ادامه انجام ذکر و حبس نفس و تمرکز تامه تمامی ذرات وجودش تغییر یافته و قوای بدنی تقویت یافته و هر چند در ظاهر لاغر و پریده رنگ و پلک چشمان فرو هشته تو گوئی انسانی دیگر است.

جسد مرکوب روح است و این مرکوب تغییر یافته و متناسب روح وی باشد.

سالک به معرفت ذات حق نتواند رسید زیرا هم محدود است و ذات حق لاحد و دیگر سنخیت ندارد، اما تواند باستمرار ذکر و فکر به حقیقت ولایت کلیه آشنا شود.

### "حرکت جوهری"

حرکت جوهری روح مجرد است و حرکت مجرد دارای بعد نبوده و حرکت موجب سیر از نقص به کمال می باشد .

مثل افلاطونی (مراد ارباب انواع است) که سالکین الی الله یونان ابتدائاً "کشف نموده که هر چیزی یک (رب النوع) دارد و خدا را (رب الارباب) نامند رب النوع مانند روح حامی در اسپری تبسم است و درباره میرداماد گویند در شب اول قبر در پاسخ نکیرین پاسخ داد ( اسطقس فوق الاسطقسات ) که همان رب الارباب است و این گفتار را جهت مطایبه به میر نسبت داده اند .

این ناچیز در صدد برآمدن که در دنیا به مطلب بحثی در پیرامون سلوک و ریاضت ها و نحوه انکار قلبی و مجالس سماع و نتیجه غائی این اعمال را بیان دارد چون مبنای کارم بر اجمال است . و در این

کتاب تشریح گفتار و کردار صوفیه و آثار قلمی مشایخ و اقطاب به اطناب کشیده می شود ، و مجال بحث از حوصله این مقال خارج است ، لذا وفای این وعد را به اثر دیگری از این بی مقدار حواله میدهد . در یکی از رسائل شیخ خاکسار ، مطالبی درباره قرآن نوشته شده ، که اینک نقل می کند :

قرآن دارای یکصد و چهارده سوره است ، و منقسم میشود به دو قسمت ، مکی و مدنی ، سوره های مکی در شهر مکه نازل شده ، و مدنی در شهر ( یثرب ) که مدینه نامند نازل شد ، سوره مکی هفتاد سوره است ، و مدنی چهل و چهار سوره است ، و عشرهای قرآن ، ششصد و بیست و یک است ، و آیات قرآن شش هزار و دویست و سی و شش ، آیه است . کلمات قرآن ، هفتاد و نه هزار و چهارصد و سی و نه ، کلمه است . حروف قرآن ، سیصد و بیست و نه هزار و ششصد و هفتاد ، حرف است . قرآن چهارده سجده دارد .

قرآن نام بیست و پنج پیغامبر را ذکر نموده است .

در قرآن اسامی نه پرنده را ذکر نموده است .

قرآن مشتمل بر سی جزو است .

در قرآن بزرگترین سوره ، سوره ( بقره ) است .

در قرآن سوره ( بقره ) آیه الكرسي را در بردارد .

"

رخدادی در زندگی دارابی شارح قصیده میرفندرسکی  
 اخیراً کتابی در دسترس قرار گرفت، بنام "تحفة المرادی" که شرح  
 قصیده، فیلسوف اشراق "میر ابو القاسم فندرسکی" مشهور به "میر  
 فندرسکی"، بخامه شادروان "عباس شریف دارابی" به تصحیح و  
 تحشیه و کتابت، "فضل الله لایق"، از انتشارات اقبال بود.  
 آقای لایق در مقدمه ص "یا" نقل از کتاب "دبستان الفرصت"، تألیف  
 فرصت شیرازی مشروحاً شرح حال "حکیم دارابی" را ذکر کرده اند.  
 "میرزا عباس شریف دارابی"، از تلامذه "حکیم سبزواری" و فرصت  
 نیز از محضر "حکیم دارابی" بهره جسته است.  
 اما در مورد شرح شارح بزرگوار بیشتر به استناد مباحث فلسفی، به  
 شرح قصیده پرداخته است.  
 به نظر این بی‌مقدار بیت آخر قصیده، که ذیلاً عرضه میشود.  
 ( عقل گشتی، آرزو گرداب، و دانش بادبان.  
 حق تعالی، ساحل، و عالم، همه دریاستی. )  
 که مفهوم بیت بالا کلید حل، و تفسیر قصیده است. متأسفانه عرفا  
 مبحث، "وحدت وجود" را از بیم تکفیر ناتمام بیان داشته‌اند.  
 با این وصف، شرح شارح درخور ارج، و کسانی که در فلسفه و عرفان

تتبع می نمایند ، مطالعه "حکیم دارابی" جهت آشنائی به، اصطلاحات ضروری است .

بگذریم شادروان "فرصت الدوله" درباره استادش، "دارابی" در ص "یب" نوشته اند :

(حکیم در حجره از حجرات "حسینیه" قوام الملک "منزل داشت . و به مدرسش جماعتی از فضلا استفاضه حکمت می کردند ، . . . درویشی یعنی چه ؟

از مرشدها سوال می کنیم . . . سرکار به اینجا رسیده ، که باید مریدها را به گدائی وادار کرد ؟ عالم خلصه مبدل به خوردن بنگ و کشیدن چرس شده ؟ . . . و متصل حق حق به کمرش بزند ؟ و شبها . . . شیشه دستور شیطان را یعنی نفیر را دم بدمد ؟ . . . خیلی از مطلب دور شدم . . . قصه درویش در حسینیه بود ، چون نیازش دیر شده بود ، این بدگهر مسمی به "گوهر علی" بنای نفیرزدن و هیا هو گذارد ، حکیم او را نهیب کرد ، و چیزی گفت ، دشمنان مجالی بدست آورده ، پیرایه به سخن حکیم بستند . . . حکم به قتل حکیم دادند . )

این عمل را به اصطلاح "چادر طلب" نامند ، و درویشی مجاز به انجام این کار است . که لااقل در مقام کسوت که سومین مرحله فقری است حائز باشد . اما در مقابل مدرسه دینی سابقه نداشته ، و مجاز نبوده است ، خود نفس عمل دال بر تحریک و توطئه بوده است .

خوش بختانه این عمل متروک گردیده است .

چندی پیش یک برگ آگهی بدستم رسید ، در مورد درگذشت "میر مظفر علی شاه کاشانی" بود .

"مظفرعلیشاه" درس ۱۳۱۰ ش نزد ، "حاج بهارعلیشاه" وارد دوده

(سلسله) خاکسارگردید، و به مقام ارشادنرسید، درامام زاده قاسم درباغی سکونت گزید، و داعیه ارشادگسترد، تنی چند بدو گرویدند. در برگ آگهی ذکر شده که اجازه ارشاد از حاج بهار داشته‌اند، و اطوار سبعة را طی کرده‌اند، مبنای درستی ندارد، و اطوار سبعة از اصطلاحات صوفیه بوده، و درویشان خاکسارمردمی عامی، و به اینگونه مراتب "اطوار سبعة" نه علمی نه عملی واقف نمی‌باشند.

شرح حال مظفر علی‌شاه را در "سیری در تصوف" چاپ ثانی نوشته‌ام. درمهنامه راهنمای کتاب شماره ششم سال دهم مقاله‌ای تحت عنوان "نقاشی‌های قهوه‌خانه‌ای" مطالبی نوشته شده که نحوای این گفتار خود موید گفتار این بیمقدار در کتاب "خاکسار واهل حق" می‌باشد. نقالی در قهوه‌خانه‌ها انجام می‌گرفت و نقال و سخنور می‌بایست از مشایخ "سلسله عجم" باشند، و پرده نقاشی که صحنه نبرد کربلا را از روی تصویر مذهبی با آهنگی خاص تشریح می‌شد بوسیله سزرگان عجم که آن‌را علمدار می‌نامیدند و گاهی از سلاسل دیگر نیز بدین کار رو می‌آوردند.

و در دیوار بیرونی گرمابه‌ها و درزورخانه‌ها تصاویر داستانهای پهلوانی یا مذهبی تصویر می‌گردید.

در این کتاب اسامی چند تن از نقاشان را چون حسن نقاش، عباس بلوکفر، و محمد رحمانی را نام برده است.

شاه عباس در اصفهان سفرای خارجی را در قهوه‌خانه پذیرائی میکرد، و دو دسته مطرب نمایشی توام با موسیقی اجرا می‌نمودند.

یکی از دوستانم برایم بیان داشت، که در حدود شصت سال قبل دو درویش بودند، یکی "هردم بیل" که بیلی باخود داشت و آن دیگر



که سنا" کوچکتر از اولی بود، "هردم کلنگ" نامیده می‌شدند و کلنگی با خود داشت اولی قدبلند و چهره‌اش زیبا بود، دومی کوتاه قد بود.

هردم بیل عبایی زرد بردوش، و کلاهی که از نمد و برنگ سیاه بود بر سر می‌گذاشت.

هردم بیل که بیلی در دست داشت، پیچ و خمی به بدن خود داده و این جمله را تکرار میکرد.

"هردم بیلم هر دم بیل" و دومی نیز مانند اولی بهمان نهج پیچ و تاب می‌پدندش داده و می‌گفت، هر دم کلنگم هر دم کلنگ، و مردم عابر به آنان با دادن پولی بیماری آنان برمی‌خاستند.

بعد این دو تن فقرا را در یک صف قرار داده، و از وجوه حاصله به این افراد کمک نموده، و خود باندازه معاش خود سهم می‌بردند. کتاب "سرگذشت حاجی بابای اصفهانی" اثر "جیمز موریه" ترجمه میرزا حبیب‌الله اصفهانی بکوشش دکتر یوسف رحیم لو منتشر شد. چون حاجی بابا داستان‌ش، درباره یک درویش خاکسار است، لذا خوانندگان ارجمند را بمطالعه آن توصیه می‌کند. در مقدمه کتاب در صفحه ۶ گفته:

سید عبدالرحمان اردبیلی که سفرهای دور و دراز خود را به "والریو" نقل کرده بود که شرح حال عملاً یک درویش بود. این سیاح کسی جز "حاج زین العابدین شیروانی" نبوده و لقب طریقت وی "مست علیشاه" بود. شیروانی خود را جانشین "مجدوب علیشاه" دانسته و معارض "کوثر همدانی" در امر قطبیت بود.

در کتاب "فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران" تنظیم

نگارش از نصره الله مشکوتی متذکر شده است .  
 مقبره شیخ صفی الدین در اردبیل واقع است .  
 اولادان شیخ ، شیخ صدرالدین ، شیخ جنید و مزار سلطان حیدر در  
 این مزار قرار گرفته است .  
 شیخ صفی پس از درگذشت "شیخ زاهد" بساط ارشاد در اردبیل گسترده  
 و در هر مرتبه چند هزار تن را تلقین ذکر میداد .  
 این نحوه دستگیری خود دال بر آنست ، که شیخ صفی بنحوه عیاران  
 و اسماعیلیه و اهل حق ، و خاکسار مریدان را دستور ذکر میداد .  
 درملاء عام آموزش به مریدان به مفهوم آنست که ذکر جلی را می گفت ،  
 زیرا ذکر انفسی و قلبی می بایست در خلوت انجام می گردد و شیخ  
 صفی باین نهج مریدکه می پذیرفت خود نشانه دعوی گزاف و پیریزی  
 به نیل مقام سلطنت بود .  
 سید محمد نوربخش نیز مدعی مهدویت شد اما طرفی نه بست . عده  
 از اقطاب در قرون ماضیه ، داعیه مهدویت نوعی شدند . بنظر این  
 ناچیز شیخ صفی بنیانگذار فرقه "اهل حق" بود .  
 چهارشعبه خاکسار را "حیدری" نامند که پایه گذاران سلطان حیدر بود .  
 قطب الدین حیدر مدفون در شهرستان ، "تربت حیدریه" که نام این  
 شهر ، مناسبت قطب الدین نامیده شد .  
 در حمله مغول از قطب الدین حیدر خواستند ، که از جنبه روحی جلو  
 این حمله وحشیانه را بگیرد ، در پاسخ گفت درویشی به پشتیبانی  
 چنگیز برخاسته ، و مرا قدرت مقابله با وی نیست .  
 چه شود گر محک تجربه آید به میان  
 تا سیه رو شود هر که در او غش باشد

با چنگیز یک شمن از اهالی سیبری همراه بود ، این شمن مانوی بود ،  
 علمای مانی بعضی در جرگه علمای بودائی ظاهر می شدند .  
 راسپوتین نیز یکی از شمن ها بود .

در دین مانی و زردشتی و بودائی اعمال "بکسر همزه" علوم غریبه  
 گناه محسوب می شد ، اما در عمل همگی قدرت آنان از مبانی سحر  
 بهره می جستند .

قبری که فیما بین لاهیجان و لنگرود بنام "شیخانور" نامیده شده مزار  
 استاد شیخ صفی که شیخ زاهد ملقب به تاج الدین نمیباشد ، زیرا در  
 لاهیجان چند تن صوفی و فیلسوف بنام شیخ زاهد درقراء لاهیجان  
 بسر می بردند .

بزعم این ناچیز مزار شیخ زاهد در شهر صومعه سرا قرار گرفته و از نام  
 استاد شیخ صفی بهره جسته است .

### "داستان سرائی"

چون دوده "سلسله عجم" که جنبه ملی آنان، و حالت عیاری که انفاق به مستمندان، و غربا و پرداخت وام و امداران، و حفاظت زنان بی شوهر، و مراقبت تامه دختران و پسران زیبا، ازدست بوالهوسان پیشه آنان بود.

و دیگر تدوین داستانهای شیرین، و حماسه های ملی و مذهبی، و نحوه نقلی، و شاهنامه خوانی، که مورد توجه خاص و عام و خردو کلان بود، و نگارنده بکرات و مرآت، قصه سرایی را برای العین مشاهده کرده، و نسخ خطی داستانها را برخورده، و در چند ماه پیش قصه مشهور، "سندبادنامه" را بدست آورده، و پس از بررسی دریافتم که این داستان از ماخذ حکایت "هزار و یکشب" است این سندبادنامه از زبان پهلوی، بفارسی برگردانده شده، و با لغات غیرمانوس نوشته شده، در این هنگام به کتاب سندبادنامه با مقدمه و حواشی استاد فقید "مجتبی مینوی" منتشر شده، چون بنحوه کار مینوی آشنا بودم، خود را محق به انتشار آن ندیدم. و پس از غور و بررسی دریافتم که نویسنده اصلی کتاب (الف لیله و لیله) بقلم آذر کیوان "پیشوای آئین هوشنگ" از سندباد نامه بزبان پهلوی و کتاب "هزار دستان"،

دوره ساسانی و ریشه آن، بزبان سانسکریت، دست یافته و بزبان عربی به نثر و نظم پرداخته، و نامی از خود بمیان نیاورده است. در دوران فتحعلیشاه قاجار، در سال ۱۲۶۰ هـ. ق میرزا عبداللطیف طسوجی تبریزی بفارسی برگردانده، و میرزا سروش اصفهانی بجای اشعار عربی، ابیاتی به فارسی سروده است. در ۱۸۶۵ میلادی کالار، از عربی بزبان فرانسه ترجمه کرد، و کتاب فروشی هاشت در پاریس آنرا منتشر ساخت. موسی فرهنگ از خود تصرفاتی بعمل آورده و در هفت مجلد انتشار یافت قبلاً" در پنج جلد نوشته و منتشر شد. اولین داستان، سه قصه دیگر را دربرداشت. و حکایت دوم صیاد بود که شش داستان باوی گفته شد. و نقل حمال و سه گدای یک چشم، شانزده حکایت را، با داستان همراه ساخت. و داستانهای تاریخی، چون سرگذشت مامون، و اهرام ثلاثه را به نیکوترین وجهی عرضه داشت. و تاکنون کسی را یارائی آن نبود، داستانی مشابه آن تالیف نماید، یا تقلید کند و داستانهای عرفانی، و تنبیه از فریبندگی دنیا و ناپایداری مکنت و جاه و مقام، را با شیرینی بیان، تقریر کرده است.

"جن و پری و غول و طایفه زاری"

طایفه زاری به غول و پری و جن اعتقاد راسخ دارند. و اصطلاح "مرد زا" مراد غول است.

"بیم بره" غولی است که اطفال را دزدیده و سپس غذای خود سازد. زاریها بعد از مداوای بیمار دایره بنوازند و پایکوبی نموده و شادی کنند.

بابای "مرشد" اجنه مسلمان، "شیخ شوفان" نام دارد، و همسر وی حلیمه نامیده میشود.

بخورنزد بیماربرند اگر قبول نکند روی خود را بسمت دیگر برگردانند زاریها بزعم خود با اجنه تمایلی نداشته و بیزاری جویند.

اجنهها بر راستی سخن نرانند، و گفتارشان کذب محض است.

زاریها معتقدند، اجنه بعضی از اطفال خردسال را ربوده، و پس از هفت سال بچه را عودت دهند.

اجنه همگی دارای سم (سین مضموم) دارند.

در جلسات زاریها بعدت دو یا سه ساعت بطول انجامد، و بابا دستور دهد در جلسه، کندرو عود بخور دهند.

بابا یا ماما در مداوای بیمار چادر بر سر کنند. و اعتقاد دارند بیماران

مبتلا به باد باشند . و بادها چند نوع است .  
 برای مداوای بیماران ، شست پاهای آنان را به بندند .  
 گاهی برای بهبودی بیماران گوسفندی ذبح نمایند . باباخونی که از  
 ذبح گوسفند جاری شود ، در استگانی ریخته با زعفران و هل ( ها  
 مکسور است ) ممزوج نموده و بیمار بیاشامد ، و بابا پنجه دست راست  
 خود را در خون که در مجمعه ریخته داخل کرده و بر پشت بیمار  
 نواخته تا بیمار پس از بهبودی منکر آشامیدن خون نشود . بعد شیرینی  
 آورده ، حاضرین در جلسه تناول نمایند و هر یک تکه‌ای از شیرینی  
 در دهان بیمار داخل کرده تا بیمار بخورد و خطاب به بیمار کرده  
 گویند حاشا نزن ، بعد کف دستها را بر هم زنند و در این هنگام تمامی  
 افراد زاری شرکت کننده در جلسه چادر بر سر نهند و بر روی زمین  
 نشسته پاها را دراز کرده و شست پاهای خود را در دست گیرند و  
 بدن خود را تکان دهند و سر را بحرکت درآورده بسمت چپ و راست  
 برگردانند تا آن بیمار مداوا شود .

دایره را مغنی بنوازد و مغنی دستیار بابا یا ماما باشد .  
 مغنی ضمن تغنی اسامی بزرگان زاری را زمزمه کنند و برای هر بادی  
 که بیمار مبتلا شده شعر خاصی ذکر نماید . و نشست آنان در مداوای  
 بیماران بر سطح زمین نشینند .

جلسات زاری‌ها در روز جمعه و ابتدای غروب در ایام دیگر هفته است .  
 بعد از پایان جلسه ، شیرینی ، حلوا ، بیسکویت در بین حاضرین  
 جلسه ، قسمت شود .

اخیراً " بعضی از زاریها فرزندان خود را از زاری شدن معاف دارند .  
 بعضی اوقات " بابا " یا " ماما " از ادویه گیاهی حبی ساخته به بیمار

دهند .

ازدواج انسان و پری را انجام پذیر دانند .

بابای شهر آبادان " کربلائی اسماعیل " است که از دیار توابع بندر لنگه بوده ، و اغلب زاریها مانند صبیها در کنار رودخانه و دریا بسر برند .

مندرجات ذکر شده بالاسینه بسینه از بزرگان زاریها بدست آمده است . هنوز بر این ناچیز مشهود نشده است که خرم دینان این اعمال را از کجا و چه کسی و چه مسلکی اخذ نموده اند . تصور می رود از مزدکیها و مانویها بدست آورده اند .



### "امیر ارسلان نسخه کامل"

اخیراً کتابی بنام امیر ارسلان رومی، که قبلاً با مقدمه آقای محمد جعفر محجوب، با صفحاتی که بطبع رسیده بود، و در صفحات گذشته در آن باره سخنانی به میان آمده است. اما نسخه فعلی که وسیله دوستم، آقای "امامی" صحاف در دسترم قرار گرفته است.

بقطع ربعی و مقدمه آقای محجوب، مبسوط‌تر در ۶۷ صفحه و اصل کتاب که در کتابخانه آقای سهیلی خوانساری موجود بود، متن قرار داده که در ۵۴۶ صفحه انتشار دادند.

چون دانشمند محترم آقای محجوب، تحقیقاتی انجام داده که در خور ارج است، اهم مطالب ذیلاً نقل میشود.

در حاشیه صفحه ۲ متذکر شدند، که به نقل از "تذکره نصر آبادی" نقالان مشهور را بشرح زیر معرفی نموده‌اند:

- ۱- حسن اهل خوانسار متخلص بد صبوحی، داستان امیر حمزه و شاهنامه را بخوبی از عهده برمی‌آمده، و در فن موسیقی بصیرتی داشت
- ۲- میرزا محمد نارضی تلخیص گویا، قصه امیر حمزه را تقریر می‌کرد.
- ۳- ملا مومن غرابتی شاهنامه خوان بود.

- ۴ - ملا بیخودی جنابدی ، ( گناباد منظور است که گنابدی نیز می‌نوشتند : چ ) . در عصر شاه عباس می‌زیست ، و شاهنامه خوان بود . و شاه عباس چهل تومان برای وی مقرری برقرار نمود .
- ۵ - مقیمای رشتی زرکش ، شاهنامه خوان بود .
- ۶ - میر ظهیر از سادات استرآباد ، ( که اکنون گرگان نامند : چ . ) نقالی میکرد .

محمد علی نقیب الممالک نقال شاه بود ، و در شبها در اتاق مجاور خوابگاه ، در معیت سه تن آقا غلامحسین سرور الملک سنتور ، و آقا اسماعیل خان تار ، و جوادخان کمانچه می‌نواختند ، و گاهی نقیب الممالک به مناسبت داستان و موضوعیت آن ، اشعاری با نوای دو دانگ تقریر میکرد .

این داستان را سالی یکبار ، برای شاه دوباره سر اعاده می‌نمود . فخرالدوله دختر شاه همسر مجدالدوله ، در اتاق خواجه سرایان که متصل به خوابگاه بود ، می‌نشست ، و گفتار داستان سرا را به کتابت می‌آورد ، این بانو در سی‌وسه سالگی دیده از جهان بشت . در صفحه ۱۴ نوشته‌اند :

نقیب الممالک کتاب " ملک جمشید " ، و " طلسم آصف و حمام بلور " ، را نیز تالیف نمود .

آقای محبوب در صفحه ۱۸ نوشته‌اند :

نقیب بر سلسله عجم ریاست عالییه دارد .

در صفحه ۲۵ تذکر داده‌اند :

اعطای مقامات سلوک ( ابدال - مفرد - قضا - درویش اختیار - علمدار - دست نقیب در اختیار نقیب بوده است . )

در حاشیه صفحه ۵۳ در مورد جادوگری، و زدن موم رانویسنده محترم اقتباس از غرب دانسته‌اند.

ناگفته نماند که داستانها بیشتر از کتاب "هزار و یک شب" اخذ شده و در این کتاب اساس داستانها مانند ارچه و شیرویه و هوشنگ شاه، و شاهزاده ابراهیم با هم مشابهت دارند، داستان سبزیری ملاجانی حتی نامش از داستان هزار و یک شب است.

داستان سرائی اختصاص به نقیب نداشت، مفرد و صاحب اختیار نیز مجاز، به نقل داستانها بودند.

هر نقال طومارهایی خطی از پیران سلف خود به وسیله پیر طریقت وی بدو رسیده و رموز گفتار و حرکات، و چگونه چوب دستی را بکار برد، و اگر شنوندگان توجه نداشتند، نقال صدا را اوج داده کف دستها را بهمزده، و یا چوب دستی را محکم به ستون یا پیش‌خوان قهوه‌خانه کوبیده، و زمانی گامی بلند برداشته، و بدن خود را پیچ و تاب داده، لحظه‌ای اوج صدا را خفیف و گاهی بلند بیان میکرد. شاهنامه خوان بعضی اوقات اشعار فردوسی را از کتاب با صدای آهنگ دار خوانده، و بعد خود توجیه و تفسیر می‌کرد. رستم نامه به نثر چند برابر شاهنامه بود.

اما نقال پس از فراگیری می‌بایست، از مرشد اجازت نقل داستان بیابد. در سه سلسله خاکسار که نورائی، و معصوم علی‌شاهی و خاکسار جلالی باشند، نقیب می‌بایست حتماً "سید بوده و در مرحله سوم فقر باشد و دست نقیب در مرحله دوم باشد. مرحله اول لسان و مقام دوم پیاله و مرتبه ثالث کسوت است.

اما مقام کسوت شیخ کامل نیست، و مجاز بدادن مقام ارشاد به دیگر

درویشان نیست .

سی و دو طایفه از اصناف بوسیله دست نقیب ، مالیات خود را در ایام نوروز به نقیب پرداخته ، و نقیب مخارج درویشان را از این ممرتامین می نمود .

نقیب سلسله عجم مالیات هفده صنف ، از سی و دو صنف رادریافت کرده ، و هزینه فقرا یا تکیه یا زاویه یا مصطبه را بعهده میگرفت . هیچگاه نقیب عجم مجاز به اعطاء درجات درویشی نبود . علمدار که پارچه سیاهی بر سرچوبی بسته و بر سرچوب فلزی نصب کرده بود ، در میادین چوب را بر زمین کوبیده ، و تعزیت خاندان عترت (ع) را تقریر میکرد ، علمدار دیگر محق نبود نقالی کند .

پرده دار بر روی پارچه یا چرمی که وقایع کربلا بدان منقوش بود ، بر دیواری الصاق نموده ، با چوب دستی قسمتهائی از نقاشی را به حاضران نشان داده ، به نثر و گاهی به نظم با لحن سوزناک ، وقایع صحرای کربلا را تشریح میکرد .

پرده دار نیز مجاز به نقالی نبود .

مشایخ سلسله عجم عنوان مقام ارشاد ، صاحب اختیار و مفرد بود ، اما نقیب نیز می توانست به مقام ارشاد نائل آید اما کلیت نداشت . در مورد موم زدن در باب "طلب نشستن" صاحب خانه اگر توجهی به خواسته درویشی که چادر طلب زده نمی نمود .

آن درویش به دو طریق عمل میکرد ، یکی آنکه در مقابل چادر مقداری خاک ریخته ، و تخم سبزی بر روی خاک پاشیده همه روزه آب داده و دعائی می خواند ، یا مومی به شکل بزرگ خانواده خانه منظور ، درست کرده و چهره مومی را منقوش ساخته ، و میخی بر ناف انسان مومی

فرو کرده، و دعائی می‌خواند و هر روز پس از قرائت دعا، اندکی میخ را فشار داده و اگر سبزی سبز میشد، یا عمل موم، حداکثر به چهل روز به طول می‌انجامید، و به اصطلاح نیازسبز نمی‌شد، یعنی صاحب خانه نیازی نمیداد.

درویش نفیر چپ می‌نواخت، لذا یا بزرگ خانه یا یکی از افراد آن منزل در می‌گذشتند.

مبسوط این اعمال در کتاب "خاکسار و اهل حق" نوشته شده، اما دعا را برای اینکه دست آویز هر بوالهوسی نشود، از ذکر آن خودداری نمودم.

قوانین سلاسل خاکسار که بنیان‌گذار آن، سلطان حیدر پدشاه اسماعیل صفوی بود، در تمامی دویست و سی سال سلطنت صفویه، با سرسختی و شدت انجام میشد.

درویشانی که از نقباء پول می‌گرفتند، ستون پنجم دربار صفوی بودند. تقسیم شهرها به حیدری و نعمتی، و گسترش قهوه‌خانه‌ها از ابداعات صفویه بود.

امور نقابت و صدور فرمان نقابت، تا پایان دوره قاجاریه معمول بوده و اجرا می‌شده است.

### "داستان شیرویه و ارچه"

در کتاب "هزارویک شب" هفت جلدی، در جلد هفتم در ابتدای شروع کتاب چنین نوشته:

( و اما حکایت کنند پادشاهی در رم بود، که او را سلطان ملک شاه می‌گفتند، که در امورات فرمانروائی بی‌نظیر، و طنطنه کوس حشمت او در دنیا پیچیده، ... آن پادشاه عادل را دو گل گلزار در زمین و قار شکفته گردیده، ... نام وی ارچه و دیگری شیرویه بود. )  
اما کتابی بقطع وزیری در سنه ۱۳۴۶ ه.ق، چاپ سنگی در مطبعه "سپهر مطلع مظفری"، در شهر بمبئی در ۷۹ صفحه انتشار یافت.  
در مطلع کتاب بعد از ستایش، خدای تعالی و نعمت پیامبر اکرم (ص) چنین نوشته:

( اما بعد راویان اخبار و ناقلان آثار، و طوطیان شکر شیرین گفتار، بدین گونه روایت کرده‌اند، که در شهر گشته شاهی بود، سلطان ملک نام داشت و او را دو پسر بود، نام پسر بزرگ ارچه و پسر کوچک شیرویه بود، ... شاه با دو پسر خود به شکار رفت، ناگاه شیری از بیشه درآمد ... شیرویه خود را به شیر رسانید، چنان تیغ برکمرش زد که مانند خیار تر دو نیمه شد. )

اسکلت بندی داستان اول عینا" با کم و کاست در دومی نقل شده ، اما این داستانها عفت وفا و ایثار نفس و جوانمردی و اخوت را در خواننده تلقین می کند ، اما ادامه این کار دیگر ذهن جوانان پذیرا نیست ، بایستی نویسندگان شرح حال دانشمندان ، وبزرگان وسرداران نامی را با حذف خرافات برشته تحریر درآورند ، تا به مرور زمان از ترجمه کتب افسانه های ، منحط اخلاقی غرب رهائی یابیم .

"بعضی از اصطلاحات خاکسار و اهل حق"

- مطراق - چوبدستی که چهل گره داشته باشد .
- لسان - اولین مرحله درویشی که پیردلیل از پیرارشاد نام طریقت برای مرید تقاضا کند و مراد پس از لختی تامل نامی نهد مانند منور علیشاه ، ببر علیشاه .
- پیاله مرحله دوم طریقت که با مرحله لسان در یک زمان انجام میگردد .
- پوست تخت - درویشی که در مقام کسوت یا گل سپردگی که مرحله سوم و چهارم باشد بر روی پوست تخت جالس شود در صورتیکه پیر ارشاد نباشد و پوست تخت حق مرشد است و دیگران مجاز نمیشاند که بر روی آن بنشینند .
- دوده - سلسله را گویند .
- جوز بشکست - یعنی مریدی که بمقام ارشاد رسیده با حضور مرشد خود نزد سیدیکی از طوایف اهل حق جوز را بشکند بمفهوم آنکه از خاکساری بمرحله حقیقت رسیده است .
- کسوت مرحله سوم خاکسار که شانه راست را بعنوان تاسی به مهر نبوت داغ کنند .
- چکیده از اصطلاحات خاصه اهل حق است که بسلاسل تصوف راه



- یافته است . یعنی که پدرش در درویشی گام برمیداشت .
- چسبیده — کسی که خود در درویشی وارد شده و پدرش در این راه مشی نمیکرد .
- تاج مخصوص مشایخ است .
- وصله‌های درویشی — کشکول و تبرزین و تاج و چننه و مطراق و تسبیح هزار دانه همراه داشته باشد .
- در کسوت است — یعنی پیراهن بلند سفید برتن کند .
- رشمه — مانند گستی زردشتیان سه دور دور کمر پیچد و در مقابل ناف سه گره زند .
- چننه — یک دهنه که در پهلوی چپ آویزند و بر روی آن سوزن زنی کنند .
- بابا — مرشد دوده عجم است .
- صاحب اختیار — شیخ سلسله عجم است .
- صاحب پرده — شیخ عجم که بر صفحه چرمی صحنه نبرد کربلا را ترسیم شده با چوبدستی که همراه دارد جریان مآوقع را به نثر و به نظم توصیف کند .
- صاحب علم — شیخ عجم علمی سیاه رنگ بچوبی بسته درمیادین چوب علم را بزمین کوبیده شرح مصیبت خاندان عترت را بیان کند .
- نقیب عجم — کسی که از هفده صنف از اصناف مالیات اخذ کند و اختلافات درویشان را حل و فصل کند .
- دست نقیب — معاونت نقیب را عهده دار باشد نقیب در دوده عجم می‌بایست در مقام ارشاد باشد و از خاندان عترت باشد و دست نقیب در مرحله دوم فقر باشد و ضرورتی ندارد سید باشد .

— نقیب خاکسار — حتماً "میایست در مرحله کسوت باشد و مجاز است سی و دو صنف مالیات دریافت کند اما ۱۷ صنف اختصاص به نقیب عجم دارد امروزه این عناوین مصداق خود را از دست داده‌اند .

چهار طریقه خاکسار عمال سلاطین صفوی بوده و تحت نظر مستقیم شاهان صفوی بودند و در ترویج شیعه کوشیدند و از ابتدای امر با اهل حق در تماس نبوده و آنچه مدرک در دست است از زمان فتحعلیشاه پیوستگی خاکسار و معصوم علیشاهی و نورائی با اهل حق بچشم میخورد و از ایام حاج مطهر و اقدامات مدبرانه وی تشکیلات معصوم علیشاه به هم خورد .

مرغز بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث بز آنقره و کشمیر دارای پشم لطیف که درویشان با آن جامه کنند نرم و بلند و پیچیده است مرقع ضم اول و فتح ثانی و تشدید ثالث دلق (جامه) درویشان رقعہ رقعہ پاره پاره جمع کرده و برای جامه بدوزند .

منتشا همان مطراق چوبدستی سطر و گره دار است .

ازرق پوش جامه نیلی گون باشد .

شیئی الله پرسه زدن و پولی در راه حق بدرویشان بخشیدن . عقد

اللسان طلسم یا ادعیه‌ای بنام زبان بند باشد .

طاقیه نوعی کلاه بلند مخروط شبیه به کلاه درویشان بافته شود و به رنگ سرخ باشد جمع طاقیه طاقیات است و کلاه نظامیان دولت عثمانی را نیز بدین نام نامند .

قلنسوه به مفهوم کلاه دراز باشد .

در زبان محاوره درویشان خاکسار اصطلاحات خاص دارند . مانند آنکه

به مشهد پرواز کردم یعنی سفر کردم حضرت داود حضرت رضا را گویند داود که سواربضم اول و جزم دوم مراد حضرت عباس بن علی (ع) است. اگر درویشی بدرویش دیگر گوید چند تن از درویشان را ملاقات نمودم گوید زیارت دلها شد.

یار. هم مسلک خود را نامد.

خار. غیر اهل حق باشد.

سرسپرد. بدست یکی از مشایخ مراسم دخول مسلک درویشی را انجام داد

بیابس. دست بیعت دهد.

پردیور. زمین بعد از پل سیروان.

ساج نار. تابه نان پزی.

ملک طاوس. شیطان.

ختم جم. جلسه گردهمایی به پایان رسد.

راه راستان. طریق حقیقت.

سربخاندادن داد. وارد یکی از فرق اهل حق شد.

ذکر جلی. ذکر لسانی بر زبان رانند.

جوز بشکست. مرید یکی از سادات اهل حق شد.

دون یا جامه. بقاعده تناسخ بعد از مرگ بار دیگر در مکانی دیگر بچهره یکتن دیگر بدنیا آید و فرق اهل حق گویند هزار و یک مرتبه بدنیا عود نماید تا بکمال رسد.

جم خانه. محل اجتماع اهل حق و بعبادت پردازند.

در کلیه رساله های مشایخ خاکسار و دفاتر اهل حق فقط نام درویش نوشته شده و از کلمه صوفی بیزاری جویند.

رساله مشایخ خاکسار و دفاتر اهل حق بمنزله قرآن می پندارند.

"فرمان نقابت درویش خوشحال شاه طالقانی"

دو فرمان نقابت توسط دوست گرانمایه‌ام، آقای کمالی که در شمال به باغداری مشغول دارند، در اختیار این ناچیز قرار دادند، از محبت و لطف بی‌شائبه ایشان سپاسگزار می‌باشد.

این دو فرمان کهنه و در بعضی جاها، عبارات حذف شده، که در این مورد دوست پر مهر و استاد عالیقدر، "آذربد" که در نقاشی و طراحی و خط و آثار باستانی، استاد مسلم ضمناً در مراتب دانش جایگاهی والا دارند، به یاریم شتافتند، که این بیمقدار توانست دو مدرک تاریخی در باب "نقابت"، از نظر خوانندگان ارجمند بگذراند.

فرمان اولی در بالای صفحه، مهر عضدالسلطان بچشم می‌خورد، و تاریخ کتابت آن محرم ۱۳۲۳ قمری است.

در این فرمان ذکر شده یک طغرا فرمان "مظفرالدین شاه"، درباره "درویش خوشحال شاه طالقانی" به منصب نقابت بضمیمه ابلاغ می‌شود.

در فرمان دومی که فرمان اصلی است، بالای فرمان مهر مظفرالدین شاه و تاریخ فرمان صفر ۱۳۲۱ قمری و در پشت صفحه فرمان، مهور به مهر اتابک که بیضی شکل و داخل آن، جمله "اتابک اعظم" حک شده، پس از صدور فرمان دو سال بطول انجامید، تا به درویش

خوشحال شاه ابلاغ گردید .

در متن فرمان متذکر شده ، که امور درویشان تنکابن ، لنگرود و لاهیجان و رودبار بعهدہ "درویش خوشحال شاه طالقانی" ، برگزار گردیده است . در فرمان ذکری از مقرری نشده ، زیرا فیصلہ دعاوی درویشان ، و نیازی کہ طرفین بہ نقیب می پردازند ، و دریافت وجوہ از اصنافی مانند پینہ دوز ، سلمانی ، نقاش ، سقا و بہ اصطلاح اہل آن محال بلوک گردشی کہ در هنگام برداشت محصول ، نقیب حتی ہر درویش مبتدی کہ دو مرحلہ پیالہ است ، با یک اسب یا استری بہ قراء سرکشی ، و از توجہ و کمک دہقانان بہرہ ور می شدند .

اگر درویشی پای پیادہ طی طریق می کرد ، نوجوانی را بہمراہ خود گرفتہ ، و او را "کوچک ابدال" می نامیدند .

اصطلاح کوچک ابدال از مانویان ، بہ یادگار مانندہ است .

تنکابن بہ رودسر و کلاچای و "واجارگا" فعلی اطلاق میشدہ است . اشکور بلوک تابعہ تنکابن بود ، کہ رحیم آباد و ماچیان و دیگر قراء را شامل است .

در چہار فرقہ خاکسار از ابتدای امر کہ "لسان" نامند ، نام طریقت دہند کہ "بہر علیشاہ" یا مانند نام این ذرہ نادر کہ یکبار "قدرت علی شاہ" ، و یارثانی "رفاقت علی شاہ" و مرتبہ سوم نام دیگر گرفتم ، و این عمل خلاف قانون طریقت بودہ ، زیرا پیر طریقت اگر طالبی را کہ نزد مرشد دیگر ، چند مرحلہ طی نمودہ و در صد اجازہ دادن یک مرتبہ عالی تر است ، محق نیست نام درویشی ویرا تعویض نماید . مسلماً نام طریقت نقیب "خوشحال شاہ" نبودہ ، و صحیح آن "خوشحال علی شاہ" می باشد ، نقیب بیچارہ کہ پس از تمہیدات فراوان و عتبہ

بوسی آستان، هر فراش و فراشباشی، و عطای نیاز موفق گردید، که فرمان صادر شود، و پس از دو سال فرمان به وی ابلاغ شد. چگونه می‌توانست تصحیح فرمان را خواستار شود، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

تدوین کتاب فقط از دیدگاه تاریخ ادیان بوده، و عقاید و آداب سلاسل خاکسار، و فرق اهل حق و مالک طاوسی، تبعیت را نشاید.

پیروان این مکتب‌ها می‌بایست بخود آیند، و عمرگرانمایه را با قبول خرافات و آداب و رسوم که زائیده افکار منحط و منظور سیاسی، سلاطین صفوی بود به دور افکنند.

اینک در ختم کلام ابتدا فرمان ممهور، "عضد السلطان" و سپس فرمان اصلی، دربار قاجار را نقل نموده، و به بحث خاکسار پایان داده، به عقاید اهل حق رو می‌آوریم.

### "ایلخچی"

در کتاب (خاکسار و اهل حق) که در چاپ ثانی مطالبی برچاپ اول افزوده گردید. اشارتی درباره ایلخچی شد، و سنداین ناچیزرساله‌ای بود که در این باب بنام (ایلخچی) یا چهل تنان انتشار یافته بود. اینک کتابی بدست این بیمقدار رسید که بنام ایلخچی تالیف آقای غلام حسین ساعدی بحلیه طبع درآمده است. آقای ساعدی در تدوین این کتاب سعی بلیغ بکار برده، و غیر از مشاهدات خود، آنچه از خرد و کلان استماع نموده برشته تحریر درآورده، و زحمت ایشان در خور ارج می‌باشد. در صفحه ۶۴ نوشته‌اند.

مرد و زن ایلخچی در اغلب کارها دست به تفال می‌زنند، در سطح زمین یا بر سطح دیوار و اغلب بر روی دیوار زیارتگاهها که این اماکن مزار بزرگان این سامان بودند خطوطی در امتداد هم ترسیم کرده و پس از آن به ترتیب گویند خیر و خط بعدی شر و به خط آخری که رسیدند اگر خیر بود بانجام آن پرداخته و اگر شربود از اجرای کاری که منظور نظر است استنکاف نمایند.

اهالی مراسمی را که از پدران شنیده بکار بسته و چون مردمی عامی

بوده اعمال و گفتارشان سندیت نداشته و توان گفت مشابه طوایف اهل حق می‌باشند .

برای دریافت لغات و اصطلاحاتی که در داستانهای قدیمی بکار گرفته شده و نسل جوان از معانی آنها ناآگاه می‌باشند اهم آنها را بطور اجمال بترتیب حروف تهجی ذیلا" از نظر خوانندگان میگذرانند .

– ایاره – بازوبند

– آبگاه – تهپگاه

– استیزه – پرخاش

– اختطاف – جداکردن

– اشهب – اسب سیاه و سفید

– اندماج – استحکام

– ادلاء – بدگوئی

– احدب – شمشیر و کارد

– ارغنون – آلت موسیقی

– اکاف – پالانگر

– ادیم – تسمه چرمین

– استلم – عربده، پرخاش

– اعلاق – آویزها

– اراقت – ریختن خون

– التقام – بلعیدن

– اکیاس – هشیاران

– اسب اشقر – رنگ متمایل بسرخ و زردی

– احتساب – پاک و تمیز کردن



- استبرا - خود را بری کردن
- ارقاب - مواظبت
- ایاسه - اشتیاق
- اخرس - لال و گنگ
- براق - اسب
- برنتابد - تاب نیاورد
- بیدق - پیاده شطرنج
- براعت - فضل و دانش
- برهریدن - بهواجستن
- بوتیمار - مرغ دریائی
- بغلتاق - جامه بلند
- چاوشان - پیش قراولان
- چخیدن - ستیزه کردن
- پاتیل - دیگ بزرگ
- تفحج - درد گرفتن
- تشویر - شرمساری
- تولا - دوست داشتن
- توسن - اسب
- تین - انجیر
- ترمید - شیر دوشیدن
- تشعیب - جدائی
- تفسیدن - گرم شدن
- تسو - مقدار کم

- تل کتاب پند شماره ..... احسانی
- ترخ - اندوه
  - تمن - ابر
  - تل - پشته
  - جافی - جفاکار
  - جاثلیق - کشیش
  - حجابان جمع حاجب
  - حمایل - بند شمشیر
  - حفل - محفل
  - خلخال - حلقه که بقوزک پا بندند
  - خنگ - اسب خاکستری
  - خسک - گلوله‌های آهنین
  - دوند - دونده
  - دامن افشان - اعراض کردن
  - درقه - سپر
  - دستان - خدعه و فریب
  - دق - نوعی پارچه لطیف
  - دمار - هلاک
  - دف - دایره
  - دلق - پارچه پشمینه
  - درای - زنگ جرس
  - ذروه - قله و بالای هر چیزی
  - راوق - شراب صاف
  - رق - پوست نازک آهو

- رشح - تراوش
- راه دار - محافظ راه
- راتب - جیره
- زاد - توشه
- زواهر - روشنی‌ها
- زیتون عافری - زیتون زرد رنگ
- زمر - خوانندگی بانی
- زرادخانه - انبار اسلحه
- سرافسار - دهنه اسب
- سفراق - کاسه و کوزه لوله‌دار
- سقلاطون پارچه پشمی سرخ فام
- سلب - جامه درشت
- سمین - چاق
- سلوت - زندگانی مرفه
- شوباز - بازیگر شب
- شنگ - ظریف و خوش حرکات
- شجون - اندوه‌ها
- شکفت - شکاف میان کوه و غار
- ضبح - دو صفحه برنجی که بر هم زنند
- صعلوک - فقیر و بی‌نوا
- صهبأ - شراب انگور سرخ
- صره - کیسه پراز پول زرو نقره
- صفحه - قسمت بالای اطاق

---

ذات الدواهی - بسیار صاحب عقل و هوش  
 رحیق - شراب  
 رهی - بنده و چاکر  
 ریاض - تربیت کننده اسب  
 ناق - نان نازک  
 رصاص - سرب  
 ( صراخ - ناله )  
 صفدر - لشکر شکن  
 صدلجان - چوگان  
 ضریر - نابینا  
 طم - ورم مال وافر  
 طنبور - سه تار  
 طوی - جشن و مهمانی  
 طرید و ناورد - جولان کردن  
 طرقیدن - ترکیدن  
 عمود - گرز کوپال  
 عنان - لگام - افسار  
 عسیس - شبگرد  
 عرق الحمار - رگ خر - بی‌همت  
 عواصف - بادهای تند  
 عصابه - سرزند، دستار  
 عمد - چوبهای بهم پیوسته

عوان - مرد فرومایه  
 عریشه - شبیه به کجاوه  
 غیغب گوش زیر ذقن  
 غاشیه - بردوش - فرمانبرداری  
 غمر - مرد خام  
 غمز - سخن چین  
 غلاله - پیرهن  
 غرزن - فاحشه - مرد کم دل  
 فتراک - چرمی که از طرفین زین آویزند .  
 فصارت - جامه شستن  
 قبه - طاق گنبد  
 قربوس - کوهه زین  
 قهر - تعدی  
 قرطاس - کاغذ  
 کوس حربی - طبل جنگ  
 کنشت - کنیسه  
 کاسه گردان-گدا  
 کلالة - موی پیچیده  
 گره بر بادزدن - کار محال  
 گرز - عمود  
 گرگ اسیر - سپر از پوست گرز  
 گرز بان - گرز گیر  
 گریز - زیرک

لفافه - نواری که بر چیزی پیچند

لاشک - بی گمان

محط - جای فرود آمدن

منال - جاه و جلال

مناهل - سرچشمه ها

مغتال - فریب دهنده

مناوشات - از اسب به زیر افکندن

منکر - کاربرد

محاماة - مدافعه کردن

مشید - محکم

نصوح - پاکیزه و خالص

نطع - سفره چرمی

نغز - دلکش

نغول - کلان

نفیر - ناله و فریاد

نمر - پلنگ

نیام - غلاف

ورد - گل خوشبو

وساد - بالش

واشی - سخن چین

هندو - غلام - برده

هنی - خوشگوار

هرا - گلوله طلا و نقره که در زین و یراق اسب بکار گیرند .

یا قوت - شراب خام

یوز - پلنگ

یوغ - افسار - قلاده

یاره - بازوبند

یافه - بی معنی

یک چوبه - سرهم

یارستن - توانستن

یشگ - دندان انیاب

اندکی از لغات ضروری که در داستانهای قدیمی بکار رفته است ذکر نموده امانسل جوان می‌بایست بتدریج به لغات فارسی سره و فارسی که با لغات عربی عجین شده آشنا گشته تا به مرور زمان قادر باشند به کتب ادبی فارسی و مفهوم اشعار شعرای نامی ایران واقف شده و آثار قدمای نام‌آور برای آنان بیگانه نباشد که تصور کنند کتاب گلستان و دیوان حافظ و مولانا را زبان بیگانه دانند چنانکه هم اکنون به اصطلاحات نا آشنا می‌باشند و نویسندگان عصر حاضر فقط بهیوگرافی دانشمندان را نوشته بدون آنکه بتوانند راهنمای خوانندگان بمفاهیم گفتار شوند .

### " تاج درویشی "

کلاهی صوفیه در ازمنه قدیم برسر می‌نهادند ، که آنرا مزدوجه (میم مفتوح و حرف ز مجذوم و دال و واو و جیم مفتوح و هاء مجذوم است) می‌نامیدند .

اما کلاه که غالباً "نمدی و از "مانویه" مقتبس شده ، اختصاص به مشایخ خاکسار است .

پیروان فرق خاکسار از ذکر اصطلاحات صوفیه بسختی اجتناب ورزیده و بعضی اظهار انزجار می‌نمایند .

علت اساسی این امر آنست ، که خود را از صوفیه جدا دانسته . تا جلب اذهان ساده‌دلان نمایند .

داستان سرائی اختصاص به فرقه "عجم" داشته ، و قانوناً سه تیره دیگر محق بدین امر نمی‌باشند .

درویشان عجم به پرسه زدن رو نمی‌آورند .

داستان هزار و یک شب ، بعضی از داستانها موضوع اصلی ، اندیشه شبیه بهم می‌باشند ، مانند داستان شاهزاده ابراهیم و قصه شیرویه و ارچه و جریان وقایع زندگانی عجیب و غریب ، که کلیه یک فکر به صورت های مختلف جلوه‌گر شده است .



عده‌ای از مشایخ خاکسار، به دعا نویسی و جادوگری اشتغال دارند، اما کمتر به دعا نویسی مشهور شده، اما در هر دو رشته ناگاه می‌باشند. در کتاب "مولانا جلال‌الدین" اثر زنده‌یاد عبدالباقی کولپینارلی با ترجمه و توضیحات از دکتر توفیق سبحانی مبحثی در باره سلسله نوشته‌که قبلاً "در صفحات اولیه آن ذکر شده، که مجدداً" قسمتی دیگر از جهت اهمیت مطالب آن ذکر میشود.

### " بکتاشیه "

در صفحه ۱۴۲ نوشته شده:

مجمع صوفیه را "رباط، خانقاه، آستانه، تکیه، زاویه، درگاه" نامند. فرق خاکسار که شباهت تامی با بکتاشیه دارند محل اجتماع خود را تکیه، زاویه، آستانه و مزید بر آن مصطبه نیز نامند. مشایخ خاکسار در حجرات یکی از امام زاده‌ها یا مقابر مرشدهای قرون ماضیه سکونت گزینند آن مکان را تکیه یا زاویه یا آستانه نامند چنانچه مزاریکی از منسوبان حضرت رضا (ع) را که یک فرسنگی لاهیجان قرار گرفته آن بخش را "آستانه اشرفیه" نامند و گرد رصفه بیرون مزار منزل اختیار کنند آن صفه را مصطبه گویند.

بعضی از مشایخ خاکسار بمداحی خاندان عترت و تعزیه نیز شرکت جویند. و زمانی در این مکانها عده‌ای را بمردی بپذیرند آن محل را تکیه نامند. فرقه‌های اهل حق تجمع خود را "جم خانه" مینامند، که منسوب به جمشید شاه کیانی محسوب دارند.

در صفحه ۲۴۲ نوشته شده:

تکیه در زمان صفویه (به سوگواری سرور شهیدان (ع)) اشتغال ورزند. و همین مکانها را حسینیه نیز نامند.

قلندریه در قرن پنجم هجری و حتی در قرن ششم، از ملامتیه و حیدریه منشعب شدند.

بزعیم این ناچیز در سلاسل خاکسار، نیز عده‌ای قلندر بسرمی‌بردند. فرقه "بابائیه" در قرن سیزده میلادی، در آناتولی آشوبی برپا داشتند. در صفحه ۲۴۵ نوشته‌اند:

بکتاشیه از بقایای بابائیه بودند.

بکتاشیه نوعی کلاه که قبه آن دوازده ترک داشته (منسوب به دوازده امامان شیعه اثنی عشری) که آنرا قلندری، جلالی و حسینی می‌نامیدند. بکتاشیه در ازمنه ماضیه، نوعی دیگر کلاه بر سر نهاده که در قسمت بالای آن، الله اکبر و در جلو آن "محمد رسول الله (ص)" و در سمت دیگر "لا اله الا الله" و در داخل کلاه "بسم الله الرحمن الرحیم" منقوش نموده بودند.

در صفحه ۱۶۸ نوشته شده:

نسخه‌ای از ولایت نامه "بکتاش" در کتابخانه او نیورسیتیه شهر، استانبول موجود است.

مولانا از حاجی بکتاش پیروی خواستار شد، و یدنبال این طلب شمس به نزد مولانا رفت.

در صفحه ۱۶۹ به دنبال گفتار ذکر شده قبل نوشته شده:

مولانا به توصیه شمس به نزد حاجی بکتاش رفت، و چهل روز در آشپزخانه بکتاش توقف نمود، و با اجازت بکتاش بقونیه بازگشت. بعد از درگذشت مولانا، شاخه شمس با بکتاشیه به توافق رسیدند، و با پیروان شمس بتفرج می‌رفتند. بکتاشیه به تناسخ نیز اعتقاد داشتند.

(چار ضرب در فرقه شمسیه و بکناشیه، چون فرق خاکسار معمول بود. در بین چهار فرقه خاکسار، تنها دوده "سلسله" عجم، افراد مطلع و دانشمند دیده می‌شدند.

بعضی از مشایخ خاکسار به تناسخ معتقد بودند، اما در نزد عامه، عقیدت خود را آشکار نمی‌نمودند.

در تمامی فرق اهل حق، و ملک طاوسی، "شیطان" پرستان، اعتقاد به تناسخ، جزء اصول اولیه، اعتقادات آنان بود و هم‌اکنون نیز بدان سخت پایبند باشند.

افراد ملک طاوسی کسی به آنان شیطان پرست خطاب نمایند، و یا به شیطان لعنت فرستند، یا کلمه ابلیس را بر زبان، جاری سازند، سخت برآشفته، و اگر توانائی یابند، در صدد تلافی برآیند، و حداقل آنست که با اینگونه افراد هم کلام نشوند: چ).

دوست گرانمایه و محقق عالیقدر، دکتر علی نقی منزوی ضمن تدریس، در دانشگاه تهران که گفتار استاد را تلامذه وی، به رغبت به کتابت می‌آوردند، گفته که:

"عمار یاسر" یمنی بود، و بعدها وی را بنام "عبدالله بن سبا" نامیدند. دکتر منزوی جزو تعداد انگشت شماری است، که به نحوه تحقیق علمی آشنا و مسلط می‌باشند، و نوشته‌های وی در خور استناد، و پایه علمی دارد.

دکتر منزوی تحقیق بدیعی درباره "منطق الطیر"، "عطار" نموده، که بنظر این ناچیز کسی هم پایه او نیست.

وقتی مبحث کتاب بدین حد رسید یکی از فرزندانم کتابی برای خود ابتیاع نمود چون در مطالعه اولادانم نظارت نموده و آنهارا راهنمائی

نموده و اگر مورد پسندم افتد پس از مرور بصفحات کتاب با آنان به بحث نشسته و با نظر انتقاد خرده گرفته تا اندیشه‌شان روشن و به تقلید تمکین هر سخنی ننمایند.

هفته قبل بدین تیره به کتاب "مولانا جلال‌الدین" تالیف دانشمند فقید ترک "زنده یاد عبدالباقی کولپینارلی" با ترجمه و توضیحات آقای دکتر توفیق سبحانی دست یافتم.

از مترجم محترم که رنج ترجمه چنین کتاب ارزنده‌ای را بر خود هموار ساختند، ارج نهادم و به نوبه خود سپاس دارد.

دانشمند ترک بواسطه دسترسی به اسنادی که در کشور ترکیه موجود است و نحوه تحقیق وی بهجتی زاید الوصف دست داد.

مولف محترم بعضی از قسمت‌های تاریخ زندگی مولانا را روشن ساخت و با دلایل متقن، نسب مولانا را به خلیفه اول رد نمود، و بسی موارد دیگر، اما چون مطالبی درباره اهل حق آن سامان بکتابت درآورده و اعتماد به نحوه تحقیق وی بطور اجمال نقل میکند. در صفحه ۱۱۶ نوشته‌اند:

هنوز کلاهی از شمس در موزه قونیه نگهداری میشود که بابائی‌های منشعب از ملامتیه نوعی از آن را بر سر می گذاشتند، کلاهی که بکتاشیان کهن بدن الف خراسانی نام نهاده‌اند.

در قسمت فوقانی این کلاه "الله اکبر" و در پیشاپیش آن کلمه توحید "لا اله الا الله" و پشت آن "محمد رسول الله" و درون آن "بسم الله الرحمن الرحیم" نوشته شده، قلندریه و بکتاشیه نیز چنین تاج‌هایی

داشته‌اند ، چنانکه در موزه بلدیة استانبول تاجی است که بالای آن  
"مدد علی" نوشته شده است .

در صفحه ۴۸ نوشته‌اند :

اهل حق را در اناطولی و روم بعقیده مردم آن سامان علویان می‌نامیدند .  
مؤلف محترم نوشته :

شاه اسماعیل ۹۳۰هـ/ ۱۵۲۳م که مروج مذهب جعفری (اثنی عشری)  
در ایران بود به عقیده علویان (علی‌الیهیان) اناطولی و روم ایلی  
یک مهدی بود .

نقل قول از گفتار مؤلف کتاب (مولانا جلال‌الدین) را پایان میدهد .

### " استدراک "

آنچه به آن معتقدم توحید و تجرد روح و بقای روح و دریافت اسلام و مذهب تشیع میباشد . و یوگی مسلکم و عنایت خاصه حضرت حسین - بن علی ( ع ) و ثامن الائمه ( ع ) در دشواریهای غیر ممکن رفع آن را لمس نمودم ، زیرا بروح پرفتوح این دو نادره دوران توسل جسته و بطریق غیر عادی انجام شد ، اما دلیلی برای دیگران اقامه کنم با ابزار مادی نتوان اثبات نمود ، و در طریق روحی الفبای دیگر دارد که جای خودنمایی و داعیه اناولاغمیری و به تماشاگذاردن نمیباشد ، از نوجوانی نیروئی مرا به تحقیق واداشت ، اینک خامه بدست گرفته و ثمره این سیر پر طول و عرض که فضای تابان این سرزمین پاک را تیره و تار ساخته بود ، همت بر این گماشته که جوانان از تحقیق و رنج ثبوت یا نفی آن بدیده عقل بنگرند ، و از دامهای پرپیچ و خم مسند نشینان تصوف رهائی یابند ، و بسخناتم بنگرند ، زیرا خود را محق بر مقامی ندانسته تا زشت و زیبا به من نسبت دهند ، خود را محق و نایل بمقامی معرفی ننمودم ، علیهذا بحث درباره ام خارج از بحث است ، سخن در عقاید و آداب و مراسم این سلسله ها میباشد که استنادم رساله های خطی مشایخ این مسلکها بوده و آنچه خود

مشاهده کرده و عامل بودم ، و مراحل را از ابتدا تا انتها پیمودم ، و اگر مجلسی برپا شود ، و دانشمندان برگزیده نظارت فرمایند ، بی‌پایی سخنان و دعاوی این مدعیان بی‌هیچ وجه از وجوه نتوانند مقاماتی که مدعی میباشند ، به ثبوت رسانند ، و تهی دستی آنان آشکار میشود .

هرمیریدکه تازه بجرگه درویشی درآمده امکان دارد ، تا چندی فرایض مذهبی رابجا آورد اما بتدریج که ماچون به حقیقت پیوسته ایم عبادات شرعی را نبایست اجرا کرد ، چون زمانی که بمقام ارشاد رسند ، به طایفه اهل حق می‌پیوندند ، بجای انجام هرامر مذهبی نیازبدهند . تمامی فرق خاکسارستون پنجم شاهان صفوی بودند چون هدف اصلی پیدایش این مسلکها منتفی شده ، دیگرادامه این فرق موضوعیت نداشته و می‌بایست سفره‌گسترده را برچینند ، و مریدان خود را در راه خدا رها سازند ، و بی‌پایی سخنان و کردار خود را پرده به یکسو افکنند زیراگیتی صاحبی دارد خدا نام راه حق و حقیقت نیازی بمشایخ ندارد ، لذت ریاست طریقتی از دست بوسیدن و سجده کردن عقده روحی مراد را راضی ساخته و بتدریج امر برخود پیرطریقت مشتبه شده ، و خود را شاخص میدان وجود پندارد ، و سجده مریدان را با نشأتی لذیذتر از هرشهدی بکام او دلپسند ، و اجرای آنرا ضروری میشمارد . همگی پیران هم بی‌سواد و هم خود را بی‌نیاز از سلوک میدانند تا چند بایست اسیر این اوهام شوند ، خوانندگان ارجمند لختی بیاندیشند ، و فکر را آزاد سازند و در راه حق تعالی چه نیازی به پیران طریقت مییابد .



بیدلی در همه احوال خدا با او بود

او نمیدیدش و از دور خدا یا میکرد

در قرن هفتم هجری برابر قرن سیزده میلادی، طریقت رفاعیه، که سلسله (احمدی) نیز می‌نامیدند، در روزگار مولانا در آناتولی رواج داشت، درویشان این سلسله بازی با مار و آتش و سیخ در بدن فرو کردن، بنمایش پرداخته، و عامه ناس را بخود جلب می‌نمودند.

( سلاسل خاکسار که مانند مانویان دو تن با هم یا بیشتر به سفر رو می‌آوردند، یکی از مشاغل آنان نمایش ماران بود، آنچه این ناچیز دریافتم، ابتدا بدن خود را بسموم مار عادت داده و بمرور به سم می‌افزودند، چهره‌شان زرد و حدقه چشم زردوش و بی‌حالت و بدن لاغر و استخوانی بودند و در گذشته در میادین شهرها معرکه‌گیران بنمایش پرداخته و وجوهی از تماشاگران جمع می‌نمودند، در بین صوفیه عده‌ای به اکل مار خو گرفته و بیشتر افعی گرفته و سر و دم را زده، و شکم مار را پاک ساخته، با حبوبات یا ادویه توام ساخته، حب ساخته و بیشتر برای تقویت امور جنسی بکار میبردند: چ). آئین عیاری در دوده (سلسله) عجم، به چشم می‌خورد، آئین عیاری از دوره ساسانیان، پابرجا مانده است. و در قرن دوم هجری در بین مسلمین راه یافت.

(یکی از سلاسل صوفیه که در ترکیه، در ایام حیات مولانا رواج داشت سلسله بکتاشیه بود، که وجه اشتراک عقاید با سلاسل خاکسار دارد، بالاخص در بدو ورود بدرویشی آداب آنان مشابهت تامی با هم دارند: چ).

نویسنده و محقق سرزمین ترکیه (زنده یاد عبدالباقی کولپینارلی)

ترجمه دکتر توفیق سبحانی در کتاب مولانا، در صفحه ۳۸۲ نوشته‌اند: حاجی بکتاش سه سال قبل از مولانا درگذشت. بکتاشیان به شرم مرد (آدم بایا) می‌گفتند. حاجی بکتاش در قبال رواج زبان فارسی، از جانب مولا و خلفای وی، در صدد ترویج زبان ترکی همت گماشت. بکتاش اشاعه دهنده، عقاید باطنی‌ها بود.

(لذا همچنان‌که درباره عقاید چهارفرقه خاکسار، و یازده فرق اهل حق، و ملک طاووسیه‌ها، و فرقه سبائیه گفته شد، همگی از عقاید مانوی و مزدکی و زردشتی و سلاسل صوفیه اسلامی و رفاعیه، و بکتاشیه، و نقطویه، و قرمطی، و اسماعیلیه، و فلسفی مادی متأثر و بطور کلی توان گفت، تلفیقی از عقاید فوق‌الذکر و میترائیسم است، و در باطن جنبه ملی، و در خفیه مبارزه منفی با اعراب و دیانت مقدس اسلام است: چ).

در کتاب (لغت نامه-برهان قاطع) که با کوشش دکتر محمد معین، بحلیه طبع درآمده، درباره لهجه‌های ایرانی، درباره لهجه گورانی نوشته‌اند:

لهجه گورانی، شامل لهجه‌های کندوله، پاوه، اورامان، ریجاب، باجلان، ثله، هرمشک می‌باشد.

(قسمتی از بزرگان اهل حق، در قرون گذشته، گفتارشان به نثر و به نظم، با لهجه گورانی و اورامی، تدوین یافته و اصطلاحاً "کلام، دفتر، سرانجام نامند: چ).

اینک نظر خوانندگان ارجمند را به نکات زیر معطوف میدارد. چون هر میریدی اگر اعتقاد به رهبر مسلکی خود نداشته باشد، حتی

درباطن نیز مخالف افکار و عقاید به مرشد خود باشد، بواسطه شرکت در جلسات فقری، و معاشرت با دیگر درویشان و دیدار مکرر مشایخ طریقت، سلولهای مغزی وی ناخودآگاه، امواج فکری هم مسلکان و افکار انحرافی، مرشد را گرفته، درجسم و جانش اثر باقی می‌گذارد. اگر معتقد باشد، زودتر امواج منفی هم طریقت خود و مراسم و آدابی که در تکاپا و جم خانه‌ها را جذب کرده، و در اثر پذیرا بودن گفتار و کردار شیخ سلسله و خلیفه امواج فکری او پس از مدتی دیگر قابل دریافت اندیشه‌های پاک نبوده و مانند رادیوی فرسوده و سیم‌های درهم ریخته سلولهای مغزی براقیت خود را ازدست داده و این چنین فردی دیگر قابل معالجه روحی نبوده فقط افکار منحط و خرافی بدل و جانش رخنه کرده عاطل و باطل شده و درباره وی می‌بایست گفته شود.

این ره که تو میروی به ترکستان است.

اینگونه افراد می‌بایست در حضانت، یک تن عاقل و اندیشمند، و راد بسر برد، تا عمرش بسر آید، نه از نعم دنیا بهره برد، و نه در سنخیت ارواح پاک باشد، گوئی عقل و روح را انتخاب کرده، و جسد بی‌جان خواهد بود.

دردانشنامه ایران و اسلام شماره ۱۰، در صفحه ۱۲۶۸ و ۱۲۶۹ درباره احمد چرامپوش از پیران سلسله سهروردیه، نوشته که ملخص آن ذیلاً" نقل میگردد:

در قرن ۱۴ هجری احمد شاعر و از مشایخ سلسله سهروردیه بود و در بهار هند اقامت داشت. احمد و مصاحب وی حسین لباس درستی بر تن نداشتند، و قلندر وار بسر میبردند، سلیمان کاکوی، به آنان

(هشت جیتل) بداد تا لباس برای خود فراهم سازند ، حسین یک لنگ برای خود تهیه نمود و احمد یک پوست چرام . درویشان خاکسار ایران ، احمد را چرمینه پوش ، خطاب کنند ، و در رساله‌های خطی مشایخ خاکسار (چرمینه پوش) را جزو سلسله نسب در (ارشاد نامه) خود محسوب میدارند .

علت این اشتباه عدم آگاهی مشایخ خاکسار میباشد . و در دانشنامه ایران و اسلام ، شماره ۹ در صفحه ۱۰۷۸ (ابوعلی قلندر) معروف است که وی جانشین روحانی قطب الدین بختیار بوده .

تالیفاتی که به وی منسوب است .

( متأسفانه درویشان خاکسار ، ویرا از مشایخ خاکسار دانند ، و این نیز از اشتباهات فرق خاکسار ، و عدم آگاهی آنان است . ج ) .

فرق اهل حق  
ملک طاوسی  
تلخیص  
کلام  
اهل حق  
تالیف  
نورالدین چهاردهی

## مقدمه

چون بعد از انتشار کتاب "خاکسار و اهل حق" و استقبال خوانندگان ارجمند، این ناچیز را بر آن داشت که در چاپ ثانی، مطلبی بدان افزوده نمایم.

خوشبختانه نسخه خطی "کلام"، کتاب مقدس فرق اهل حق، که گفتار "سلطان اسحاق"، که آخرین تجلی ذات حق در لباس بشری بود، تلخیص و مفهوم آنرا در چاپ ثانی افزودم.

در کتاب "سیری در تصوف"، چون بخشی از کتاب، مشتمل بر شرح حال مشایخ و اقطاب، سلاسل صوفیه اسلامی، و فرق چهارگانه خاکسار، و یازده تیره اهل حق را دربرداشت، ناگزیر فصلی درباره عقاید این مکتبها مزید بر آنچه در خاکسار و اهل حق بزبان خامه جاری شده بود، در چاپ ثانی "سیری تصوف" بدان افزودم.

بعد از انتشار آثارم در این زمینه، کتب و رساله‌های بسیار منتشر گردید، و خود به آثار خطی در وادی سخنوری و داستان سرایی و فرمانهای نقبا و اهل حق برخورد نمودم، لذا پس از بررسی و تحقیق مجدد از جهت دیدگاه تاریخ ادیان نتیجه چند سال تحقیقات خود

را برشته تحریر درآورده ، تا خوانندگان بکنه این آداب و مراسم که  
جز لفاظی بیش نیست آگاه گشته فقط از جنبه تاریخ ارزشمند بوده  
اگر احیاناً " پابند بدین گفتارند بخود آیند .

## "ابن سبا"

در کتاب "احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم" تالیف "عبدالله محمد بن احمد المقدسی" با ترجمه و تعلیقات ارزنده دانشمند محقق استاد دکتر علینقی منزوی.

مقدسی که خود همه شهرها را دیده، و با دانشمندان هر بلد ملاقات‌های مکرر انجام داده بود، در بین سالهای (۳۳۱-۳۳۴ ق)، در فلسطین اقامت گزیده بود، و پس از نه سال ۳۸۱ ق درگذشته بود.

مقدسی کتاب با ارج خود را در ۳۷۵ ق تدوین فرموده بودند. در جلد اول ص ۱۲۵، در حاشیه دکتر منزوی چنین مرقوم داشته‌اند: "سبابه همه سرزمین جنوب عربستان نیز گفته شود، که بر ساحل محیط هند است، این سرزمین دردو سده پیشین و پسین یورش عرب مرکز ارتباط بازرگانی و فکری هند و ایران با آفریقا می‌بوده. و مدتها در اشغال ایران قرار داشت، و به مرکز اندیشه‌های هند و ایرانی بدل شده بود، توحید اشراقی و پان‌ته‌ئیزم هندی از این سرزمین در جزیره العرب پخش می‌گردید. و با توحید عددی تورانی مردم شمال در کشاکش می‌بود.

تا آنکه اندیشه‌های ترکیبی دو رگه در آن میان پدید آمد. سریانیان و دیگر ملت‌های سامی شمال جزیره عرب، کسانی را که دارای اندیشه‌های هند و ایرانی بودند "برسابا" می‌نامیدند.

این کلمه پس از یورش عرب به "ابن سبا" سبائی "ترجمه شد. ازدواج پادشاه یهود با ملکه سبا مهر پرست بود، و در قرآن سوره ۳۴ قرآن نیز بنام سبا می‌باشد.

قهرمانان برخی از داستان‌های عراقی "ابن سینا" و "سهروردی" نیز



مردانی از یمین "سبا" هستند، که به مغرب می‌روند. و رسالت گنوسیزم را تبلیغ می‌کنند.

پان‌ته‌ئیزم به معنی همه خدائی است.

وحدت وجود اساس علم عرفان، و از اعتقادات اولیه صوفیان می‌باشد. در سلاسل تصوف اسلامی نیز اول رکن اعتقادی است. در فرق اهل حق بدین موضوع اعتقاد راسخ داشته اما از جنبه‌های علمی آن ناآگاه می‌باشند.

پیروان فرق خاکسار اعم از مرید و مراد افراد عامی بوده، فقط به مراسم و آداب آن دلبسته‌اند، حتی مفهوم لغت درویش را با صوفی مغایر هم میدانند.

مشایخ و اقطاب صوفیه در آثار خود شمه‌ای از وحدت وجود را تشریح نموده بودند، اما مبحث را ناتمام باقی می‌گذارند.

زیرا اعتقاد به وحدت وجود متباین به اعتقاد انبیاء و کتب سماوی است، تا چه رسد افراد مدتی پیرو دیانت اسلام و قرآن باشند. چون به خلوت می‌روند کار دیگر می‌کنند.

پور داود در کتاب "یاد داشته‌های گاتاها" در ص ۳۸۵ نوشته‌اند: (پروردگاران آریائی که روا می‌دارند، جانداران را قربانی کنند، زرتشت پیروان جنین آئینی را نکوهیده است.)

در ص ۳۸۷ دنباله سخن چنین گفته بودند:

(زرتشت کشتار گاو و گوسفند که پیروان "دیویسنا" از برای خشنودی خدایان خود بجا آوردند، سخت نکوهیده است.)

گفتار بالا موید نظریه این ناچیز است، که بخشی از عقاید فرق اهل حق از افکار و اعتقادات قبل از زرتشت سرچشمه گرفته است.

قربانی در مزار "سلطان اسحاق" منشعب از این اعتقاد می‌باشد .  
 حتی نحوه تولد غیرعادی "سلطان" و ظهور آخرین موعود "اهل حق"  
 بنام "ایوت هوشیاز" از نظریه بزرگان زردشتی اخذ گردیده است .  
 "پور داود" در ص ۴۰۵ کتاب "یادداشت‌های گاتاها" گوید :  
 در سر هزاره از تخمه زرتشت در دریاچه هامون ، باراول "هوشیدر"  
 و مرتبه ثانی "هوشیدرماه" و آخرین ظهور "سوشیانت" که هر یک توسط  
 دوشیزه‌ای ، در هنگام آب‌تنی بارور می‌شوند پا بعرصه وجود می‌نهند .  
 این مبحث با اندک تغییری در بین "اهل حق" بنام ، "سلطان اسحاق"  
 شکل می‌گیرد .

در کتاب بهین سخن اثر کیوان قزوینی در صفحه ۳۴ مرقوم داشته‌اند .  
 در بین علی‌اللهی گاهی هفته‌ای یکبار دیگجوش می‌برند نزد بزرگ  
 خود عوض نماز آن بزرگ گوید ، خیرت قبول و آنرا نیازنامند ، گاهی  
 از همدیگر پرسند ، نماز خوانده‌ای گوید نیاز میدهم ، صوفی اهل  
 طریقت و علی‌اللهی اهل حقیقت دانند ، و جوز شکستن راحق علی  
 اللهی دانند .

این نظریه استاد بی‌همتایم عقاید فرقه خاکساری است .  
 در کتاب اسلام در ایران تالیف مستشرق شهیر پطروشفسکی ترجمه  
 کریم کشاورز در صفحه ۳۲۰ نوشته است :  
 فرقه غلات شیعه بسیاریاندهمه ایشان به حلول و تناسخ اعتقاد دارند  
 غلات شیعه مراعات قوانین شرعی و حضور در مساجد را رد و نفی  
 نموده و بجای آن از خود تشریفات ابداع کرده‌اند و از ترس تعقیب  
 خود را سنی و در دوران صفویه شیعه میانه رو معرفی کردند .  
 و در صفحه ۳۲۱ گفته است :

درباره فرقه (نصیریّه) (انصاریّه ، علویه) منسوب به ابن نصیر بوده و در نیمه دوم قرن یازدهم میلادی از شیعه امامیه منشعب شده‌اند و بعدها در شمال غربی سوریه مسکن گزیدند . اعتقادات آنان از التقاط عناصر شیعه و مسیحیت و معتقدات قبل از اسلام می‌باشد .

گویند خدا احدی است مرکب از سه لایته جزئی به اسامی معنی و "اسم" و "باب" این تثلیث به نوبت در وجود انبیاء مجسم و متجلی گشته آن احد سه گانه درعلی و محمد و سلمان تجسم یافت که حروف عمی معرفی میشود و کتب مقدسی دارند که آنرا تاویل نمایند مراسم مذهبی بر بلندیا در بقاء مقابر اولیاء الله بر پا دارند و در فاصله قرنهای چهاردهم و پانزدهم میلادی بنام حروفیه که موسس آن فضل الله استرآبادی که متولد ۷۴۱ هـ و در سالهای ۷۸۸ و ۷۸۹ هـ به تبلیغ پرداخت و در سال ۷۹۷ هـ بدست میرانشاه پسر تیمور کشته شد و میران شاه را ماران شاه نامیدند و ویرا دجال میدانستند فضل الله متفکری مستقل و افکار تازه داشته کتاب جاویدان کبیر که بخشی به لهجه استرآبادی و بخشی دیگر به زبان عربی است شاگرد فضل الله علی الاعلی متوفی به ۸۲۲ هـ بود نوشته است .

( گفتار پطروشفسکی کاملاً درست بوده اما از فرقه نصیری در ایران بچشم نمیخورد ، برای تهیه کتاب جاویدان کبیر بسیار کوشیدم ، اما ثمری نداد گفتار فضل الله از محمود پسیخانی سرچشمه گرفته که در سال ۱۳۰۶ هـ ق ظهور نمود ، و کتب حروفیه در ترکیه بکتاشیه واقع در ترکیه سرایت نمود ، و بابکتاشیه ادغام شد ، از کتب نقطویه در ایران وجود خارجی ندارد عقاید نقطویه را در کتاب "سیری در تصوف" نوشته ام

مستشرقین روسیه به کتابخانه شیخ صفی‌الدین اردبیلی که در ایام فتح‌علیشاه از ایران بروسیه حمل گردید دسترسی دارند: (ج) .  
در کتاب بستان السیاحه تالیف حاج زین‌العابدین شیروانی در صفحه ۴۷ نوشته است:

در اناطولی فرقه نصیرییه با هم تفرقه دارند و یکصد و پنجاه هزار خانواده می‌باشند .

در صفحه ۱۱۵ گفته است:

در باره فرقه ملک طاووسیها "شیطان پرستها" چنین بیان میدارد .  
از ادراک او حیران و در معرفت او سرگردانند ، "لواظهنوره للخلق لعبدلالهته" اگر نور خود ظاهر سازد بخدائی می‌پرستیدند ، از غایت پیدایی از همه مستور است آن نور ابلیس من نار العزة است .  
در صفحه ۵۷۱ بیان داشته است:

علی‌اللهی مردمانی شجاع و دلیرند ، و طایفه نانکلی در عراق و فارس و کردستان سکونت دارند .

در کتاب ریاض‌السیاحه اثر شیروانی از اقطاب صوفیه در صفحه ۱۰۹ نوشته است:

علی (ع) بر افعال آدمی دانا است و شیطان پاسبان درگاه الوهیت است ، بر آدمیان فرمانروا ، و سلطنت او تا قیامت پایدار ، و بیزوال است ، آنکه بنده او نیست کیست و کسی که فرمان او نبرد چون زیست .  
در صفحه ۶۸۳ متذکر شده است:

عبدالله بن سبا بدست معاویه کشته شد .

(بعضی را عقیدت آنست که عبدالله بن سبا وجود خارجی نداشته است: (ج) .

در صفحه ۸۳۵ چنین نوشته است:

علی را صاحب کرم گویند و معرفت حق ممکن نیست مگر آنکه از مقام  
اطلاقیات تنزل نموده به کسوت قید درآید، و ممثل شده، خود را  
بشناساند، و علی (ع) گفته "انا خالق السموات والارض"، و دیگر  
گفته است، انا نقطهء تحت باء بسم الله، و جمیع پیغمبران را علی  
صاحب کرم فرستاد.

### "تولد سلطان سپهک"

در آئین زرتشتی تولد "سوشیانت" موعود دین زرتشتی جنبه مادی نداشته، و گویند بدون مباشرت شوی و زن انجام میگیرد. در مذاهب هندو تولد "ویشنو" و "کریشنا" که به اصطلاح "اوتار" گویند. که هر چند هزار سال که می‌گذرد، باری تعالی تجسد یافته، تا جهشی در عالم "ناسوت" که مراد عالم شهود است، از جنبه روحی پدید آید، و تولد آنان غیر مادی و طبیعی است.

در پیشگویی‌ها گفته شده، که در کنار دریاچه "کیانه" تخمه "زردشت" موجود بوده، و دختری که تن شوئی کند، باردار شده و سوشیانت که بهرام ورجاوند نام دارد، پا بعرصه ظهور نهد. شادروان استاد و مورخ و زبان‌شناس و محقق عالیقدر، "ذبیح‌پهروز" در مقدمه بدیع و بی‌نظیر خود بر کتاب "قصه سکندر و دارا"، بخامه دانشمندارجمند؛ اصلا ن غفاری"، در ص ۱۸ مرقوم فرموده بودند: که بشارت ظهور مکتب‌ها در اوایل هر هزاره و نیم هزاره انتظار داشتند، و درباره تولد سوشیانت در ص ۲۰ چنین گفته‌اند: دوشیزه‌ای هنگام تن‌شوئی در آب دریاچه‌ای، که پراز گل‌های نیلوفر

آبی بود بارور میشود و فرزندی دین آور میشود .

با زیارت مزار "سلطان سهاک" حاجی این مکتب می شود ، و سلطان آخرین و برترین تجسد حق تعالی در لباس بشری بود ، و بعد ایوت هوشیار آید ، که عود سلطان است .

مجله ای دردسترس این ناچیز قرارگرفت که صفحه اول ، و پایان آن فاقد بود ، و دریافت نام مجله غیر مقدور بود .

اما در صفحات ۳۲ ، ۳۸ و ۴۲ مقاله ای تحت عنوان :

"سیدی درکلاردشت مدعی الوهیت گردید . " بخامه "ناصرالدین شاه حسینی" دربرداشت . چون مطالبی درباره خاندان سید ذکر فرموده بودند ، اهم آن بطور فشرده نقل میگردد :

در اردبیل سید محمد جوان سیاه چهره و بلند بالا بود ، درس ده سالگی پدرش در اثر بیماری وبا درگذشت .

عموی وی "سید حسن" برادرزاده و مادرش را بخانه خود برد ، و به کفالت آنان همت گماشت .

سید حسن مجذوب درویشی شد ، و به سفر رو آورد ، سید محمد که در سنین پانزده سالگی بود ، مریدان عمو را گرد خود جمع نمود .

سید حسن درکلاردشت رحل اقامت افکند و "ساعداالدوله" به مخالفت او برخاست ، ناچار سید به اردبیل مراجعت کرد ، و پس از اندک مدتی درگذشت .

سید محمد پس از فوت عمو و مادر به کلاردشت رو آورد ، و در مدت قلیلی مریدان بسیار یافت .

سید محمد خود را ملقب به سید عالمگیر نمود و با سید نصر قیام نمود ، ناصرالدین شاه پانصدتن سوار به ساعداالدوله داد و علاءالدوله

را هم به معاونت وی گمارد تا غائله سید را پایان دهد .  
در اوایل ربیع الثانی ۱۳۰۹ ق سپاهیان ساعدالدوله به کلاردشت رسیدند سید به حصار پناه برد ، سپاهیان نقبی زده سید را دستگیر نمودند ، و در روز ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۰۹ ق او را با موزیک به تهران آوردند ، و شاه او را بخشید ، جزاسدالله در این بیشه نیست پیروان علی را یار و بیگانگان را خوارنامند . و بجای نماز نیازآرند و حجاب در بین آنان مرسوم نیست .

در کتاب "انسان شناخت" اثر دکتر علی مقدم در صفحه ۱۶ نوشته :  
اهل الحق یا طایفه گوران یا گبران همان بازماندگان ایرانی قبل از اسلام میباشند که هنوز هم از تئوری نور و ظلمت و جم خانه ها و آئین تصوف ، قبل از اسلام بهره ها دارند .

(کلمه اهل الحق درست نبوده و این طایفه خود را اهل حق دانند و علی الهی و گبر از جنبه تحقیر به اهل حق و زردشت می باشد تصوف قبل از اسلام آئین بودائی بود . چ) .

در کتاب "اسرار خلقت تالیف فیلسوف شهیر موریس مترلینگ" در صفحه ۱۷۴ نوشته است :

جادوگران قرون وسطی اشخاص عجیب و جهنمی بودند به شیطان اعتقادی نداشتند و در خارج از وجود انسان شیطانی وجود ندارد .  
در کتاب "سفرنامه مکه" تالیف مهدیقلی هدایت در صفحه ۱۳۵ نوشته است :

درباره آتش رفتن علی الهی ها سخن بسیار گفته شده ، و در مراکش و الجزایر رفتن در آتش مرسوم است .

در کشف الحیل جلد دوم اثر آیتی در صفحه ۱۸۰ گوید :



بها مدت‌ها شاگرد میرزا نظرعلی رهبر فرقه علی‌اللهی بود .  
(میرزا نظرعلی معروف به جناب بود فرزند وی نیز مشهور به جناب بود . این ناچیز بارها با جناب دومین ملاقات نموده مردی منزّه و پاک بود :چ ) .

در کتاب "خاطرات لیدی شیل" ترجمه حسین ابوترابیان صفحه ۱۵۵ و ۱۵۶ مشاهدات خود را برشته تحریر درآورده است درباره اهل حق گوید :

علی‌اللهی‌ها معتقدند علی خدا است و مظهر تجسم الوهیت دانند و مریدان این فرقه اکثریت از افراد طایفه لک میباشند ، و سی ایل وابسته به طایفه لک هستند ، و علی و مسیح را یکی دانند علی‌اللهی مردم ایلاتی و عشایر جنگواند .

( اهل حق هیچگاه علی و مسیح را یکی نمیدانند ، و عوام این طایفه خود را پیرو علی دانند ، و خواص آنان بدین امر اعتقادی نداشته و بزرگان یازده طایفه اهل حق آخرین تجسد خدا را در لباس بشری سلطان اسحق میشناسند ، و از کلمه علی‌اللهی که عوام برآنان اطلاق کنند ، ناراحتند و اعتقاد تجسد خدا بلباس بشری را درهند اصطلاح اوتار بکار برند : چ ) .

در مجله دانستنیها سال پنجم شماه ۴ در صفحه ۳۵ نوشته شده :  
علی‌اللهی درایران و سرزمین‌های همسایه و میان‌ترکیه قزلباش‌نامند ، و در آذربایجان مسمی به "قره قویونلو" و گورتلر بمعنی بینندگان ، و در نواحی رضائیه به اسم "ابدال بئی" ، در قزوین "کاکاوند" در ناحیه مازندران "خواجه وند" که مربوط به ترن دهم هجری است .

برخوانندگان جهت مزید آگاهی ضروری است که به کتاب خاکسار و اهل حق مراجعه فرمایند .

باتوجه به کتاب "خاکسار و اهل حق" چاپ ثانی ، تولد سید محمدکه کردی و ترکی خوب می دانست ، و نام فامیلی او سام بوده است . شرح مشعی از سید کلاردشتی در کتاب خاکسار و اهل حق ذکر شده است .

مزار سید کلاردشتی در "چیتگر" و در اختیار فرقه آتش یکی از فرق یازده گانه اهل حق می باشد .

تنها سادات آتش یکی از خاندان رسالت می باشند . جداعلای آقای سید نظام مشععی ، "سید علی مشعشع" فرزند سید محمد مشعشع می باشند .

"سید کلاردشتی" با سواران دولتی جنگید ، و دو عکس از سیدیکی با کند و زنجیر و دیگر با چهره دیگر در کتاب "خاکسار و اهل حق" به چشم می خورد .

خروس سفید نزد اهل حق مانند آئین زردشتی مقدس است . لقب سام که سید کلاردشتی بر خود نهاد ، بنابر عقاید فرق اهل حق مفهومش آنست ، که سید خود را "دون" سام نریمان می دانست . دون یعنی عود ارواح که مذاهب هندو (کرمه) یا گردچرخ حیات نامند ، که فشرده آن این است ، که سام پهلوان دوره کیانی بصورت سید کلاردشتی تجلی نموده است .

اهل حق به تناسخ نزولی و حلول و اتحاد قائل می باشند ، بدون آنکه مفاهیم علمی این اصطلاحات را واقف باشند .

سلطان سهاک که عامه اهل حق "علی اللهی" سلطان اسحاق می نامند ،

### "سباییه"

اخیراً کتابی در سه مجلد تدوین یافته، و مجلد اول آن بنام "عبدالله بن سبا" و دیگر افسانه‌های تاریخی، که اثر خامه سیدمرتضی عسکری بزیان عربی تالیف یافته، و بوسیله "سیداحمدنهری زنجانی" بفارسی برگردانده شده است.

باوجود آنکه کتاب مسمی به، "عبدالله بن سبا" است، اما در صحایف آن بیش از چند صفحه، ذکری از سبا مورد بحث قرار نگرفته است. نویسنده کتاب هم خود را بیشتر بر علیه روایات اخبار مجعول، "سیف" بکار برده است.

و استناد طبری، را در ذکر حالات عبدالله بن سبا از اقوال "سیف" گوید بهره جسته است.

در صفحه ۳۹ فصلی تحت عنوان، "پیدایش افسانه عبدالله بن سبا" نوشته‌اند:

عبدالله بن سبا مردی یهودی، از دیار صنعاء یمن، در ایام خلافت عثمان، و در جرگه دیانت اسلام درآمد.

در شهرهای بزرگ اسلامی، شام و کوفه و بصره و مصر به سیاحت پرداخته پنهانی مردم را تبلیغ میکرد.

منطوق سخنانش این بود ، که حضرت رسول (ص) ، مانند عیسی بن مریم را ، رجعتی بدنیا در پیش می باشد .

عبدالله بن سبا ، دنباله سخنان خود را چنین افزوده است :  
هرپیغمبری وصی داشت ، حضرت محمد (ص) خاتم انبیاء بود ، و وصی او علی (ع) بود که خاتم اوصیاء بود .  
عثمان حق آن حضرت را غضب کرد و درباره وی ، ستم روا داشته ،  
لذا میبایست قیام نمود ، و حق را به سرور فقیان جهان ، علی (ع)  
بازگردانید .

مورخان لقب عبدالله بن سبا را ، "ابن الامه السوداء" ، فرزند کنیز سیاه نامیدند .

سبا داعیان خود را به شهرهای ممالک اسلامی گسیل داشت ، که به بهانه تبلیغ به امر معروف و نهی از منکر ، فرمانداران را بکوبند .  
عدهای از صحابه خاص حضرت ختمی مرتبت (ص) مانند افراد مفصله الاسلامی ، زیر از متابعان عبدالله بن سبا بوده اند .

۱- ابوذر .

۲- عمار بن یاسر .

۳- عبدالرحمن بن عدیس .

۴- صعصعه بن صوحان .

۵- محمد بن ابی حذیفه .

۶- محمد بن ابی بکر .

۷- مالک اشتر در جنگ یرموک ، آسیبی به چشمش رسید ، و از این جهت وی را اشتر نامیدند .

عبدالله بن سبا ، از زمره یهودیان یمن بود .

سبا از افراد برجسته، در ردیف مخالفان عثمان بود، تا عثمان کشته شد.

منشاء داستان "ابن سبا" منقول از اقوال "سیف بن عمر" بود. در صفحه ۵۳ نوشته:

ابن سبا عقیده بر رجعت را از یهودیان اخذ نموده زیرا طوایف یهود اعتقاد راسخی داشتند، که "الیاس" نبی به آسمان رجوع نموده، و باز به کره ارض عودت می‌کند.

(چنانکه کلیه طوایف مسیحیت بنا بر مندرجات اناجیل اربعه عیسی پس از سه روز از قبر برخاسته، و پس از چهل روز در ضیافتی که حواریون در باغ زیتون برپا شده بود عیسی از آن جمع به آسمان صعود نمود، و گفت سوار ابرها شده مجدداً به کره زمین باز خواهد گشت. این گفتارهای "ابن سبا" فرقه شیعه را بر آن داشت، که ائمه اطهار (ع) در پنهانی بسر برده‌اند.

و در صفحه ۵۴ بیان داشته:

"دلهاوزن" را عقیده بر آن است، که تشیع از کیش یهود بیش از آئین زردشتی بهره گرفته است.

دلیل بر این امر آنست، که مذهب تشیع موسس آن "عبدالله بن سبا" بوده است.

احمد امین گفته است:

شیعه عقیده بر رجعت و امامت و عصمت و غیبت "مهدی (عج)" موعود را از عبدالله بن سبا اخذ نموده‌اند.

ابوذر که دعوت به مرام اشتراکی را نصب‌العین خود قرار داده است،

مطالبش از ابن سبا دریافت داشته است .

و در صفحه ۵۶ نوشته :

"نیکلس" گوید سبا از ساکنین ضعائیمن بوده ، و ابن سبا از شهری به شهرهای دیگر مسافرت می نمود ، اول به حجاز رفت ، بعد دربصره و کوفه ، پس از آن در سوریه رفته و در مصر رحل اقامت افکند .

و در صفحه ۵۷ نقل نموده :

سبا با عده ای از دعوات خود در ماه شوال در سال ۱۵ ه. ق . که مطابق با ماه آوریل سنه ۶۵۶ م از مصر بجانب مدینه سفر کردند و در تمامی این شهرها به تبلیغ پرداخت .

و در صفحه ۵۸ "ولهاوزن" در کتاب خود "الدولة العربیه و سقوطها" چنین نوشته است :

سباییان اسلام را تغییر دادند و برخلاف قرآن مجید اعتقاد داشتند ، که روح خدا در جسد رسول اکرم (ص) حلول کرده و بعد در علی و اولادانش حلول کرده است .

ابوبکر و عمر را غاصب محسوب می داشتند ، و گفتند روح قدسی در علی (ع) حلول نموده بود .

ابن سبا وقتی به شام رسید ، با ابوذر ملاقات نمود مستند گفتار بالا از تاریخ طبری و وی از سیف بن عمر تمیمی کوفی نقل کرده است . و در صفحه ۶۷ نوشته شده :

سازنده افسانه ابن سبا "سیف بن عمر" از قبیله اسیلانت که قبیله ای بزرگ از ایل تمیمی بود .

و در صفحه ۳۳۲ نوشته است :

ابن سبا گفت پیامبر اکرم ، بعد از وفات باز به زمین رجعت کند .

شورش بر علیه عثمان اثر تبلیغات ابن سبا بود، که جمعی از صحابه و تابعین، که به ابن سبا گرویده بودند، در این قیام شرکت داشتند. در جنگ جمل که مکان و صحنه جنگ، خارج شهر بصره بین علی و طلحه و زبیر روی داد، سبائیه در دل شب در بین دو لشکر رسوخ یافته در بامداد روز بعد، شروع به تیراندازی نمودند. اینک نقل گفتار به پایان رسید. این گفتار کذب محض است. یکی از مستشرقین وجود ابن سبا را منکر شده است که ابن سبا وجود خارجی نداشته است.

میرزا آقا خان کرمانی در رساله صد خطابه، طنز آمیز بیان کرده که عبدالله بن سبا، از مولای متقیان (ع) پرسش نمود، که مفهوم ولایت چیست، آن حضرت فرمود، به کنار دجله رفته بگو علی بن ابیطالب برادر و یار و پسر عم و داماد رسول خدا، خطاب کرده، ای ماهی کرکره، ولایت چیست؟ بار اول سیصد هزار ماهی مسمی به کرکره از آب برون کرده که کدام یک از ما مورد نظر است، تا بار هفتم رفت و برگشت، ابن سبا گفت ای ماهی "کرکره بن دردره بن چرچره بن...". با صدای رسا مورد خطاب قرار داد یک ماهی عظیم الجثه، پدیدار شد و گفت، ابن سبا یونس در شکم من جای گرفت. پس از چهل روز به علی (ع) متوسل و ملتجی شد، و علی (ع) یونس را رهائی بخشید ابن سبا نزد علی رفت و گفت تو خدائی، آن حضرت هفت مرتبه، ابن سبا را بکشت، و باز حیات بوی ارزانی داشت، اما ابن سبا به عقیده خویش پابرجا ماند، و به توصیه و تمنای یاران آن حضرت امام شیعیان، ابن سبا را به مداین تبعید نمود، میرزا آقاخان این حکایت را از علامه مجلسی دوم نقل نموده است.

(فرقه سبائیه در ایران پیروندارند و در شهرهای سوریه سکونت دارند. اما ریشه اعتقادات یازده تیره "سلسله" اهل حق و ملک طاوسی ها از فرقه سبائیه متأثر شده اند .

اصول اعتقادات فرق اهل حق با سبائیه مغایر و متباین نیست . این ناچیزگوید هم چنانکه حسن صباح رایمنی مینامند و عبدالله بن سبا را نیز از سرزمین یمن معرفی نموده اند .

مبارزه سبا و حسن صباح مبارزه دامنهدار بر علیه اعراب و عقاید اسلامی بود ، و چنین افرادی اگر از مردم سرزمین های غیر از ایران پاک باشد و چگونه تحت عنوان ملیت و نژاد آریا بر علیه اعراب قد مردی بیافرازد لذا توان گفت ، اینگونه افراد جز عشق به خاک و آب فلات پاک ایران ، هدفی نداشته اند ، و در این مورد موجب سربلندی ایران و ایرانی مقصدی نداشته و اعراب و اسلام را یکی دانسته و باعث رنجش مسلمین شده اند زیرا تعصب دیده تیز بین را غباری گرفته و اسلام را مانند دین یهود که اختصاص به دوازده عشیره اسرائیل دارد با اعراب یکی دانسته اند .

اسلام دین جهانی است و ادیان دیگر در حدی نبوده که قابل سنجش و مقایسه با دیانت اسلام برآیند .

دین اسلام در مکتب پاکش آزاد مردانی را تربیت نموده ، و بجهان بشریت این تحف گرانمایه را یکی پس از دیگری عرضه داشته است . تباین و تغایر ادیان با مکتب محمدی (ص) فاصله از حقیض خاک تا به فلک الافلاک است .

"تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل" .



و تفاوت از زمین تا آسمان است .  
 این ناچیز هدم آشکار ساختن خبایای هر مکتب و مسلک است ، نه  
 در صدد اثباتم نه نفی آن .  
 اینره که تو میروی به ترکستان است .  
 به رهبران ادیان حاضره غیرازدیانت اسلام که اختصاص به رادمردان  
 و پاکنهادان و فرزنانگان است ، گوید :  
 بیزارم از این کهنه خدائی که تو داری .  
 این بیمقدار استنباطم بضرس قاطع چنین است ، که حسن صباح و ابن  
 سبا ایرانی اصیل بوده ، و مانند "روزبه" که ملقب به عبدالله بن مقفع که  
 مانوی بودند ، دو تن دیگر سیدنا "حسن صباح" و "ابن سبا" مسلما  
 ایرانی بوده و پیرو دین مزدکی یا مانوی بوده اند ؛ چهاردهی ) .  
 کتابی مسمی به "بهگوت گیتا" که بزبان سانسکریت در هفتصد بیت  
 سروده شده و به هیچده فصل منقسم گشته است .  
 این کتاب را "آب حیات" و "انجیل هندوان" نامند . این کتاب مجملش  
 در شاهنامه "مهابهارات" گفتگوی "کریشنا" و "ارجن" می باشد .  
 این کتاب به وسیله استاد بزرگوارم "پروفسور عباس شوشتری مهرین"  
 از سانسکریت به فارسی ترجمه و تفسیر گردید و به اسم "نغمه ایزدی"  
 متشر گردید .  
 این ناچیز این کتاب را نزد دانشمند فقید تلمذ نمودم .  
 کتاب "بهگوت گیتا" از جانب انجمن روابط فرهنگی "ایران و هند"  
 بسعی "محمد اجمل خان" انتشار یافت .  
 در مقدمه متذکر شده :  
 ( در عهد خلیفه "مطیع بن مقتدر بالله" مشرب حلولی پیدا شد ، و

یکی ادعا نمود که روح علی (ع) در او حلول کرده است ، و همسرش مدعی شد روح حضرت فاطمه (ع) در وی حلول کرده است . و شخصی مدعی گردید که من جبرئیل می باشم . و در زمان معزالدوله دیلمی مدعی شدند که ما آل رسول اکرم (ص) هستیم . بنا به اقتضای هر زمان عده ای شیاد دام گسترده و دانه ریخته و به فریب جمعی دست زده اند .

هر لحظه به شکلی بت عیار برآمد .

سفرنامه پولاک ترجمه کیکاوس جهاننداری در صفحه ۲۳۹ نوشته : تمام فرق به تجسم خدا در ذات علی و تجسم بلاواسطه ذات باری معتقدند و به قرآن اعتقاد ندارند و نماز نمیگذارند ، مقاصلی آنان در کرمانشاه و حوالی آنست ، و بدون ناراحتی از آتش در گذرند و بسیاری از آنان در دماوند سکنی دارند ، و شعبه ای از آنان که خود را داودی داند ، در قزوین و سر راه رشت مستقر میباشند .

(اغلب سیاحان غربی مشاهدات و مسموعات خود را بزبان خامه جاری سازند و طایفه گوران از لغت گوریه مفهوم پهلوان است و اکثر نوشته غربیان مستند نیست زیرا به کنه اعتقاد اقلیتهای مذهبی راه نبرده اند : چ ) .

در کتاب ارزنده ماللهند اثر دانشمند بلند آوازه ابوریحان بیرونی ترجمه علی اکبر دانا سرشت در صفحه ۲۵ نوشته است :

جالینوس در تفسیری که بر عهد بقراط نگاشته گوید ذبایحی که بنام " اسقلیپوس " میشود تنها خروس بنام وی ذبح کنند و " اسقلیپوس " الهه یونانی است .

( ذبح خروس که اعضاء وی سالم و آسیب ندیده باشد و برنگ سفید

باشد که در شمال (گیلان و مازندران) چنین خروسی را لاری نامند، جزو قربانیهای اهل حق است، و یا بعنوان نیاز به پیر خود تقدیم کنند، اهل حق در بخش رود هن از توابع دماوند مستقرند. کتاب آثار الباقیه بیرونی ترجمه اکبر دانا سرشت در صفحه ۲۷۸ نوشته: محمد بن علی شلمغانی معروف به ابی العزاقر مدعی شد که، روح القدس در او حلول نمود، و کتابی بر ردادیان موسوم به "حاسه سادسه" تالیف نمود.

در حاشیه همین صفحه مترجم دانشمند تذکر داده است: شهید اول در متن لمعه در اواخر فصل اول نوشت، که شلمغانی در ابتدای امر در شمار شیعیان محسوب میشد، و کتابی در فقه امامیه بنام "تکلیف" تدوین کرد، از ناحیه حضرت حجت (عج) توقیعیاتی بر رد شلمغانی وسیله ابی القاسم بن روح صادر فرمود و خلیفه عباسی او را گرفت و بکشت.

(یکی از مواردی که در مسلک اهل حق اثر گذاشت سخنان شلمغانی بود: چ).

در کتاب "هفتاد و سه ملت" به قلم دکتر جوان مشکور در صفحه ۳۴ گوید:

شیطانیه گویند خدا شیطان را نیا فریده است و در رساله تذکره العقاید در صفحه ۱۲۵ گوید:

سبائیه پیروان عبداللہ بن سبا یعنی که علی را بمقام خدائی رسانیده و میگفت انت انت یعنی تو خدائی وقتی علی (ع) کشته شد، ابن سبا مدعی شد، او نمرده و نخواهد مرد زیرا جزوی از خداوند در اوست در ابرها پدیدار شود، تندر بانگ او و برق خنده او قائل به غیبت

و رجعت و تناسخ شد، و گفت علی از آسمان آید، و زمین را پراز عدل و داد کند.

در صفحه ۱۲۳ متذکر شده:

علی پیش از خلقت بوده و آقای دکتر مشکور در حاشیه همین صفحه نوشته است:

پیشوای آن محمد بن نصیر نمیری بود بعد از فوت امام عسکری (ع) مدعی با بیت شد.

پطروشفسکی در کتاب اسلام در ایران گوید اهل حق شاه اسماعیل صفوی، را تجسم علی الله می‌شمارند.

و شخصی بنام شاه محمد در فاصله قرن یازدهم و دوازدهم میزیسته و آخرین تجسم علی الله میدانند، و حیات بعد از مرگ را قبول ندارند، و تعدد زوجات و طلاق را جایز نمی‌دانند.

( بنابه اعتقاد کلیه فرق خاکسار اسحق را آخرین تجسد خدا دانند و موعود اهل حق ایوت هوشیار است: چ ).

در مجله هوخست دیماه ۳۶۰ خورشیدی مقاله‌ای از میرمهدی موبد در صفحه ۲۹ نوشته:

اهل حق و حروفیه از استاد مینورسکی نویسنده "تاریخ تبریز" گوید، ظهور اهل حق در دو کوی تبریز چرنداب و سرخاب از روزگار سده نهم هجری بوده است.

در کتاب سیمرغ و سی مرغ اثر دانشمند بزرگ دکتر علینقی منزوی در صفحه ۱۱ نوشته‌اند:

سرزمین یمن پیش از اسلام بنام سبا نامیده میشد، و ملکه سبا پیرو آئین مهر بود و کلمه "برسابا" در لغت سریانی به معنی فرزند یمن

به کسانی گفته می‌شده که اشراقی بودند در ادبیات اسلامی به ابن سبا ترجمه شد، و کنیت افسانه‌ای عبدالله بن سبا قرار گرفته است. در کتاب خاندان نوبختی اثر استاد عباس اقبال آشتیانی در صفحه ۲۵۷ نوشته‌اند:

سبائیه یا سبیه از غلات طرفداران عبدالله سبا که علی (ع) سبا را به قتل رسانید، و فرقه نصیریّه از بازماندگان سبائیه بوده‌اند. (هرچند عده‌ای از محققین وجود خارجی عبدالله بن سبا را افسانه پندارند و آنانی که وجود وی را پذیرفته‌اند کشتن وی را از جانب علی (ع) را قایل نمی‌باشند: چ.)

در کتاب "اعلام الشیعه"، نوبختی در صفحه ۴۰ نقل گردیده: علی کشته نشد و نمرده و نیمیرد و کشته نشود تا آنکه تازیان را با چوب‌دست خود براند و زمین را از ستم و بیداد آزاد سازد. عبدالله بن سبا بدشنام گوئی درباره ابوبکر و عمر و عثمان و یاران پیغمبر آشکار ساخت، و از آنان بیزاری جست، و گفت علی او را به این کار فرموده، پس علی (ع) او را بگرفت، و از او باز پرسید، و او اقرار کرد علی به کشتن سبا فرمانداد، مردم فریاد برآوردند، آیا می‌خواهی بکشی مردی را که مردم را بدوستی شما و خاندان پیغمبر می‌خواند، علی از کشتن او درگذشت، و او را به مداین فرستاد گروهی نقل کرده‌اند، که سبا یهودی بود بعد اسلام پذیرفت، و به ولایت علی گرائید و این سخنان را در ایام یهودی بودن درباره یوشع بن نون جانشین موسی می‌گفت، او نخستین کسی است که آهنگ واجب بودن امامت علی را بلند ساخت، کسی خبر کشته شدن علی را به مداین آورد، سبا گفت تو دروغ می‌گوئی، علی نمرده است، اگر مغز

او را در هفتاد همیان میکردی و هفتاد گواه بر کشتن او می آوردی ، باز باور نمی کردم ، و میدانستم که او نمرده و کشته نشده و نخواهد مرد ، تا اینکه سراسر زمین از آن او شود این فرقه را سبائیه خوانند . در کتاب توضیح الملل و ترجمه الملل و النحل اثر ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی ترجمه مصطفی خالقداد هاشمی با مقدمه و حواشی سید محمد رضا جلالی نائینی جلد اول ، و ترجمه دیگر از افضل الدین ترکه که از بزرگان صوفیه بود که آنهم به همت آقای دکتر جلالی نائینی منتشر شد شهرستانی گوید :

نصیریه و اسحاقیه از جمله شیعه اند سبائیه یاران عبداللہ بن سبا که به علی گفت تو خدائی و می گفت آنچه در ابر می آید اوست و رعده آواز اوست و برق تازیانه او زود باشد که فرود آید و جهان را پر از عدل سازد علی او را به مداین فرستاد و بعد از علی این جملات را ظاهر ساخت .

( هیچگونه اعتقادات سبائیه و فرق اهل حق منشعب از شیعه نبوده و خود مکتب خاصی است و بزرگان اهل حق اعتقادات خود را ظاهر نمیسازند اگر عبداللہ سبا چه وجود داشته باشد چه افسانه ای بصورت درست جلوه گر شده باشد چون عده ای خود را پیروان او دانند لذا ناگزیر شده شمه ای از عقاید آنان گفته شد و یهودی بودن سبا را نپذیرفتم زیرا کدام یهودی در صدد احیاء ایران بپاخیزد و با اعراب بستیزد اگر سبا وجود خارجی داشت می بایست ایرانی باشد نه یهودی و اگر سبا وجود خارجی نداشت مسلماً "عده ای که خود را پیرو او دانند در پشت پرده تنی چند با ابراز این اعتقادات مبارزه منفی با اعراب مطمح نظرشان بود و تناسخ مورد اعتقاد کلیه فرق اهل حق است

تناسخ به نسخ و مسخ و فسخ و رسخ منقسم می‌شود در کتب اهل حق که کلام و سرانجام و دفتر خوانند گفتار پیشوایان اهل حق بوده که به مرور ایام از آن کاسته و یا بر آن افزوده‌اند و در جم خانه طوایف اهل حق یک تن که گفتار را با لهجه خاص که با آهنگ تنبور نواخته میشود کلام خوان نامند .)

سید کلاردشتی خود را فرستاده امام زمان دانسته و قیافه او بلند اندام و رنگ چهره سپیدرنگ و ریشی بلند و قرمز رنگ داشت ساعد الدوله او را دستگیر و عمامه سیادت را از سر وی برداشت و سید را در هفدهم محرم سال ۱۳۱۰ ه.ق. نایب السلطنه از زندان رهایی بخشیده و ماهی بیست تومان برایش مقرر تعیین نمود و تیمور از بزرگان اهل حق در کرمانشاه قیام نموده دستگیر و مقتول شد و پیروان وی او را تیمور شهید نامیدند و مزارش در حجره قبر مظفرعلیشاه کرمانی در شهر کرمانشاه مدفون شد و مزار کلاردشتی در چیتگر بین تهران و کرج می‌باشد .

دو سفرنامه درباره لرستان اثر سیسیل جان ادموند و رساله لرستان و لرها و لادیمیر مینورسکی ترجمه اسکندر امان‌اللهی بهاروند و لیلی بختیار در صفحه ۲۷ نوشته است :

اغلب طایفه لک‌ها پیرو مکتب اهل حق بوده و طوایف سگوند پاهی و درائی پیرو این مشرب می‌باشند .

سومین مرحله تجلی الاهی بابا خوشین را دانند .

مکان مقدس این فرقه آرامگاه شاهزاده احمد فرزند ادعائی موسی الکاظم (ع) است که در ناحیه کوس در نزدیکی کوه پی او در منطقه قلاوندها قرار دارد و ساداتی از طائفه پائی از آن مواظبت‌کنند

این سادات عمامه قرمز برسد دارند و خرمیان پرچم قرمز دارا بودند (درمیان طوایف اهل حق بیکار دیده نشده به زراعت اشتغال دارند و اباحی مسلک نمی‌باشند: چ).

در کتاب فرقه‌ها که جلد دوم کتاب درس‌هایی از اسلام اثر مستشرق شهیر گل‌زهر ترجمه محقق عالی‌مقدار دکتر علی‌نقی منزوی، در صفحات ۴۶۴ و ۴۶۵ درباره اهل حق نوشته شده:

گروهی از شیعه که به علی‌اللهی معروفند یعنی کسانی که علی را خدا می‌شمرد، و نام ایشان برای شناسائی حقیقت بسنده است، ایشان غیر از خدا سازی علی برخی از ارکان اسلام را نیز منکرند، در چنین زندقه‌ها صنعت الوهیت داده میشود، و گاهی بالا بردن علی به آنجا می‌کشد که از شان پیغمبر میکاهد، و او را در درجه‌ای پایین‌تر از علی خدا شده مینهد، و برخی از ایشان میگویند، جبرئیل هنگام آوردن وحی راه را گم کرده نزد محمد رفت و مقصود او آمدن نزد علی بود.

فرقه دیگر نیز هست که به علیائیه شناخته میشوند و گاه ذمیان نامیده می‌شوند چون پیغمبر را ذم و نکوهش مینمایند. زیرا که پیغمبر مقام علی را برای خود غصب کرده است فرقه نصیریان که در پایان این بخش بدان خواهیم پرداخت محمد را در درجه‌ای پایین‌تر از علی خدا شده می‌نهند و می‌پندارند محمد (ص) دربان علی بوده است.

مسأله تجسد جوهر الاهی در اشخاص خاندان مقدس علی و تجسم شدن علی (ع) و امامان یک حالت موقتی است علی‌اللهی غیر از خدا سازی برخی از ارکان اسلامی را منکرند.

شلمغانی او را در بغداد در سال ۳۲۲ ه. ق برابر سنه ۹۳۴ م اعدام شد.



مذهبش اعتقاد حلول تدریجی بود شلمغانی گفت جایگاه اول تعلق به هارون داشت نه موسی و محمد جایگاه علی را غصب نمود و به فرمان مقتدر عباسی اعدام شد .

سبا برگشت علی را معتقد بود .

( همچنانکه گفته شد فرقه اهل حق که عامه آنرا علی‌اللهی نامند پیروان این فرقه این نام را توهین به خود تلقی می‌کنند و در مورد تدریجی حلول می‌بایست گفته شود که فشرده سخن آنست اگر روح فردی بدون آنکه دوباره تجسد یابد ، در روح انسانی زنده وارد شده و روح انسان زنده تعطیل شود و روح فردی که فوت نموده متصرف جسد یک تن زنده شود آنرا حلول گویند ، و اگر هر دو روح در معیت هم حاکم بدن شوند آنرا اتحاد نامند و اگر روح جهت تکامل خود بکرات به کره ارض آید و بعد برگردد ، این حالت را تناسخ صعودی گویند ، و اگر روح به مرور و کم‌کم در بدن انسان زنده شود اینرا حلول تدریجی گویند ، و هیچیک امکان پذیر نخواهد بود : چ ) .

و حلول تدریجی در عقاید طایفه نیست گلدزیهر گوید :

تند روی درخدائی‌علی‌که پایه‌آنرا عبدالله سبانهاد ، دریک محیط "سامی بکر" که هیچگونه فکر آریائی در آن راه نداشته پدیده آمده است ، و ازهمان آغازتوده‌های عرب‌بدان‌گرویدند تا آنجا که واضعان بخشی از نظریات تجسیم و حلول کسانی بودند ، که بی‌گمان ازبینخ عرب بوده‌اند .

در تاریخ فلسفه در جهان اسلامی اثر حنا الفا خوری و خلیل الجبر ترجمه عبدالمحمد آیتی جلد اول در صفحه ۱۹۳ نوشته :

این تیمیه در رد نصیریّه گوید به هیچیک از انبیاء و مرسلین و به

هیچیک از کتب منزله ایمان ندارند گاه اقوال خود را بر مذهب متفلسفه طبیعی نه الهی منتهی میسازند همچنانکه صاحبان رسائل اخوان الصفا نیز چنین کنند .

در کتاب " ایران امروز " اثر اوژن اوبن ترجمه علی اصغر سعیدی در صفحه ۳۴۳ نوشته است :

میرزا صالح مرشد علی‌اللهی‌های کرمانشاه دست ارادت به سید میرزا داده بود . علی به جنگی میرفت به پیر زنی که فرزند منحصرش محمد بن نصیر که در جنگ شرکت می‌جست گریه میکرد علی قول داد پسرش را سالم برگرداند . لشکر راه گم کرد علی به نصیر گفت ، برود خانه . رفت و از ماهی کرکره راه را بپرسد چندین ماهی گفتند کدام کرکره را میخواهی نصیر نزد علی آمد گفت کرکر بن کرکر همان ماهیها آمده یکی گفت عجب آدم ساده‌ای ، کسی که پدر در پدر شجره ماهیان را میداند راه راست را نمیداند نصیر به علی گفت تو خدائی علی سرش را از تن جدا کرد اما جهت قولی که به پیر زن داده بود دوباره وی را حیات بخشید .

نصیر امام علی‌النقی را رب دانسته ، و خود را نبی مرسل میدانست . ( چگونه نصیر در ایام حضرت علی (ع) بود ، می‌توانست در زمان علی‌النقی (ع) نیز در قید حیات باشد : چ ) .

در صفحه ۳۵۴ نوشته :

در کردند یکی از قبرها را سلمان پارسی و او را باب و مبشر محمد (ص) و علی (ع) و قبر دوم را متعلق به " سید رضا " دانند .

سید رضا موصلی‌الاصل در قرن هفدهم به کرمانشاه آمد و اعقاب او به ارشاد پرداختند .

کردی‌ها نه عبادت بجا آرند و نه مسجد دارند .  
 ( اهاالی کرد اکثرا " پیرو ملک طاوس بوده (شیطان پرستها ) و ضمنا "  
 در زمره اهل حق محسوب میشوند دیگر فرق اهل حق به ملک طاوس  
 دشنام ندهند : چ ) .  
 یکی از دوستان کرد زبان این ناچیز بنام آقای رحمن مصباح چند  
 رساله کوچک که به زبان کردی منتشر شده بود ، بنا به تقاضای این  
 ناچیز بوسیله آقای قاضی که جوانی فاضل و در ریشه لغات محلی  
 کردستان کار می‌کنند این رسایل را بفارسی برگردانده که از زحمات  
 آقای قاضی و آقای مصباح سپاسگزار است .  
 اولین جزوه بنام "هه‌لبر آرده‌ی" از داستانهای " داستان راستان "  
 به قلم استاد مطهری تلخیص نموده به فارسی برگردانده‌اند .  
 رساله "تاشه‌وان" و رساله "آسیابان" که مشتمل بر شش داستان بقلم  
 آقای مصطفی ایلخانی زاده به زبان کردی منتشر نمودند .  
 رساله "حاشیه فرهنگ مهاباد" به زبان کردی به قلم آقای قادر فتاحی  
 قاضی منتشر نمودند .  
 رساله "پیش بینی یه کانی عیل به گی جاف" بخامه آقای صفی زاده  
 به زبان کردی که واقعات آینده را از ایام نادر تا زمان حال بنظم  
 سروده شده منتشر شد .  
 رساله "ده و بهیتی یه کانی" که رباعیات بابا طاهر را به زبان کردی  
 ترجمه شده اثر آقای صفی زاده منتشر گردید .  
 رساله "چوله خشته کیه کانی" ترجمه رباعیات خیام به کردی برگردانده  
 شده به قلم آقای صفی زاده منتشر شد .  
 (فرق اهل حق بابا طاهر و عین القضاات و شاه نعمت الله و شاه اسماعیل

و شاهان کیان "هخامنشیان" و رستم جهان پهلوان را از بزرگان اهل حق محسوب میدارند: چ).

( در بین اهل حق و فرق اسماعیلیه و سلاسل صوفیه بعضی از نام - آوران هریک از این فرق بخود انتساب دهند و بابا طاهر را که عریان همدانی نیز نامند و اکثرا "بابا نامند رهبر نقطویه را نیز بابا خطاب کنند در باب عین القضاات گویند که در بدایت امر دست ارادت به شیخ احمد غزالی مدفون در قزوین بداد بعد در همدان یکی از بزرگان اهل حق را در زمستان همدان یخ حوض مدرسه طلاب را شکسته به آب فرو رفته و عین القضاات دست در آب فرو کرده دید گرم است لذا دست ارادت به او داد و بابا طاهر بر سر کوههای الوند رفته از حرارت بدنش برفهای حول و حوش وی آب میشد این امور اگر بطریق حبس نفس که در کتاب "فرهنگ هوشنگ" و هندوها با حبس نفس و تمرکز و تمرین بسیار و تمرکز تامه تواند بدن خود را سرد و یا گرم سازد و امکان این عمل امکان پذیر است استاد شاگرد روحی خود را وقتی بخواهد به حد کمال رساند دستور حبس نفس و ترسیم اسماء الله به قلم خیال که در مغز سر اشتغال یابد و تارک سر را ام الدماغ و دل مدور و دل بیرنگ نامند و این عمل در بزرگان صوفیه قرون گذشته نیز معمول بود: چ).

اهل حق مراد دومین عین القضاات را سیدبراکه میدانند که از بزرگان طایفه بود.

( یکی از اسامی فرقه‌های اهل حق را طایفه نامند: چ).

باز مطلبی از گلدزیهر نقل میکند:

بسیارستی سریانیان باستان در دره‌های لبنان با نمای ظاهری اسلام

شیعی بجای ماند .

در گروه نصیریان که در منطقه طرابلس انطاکیه سکنی دارند و بیشترشان دوازده امامی هستند ، در اندیشه بت پرستانه بودن آنها شکی نیست . در حاشیه همین صفحه استاد منزوی نوشته :

اندیشه‌های بت پرستی و یهودی و هند و ایرانی و مسیحی در عقاید مردم سوریه و لبنان رسوخی دارد .

گلدزیهر نوشته :

نصیریان گویند علی در منش الاهی خود جاوید است .

گروه‌های گوناگون علی را مظهر الاهی نیروهای متعدد پدیده‌های طبیعت می‌شمردند نزد بیشتر ایشان او خدای ماه است .

از محمد و علی و سلمان "ثالوثی" الاهی پدید آوردند نصیریان اسماعیلیه را دشمن میدانند .

و شیعیان را "مقصران" لقب میدهند .

نفوذ مزدکی در نكوهش از نوشیروان در "حمزه نامه" بچشم می‌خورد . غلات دائما" با خلیفگان می‌جنگیده‌اند .

آقای دکتر منزوی نوشته‌اند :

شیعه بصورت انشای نظم و نثر نوشته قصه گویان دوره گرد آنها را بر سرکوچه‌ها و زیرگذرها و معرکه گیران دوران گردتک نفری و دو نفری و چند تن بصورت گفتگو و نمایش شرکت میکردند ، اثر بیشتر بر مردم می‌نهادند در دوره بویه‌یان این نمایشهارواج یافت تا آنجا گسترش یافت که به زنان رسید و نام میمونه زن بغدادی در سنه ۳۵۳ هـ . ق برابر ۱۰۰۲ م به ما رسیده و زنان مویه‌گر زیاد بوده است .

در نمایشنامه در کشتن شهیدان بجای خون از مرکب سرخ استفاده

کرده قمه زنان و سینه زنان سروسینه را خونین میکردند، و در سده شش هجری قمری سنیان اصفهان نیز تعزیه براه می‌انداختند. (توضیحا" عرضه میدارد کتاب قانونی الاهی فرق اهل حق که به نثر و نظم از بزرگان اهل حق به زبان کردی و ترکی و اورامی گفته شده جنبه تقدس دارد که کلام و دفتر و سرانجام نامند و آنچه این ناچیز تحقیق نموده کتب بسیار دیده شده و کلام‌های اخیر به زبان فارسی تدوین شده. اسامی بزرگان را بالاخص نام حضرت علی (ع) و سرور عاشقان جهان به تقدیس یاد شده و مزار بابا یادگار را رجعت سلمان و امام حسین (ع) دانند و بمنزله مزار پاک پیغمبر اکرم (ص) و زیارت قبر سلطان اسحق را حکم اجراء اعمال حج می‌باشد و دفاتر درازمنه گذشته بزبان فارسی نیست: چ).

بزرگان یارسان تالیف صفی‌زاده شرح حال بیست و نه تن از بزرگان اهل حق را بیان داشته است، در صفحه ۸ نوشته شده: بهلول نخستین کسی است که مسلک اهل حق را در اورامان تشکیل داد. در صفحه ۲۹ نوشته:

لشگر روم به نزدیکی‌های لرستان رسیده آنهم در قرن پنجم قمری بوده است.

در صفحه ۵۳ گفته:

سلطان اسحاق به ده شیخان میرود و مسلک تازه‌ای پدید می‌آورد و در همان مکان که قرن هشتم بود فوت می‌کند.

در صفحه ۸۱ نوشته:

نرگس خانم شاعره اهل حق در دیه شیخان مدفون شد.

در صفحه ۱۲۷ گفته:

شاه تیمور بن رضا بانیارانی دیوان دارد در قریه بانیاران کرمانشاه در ۱۲۴۶ قمری متولد و در قریه توت شاهی مرید سید براکه شده و خرقة ارشاد گرفته به اتهام داعیه سلطنت دستگیر شده و شش ماه محبوس بوده و در میدان سبزه میدان کرمانشاه کشته شده و در آنجا به خاک سپرده اند و تنبور در بین اهل حق معمول بوده است.

در صفحه ۱۵۵ ذکر نموده:

شیخ نظر علی بن محمد ابراهیم جناب در سال ۱۲۵۱ هجری در صحنه متولد از تیمور شهید بجانشینی وی منصوب و در قریه قاسم آباد مدفون شد: سال فوتش ۱۳۳۴ هجری بود.

در صفحه ۱۵۶ توضیح داده است:

ادیب الممالک و امیر اسعد تنکابنی و خسرو خان سردار و مستعان الملک میرجهانگیری و دکتر خلیل ثقفی و موبد بیدگلی کاشانی از علم او بهره یافته اند.

در صفحه ۱۵۹ نوشته:

حاج نعمت الله فرزند میر بهرام مکرری ملقب به مجرم در ۱۲۸۸ هـ. در دیه جیحون آباد متولد و در سال ۱۳۳۸ هجری در جیحون آباد درگذشت اشعاری از ادیب الممالک بر روی پیشگوئی ایل بگی سروده است.

سید احمد ملقب به بابا یادگار در دیه شیخان متولد شد به دستور سلطان به هند و پاکستان رفت و به ده شیخان برگشت و در دیه سرا بدست عده ای کشته شد و در همان مکان مدفون شد آن دیه معروف به بابا یادگار است.

معانی اشعار

معانی اشعار سلطان به شعر هجائی است .

در سرانجام نوشته شده :

هر سری به حضور جم نرود و بادست خلیفه و خادم سنجیده نشود  
و بی شک نام آن در دفتر و سرانجام نیست و در روز رستاخیز بشمار  
نیاید طومار و دفتر در دست پیرموسی است جم از آن بنیامین است  
و ساقی و داود رهبر است و پیر بنیامین تکبیر گوی باطن است شرط  
را به بنیامین دادم و حق را به رمزیار دفتر را به پیر موسی و ناز را  
به یادگار .

نوایم عطر (جوز) است و جوز عطر نوای مرا دارد .

غلامان دست به دامنم شده اند تا جوز را شکستم و سرم را سپردم و  
پوست آنرا برگرفتم و مغزش را بیرون آوردم .  
استناد گفتار آقای صفی زاده به کتب برهان الحق و سرودهای دینی  
یارسان و شاهنامه حقیقت می باشد .

( امثال آقای صفی زاده فقط مجاز می باشند که آداب و مراسم اهل حق  
را برشته تحریر در آورند زیرا در دفاتر اهل حق که گفتار اهل حق  
است که اکثراً " گفتار بزرگان این طایفه بوده و مریدان به کتابت  
در آورده اند و در هیچ یک از آثار اهل حق شرح حال سران این طوایف  
دیده نشده و ذکر سنه ایام تولد و مرگ به چشم نمی خورد فقط آقای  
نورالهی دست بدین کار زده و این عمل ابداعی نورالهی است و بسی  
شگفت است که ذکر عقاید را بابیان تاریخ حالات آنان را نوشته باشند .  
در صفحه ۱۲۷ از سید براکه نام برده توضیح نداده کدام براکه است  
و دیگر تیمور قیام کرد ، و داعیه سلطنت داشت نه آنکه مورد اتهام  
قرار گرفته باشد و مدفن تیمور بالای سر قبر مظفر علی شاه قرار گرفته



است. و بعد از جناب فرزندش جناب در جم خانه گذر مستوفی در خیابان حافظ بود این ناچیز بکرات جناب را ملاقات کرده، و بعد شیخ باقر بجانشینی پدر منصوب شد، این بیمقدار آقای شیخ باقر را دیدار نموده است.

شاهنامه حقیقت که اشعار جیحون آبادی است، در زمره دفاتر نیست بلکه توان گفت شرح بعضی از گفتار کلام یا دفتری سرانجام که اسامی آثار رهبران اهل حق است میباشد.

چه دلیلی در دست است که بابا یادگار به هند و پاکستان سفر کرد و در آن ایام پاکستانی وجود خارجی نداشت آقای صفی زاده بواسطه عدم اطلاع و مجذوب سخنان نورالهی لطمه به اهل حق زد و مردیت بیازمای و آنکه زن کن: چ).

جزوه ای کوچک در چهار شماره بقلم آقای صبا ئی امام جمعه ساوجبلاغ که درباره عدم اصالت گفتار نورعلی الهی و مزار وی که پیروانش "قبه نور" نام نهاده اند نوشته شده در شماره اول صفحه ۷ نوشته شده: به استناد آیات قرآن بت پرستی مردود شمرده است.

در رساله چهارم تحت عنوان "سخنی با برادران و خواهران اهل حق" از قول نوشته نورعلی ذکر کرده است:

"هر که با پدرم بحث می کرد زبانش بند می آمد."

هر بحثی جدال نیست برای اثبات یا ابطال مکتب از روی آداب بحث که خود فنی ارزنده است. بحث ضرورت دارد زیرا عدم بحث بعینه گفتار بهاء تداعی معانی می شود.

بها گفت کور شو تا جمالم را ببینی و کر شو تا صدایم را بشنوی بها در خطابات خود بیان داشته:

" ای بنده من ای غلام من ای کنیز من . "

آقای صباغی نقل قول نورالهی را ذکر کرده است :

" من مخالفم که می‌گویند پیغمبران معصومند جز خدا که هیچ نقطه  
ضعفی ندارد مخلوق بدون نقطه ضعف نمی‌شود . "

در صفحه ۱۰ جزوه چهارم از قول نورالهی بیان داشته :

" سلطان را بی‌عیب می‌داند . "

مراد نورعلی از سلطان (سلطان اسحاق است ) مبنای سخنان نورعلی  
الهی و دیگر افراد این زمان در سخنان و نوشته‌های خود دعاوی گزاف  
و بی‌سابقه عرضه داشته و توقع باور دارند و جزوات منتشر شده خلاف  
نصوص اهل حق است .

آقای صدیق صفی‌زاده رباعیات خیام را بزبان کردی برگردانده و در  
لابلای صفحات کتاب عکس‌زنان رقاصه را گراور کرده و رباعیات بابا طاهر  
را نیز به کردی ترجمه نموده و هر دو رساله را منتشر ساخته است .  
(توضیحا" بیان می‌کند السنه کردی و آذری (ترکی) و شوشتری و  
سمنانی و بلوچی و لهجه خراسانی از لهجه‌های زبان پهلوی رایج  
دوره ساسانی است و در علم زبان شناسی نیمه زبان محسوب است و  
دفاتر اهل حق که پیروان این مسلک مقدس و الهامی می‌دانند بلهجه  
قدیم کردی و لهجه خاص کردی اورامی و زبان ترکی تدوین شده و  
کنایات و رموز و تشبیهات دربردارد حق آنست این گونه رساله‌ها  
بفارسی ترجمه و تفسیر شوند آنکه آثار نام‌آوران ایرانی را چون خیام  
و بابا طاهر به کردی ترجمه شود زیرا کردی نیمه زبان است و گراور  
زنان رقاصه خود دال بر آنست که مولف محترم رباعیات خیام که  
دریافت مفاهیم گفتارش سهل و ممتنع است . بابا طاهر کلمات قصار

به عربی دارد که بهترین شروح بر آنها شرحی است که بزبان عربی تدوین آن منسوب به عین القضاة بوده است و دو شرح دیگر بنا به تقاضای کیوان قزوینی در ایامی که شیخ سیار ملاسلطان بود از مراد خود نمود و هر دو شرح یکی بعربی و دیگر بفارسی با حواشی کیوان قزوینی منتشر شد، و با موجود بودن کلمات قصار بابا بعربی خود دال بر دانش بابا طاهر بوده و عامی بودن بابا عریان مردود است. این دو شرح مشابهتی تام به شرح عین القضاة دارد و از آثار آقای صفی زاده استنباط می شود که خیام را فیلسوف مادی شناخته و به فلسفه عرفان و تصوف ناآگاه می باشند و بقول بابا:

تو که ناخوانده ای علم سماوات بیاران کی رسی هیهات هیهات . (چ کتاب "دوره هفتوانه جزوی از نامه مینوی، سرانجام "تفسیر و تالیف صدیق صفی زاده نوشته است :

رساله های اهل حق در قرن هشتم و نهم و سیزدهم سروده شده و سرانجام نامیده می شود، و اشعار ده هجایی است و در نزد پیروان این مسلک وحی منزل است .

و رساله دوره هفتوانه دارای شصت بند است و این رساله از جانب سلطان اسحق و یارانش سروده شده است .

(مراد آقای صفی زاده در باب دفتری که در قرن سیزدهم هجری نوشته شده کتاب شاهنامه حقیقت است در صورتیکه در صفحات قبل متذکر شده شاهنامه حقیقت از شروح دفترها است نه آنکه خود شاهنامه بالاصاله " کلام " باشد .

آقای صفی زاده نوشته :

گوران نام یکی از ایلات بین سمنندج و کرمانشاه می باشد و پیرو مسلک

اهل حق را یارسان نامند .  
 ( یک تن را یار و جمع یاران را یارسان گویند : چ ) .  
 قربانی در این مکتب شامل گوسفند و گاو و شتر و گوزن و آهو و بز  
 کوهی و خروس می باشد .  
 نویسنده کتاب هفت تن را که جمع به کنایت آرند با امشا سپندان  
 دین زرتشتی برابر دانسته است و این استنتاج نادرست است .  
 سلطان اسحق در "پردیور" که درحول و حوش دیه شیخان و درباختر  
 رودخانه شیخان سیروان اقامت گزید و پردیورنام پلی است که سلطان  
 بر روی رودخانه سیروان بسته است .  
 (محل اقامت سلطان اسحاق که مجاور رودسیروان قرارگرفته پردیور  
 گویند و اهل حق آن مکان را مقدس دانند : چ ) .  
 در صفحه ۳۴ نوشته شده :  
 یار بمعنی دوست و سان بمفهوم شاه و سلطان است .  
 ( یار بمعنای مرید و هم قدم که با یک فردپیرو مکتب اهل حق برادر  
 طریقت باشد : چ ) .  
 مبارک شاه لرستانی ملقب به "شاه خوشین" در سال ۴۰۶ قمری در  
 ناحیه لرستان متولد شد ، و در سنین سی و دو سالگی خود رامظهر  
 الوهیت دانست .  
 ( این سنوات که در ذکر شرح حال بزرگان اهل حق مستند تاریخی  
 ندارد و تصور نویسنده است : چ ) .  
 در صفحه ۴۱ نوشته است :  
 سید محمد کوره سوار خود را سیمرغ میدانست .  
 ( اهل حق مدعی میباشند که شاه خوشین به همدان سفر کرد بابا

وی را به ضیافت دعوت کرد و بعد دست ارادت به شاه خوشین بداد این گفته با واقعیت منطبق نمی باشد .

سیمرغ حکیمی توانا و مربی و استاد روحی زال و رستم بود و در یکی از غارهای کوهستان مجاور شهر زابل عزلت پیشه ساخته بود و اینکه مولف محترم درباره کوره سوار که در حقیقت گوسوار است نه کوره سوار بر طبق اعتقاد به تناسخ مدعی شد که در دور قبلی در زمین بسر میبرد در لباس سیمرغ می زیست : ( چ ) .

در حاشیه صفحه ۸۷ نوشته :

پیر بنیامین در سال ۶۳۳ قمری در پیرامون کوه شاهو متولد شد و بعد ها نزد سلطان اسحاق رفته و بدستور وی به مقام پیری منصوب شد . ( ذکر سنه ۶۳۳ مستند نبوده و گو بمعنای پهلوان و مفهوم دیگرش گاو نبوده که پهلوانان ناحیه شمال گیلان و مازندران برگاو نرستبر سوار شده و بمیدان جنگ می رفتند و یک علت دیگر که گاو را مرکوب می ساختند آن بود که اراده هزیمت ندارند ، این ناچیز در ایامی که در کلاس ششم ابتدائی در شهر لاهیجان اقامت داشتم افرادی که در دامنه کوهستان بسر می بردند یا خود برگاو سوار شده بشهر می آمدند یا اجناسی که قصد فروش آنرا در لاهیجان داشتند بار خود را بر پشت گاو نهاده بشهر می آمدند و عده ای از زارعین را مشاهده نمودم که گاو نری را در یک اصطبل خاص نگهداری نموده و آنرا برای مبارزه با گاو دیگر تربیت نموده و شاخ های آنرا تیز می کردند .

در دورانی که ماموریت گیلان داشتم عده ای گاو و گوساله را بسرقت برده و آنها را بسته و شاخ آنان را در خاکستر گرم نهاده تا شاخها نرم شده و جهت شاخ را تغییر داده و دست شاکی بجائی بند نبود

از اهل ثقه شنیدم که در گرگان پلنگی به گاوان حمله می‌کرد گاوان دور هم دایره‌ای تشکیل داده و سرهای آنان در قرب هم قرار گرفته و پلنگ قادر نبود بر آنان مسلط شود در جنگل‌های گیلان و مازندران پلنگ و خرس وجود دارند: (چ) .

پیر موسی از یاران خاص سلطان بود و پیر داود از یاران سلطان و بدستور وی به سمت پیر دلیل منصوب شد .

در صفحه ۱۰۶ نوشته:

صاحب لقا را مراد حق تعالی است .

در صفحه ۱۰۸ گفته:

بیا بست مراد بیعت و پیمان در روز ازل است .

در صفحه ۱۱۹ نوشته:

سلطان اسحاق گفته که کیش جهان است و پیر بنیامین کیش جهان است ، و بنیامین گفته من مردار سراسر راهها و روش‌ها و آئین‌ها می‌باشم .

در صفحه ۱۲۰ نوشته:

مجرد کسی است که قطع علایق از متاع‌ها و بهره‌های دنیا کند .

در صفحه ۱۲۲ نوشته:

پرده پردار میان خداوندگار و بنده است .

(پیروان فرق اهل حق به هیچیک از افراد پیروان ادیان و مسالک بدگویی نکنند و از شیطان نیز بد نگویند و لعن ننمایند .

سرگذشت بزرگان اهل حق آمیخته به افسانه و جنبه تصور و اوهام و خلاف تعقل است: (چ) .

خاندان شاه ابراهیمی منسوب به شاه ابراهیم که فرزند سید محمد

کوره سوار است خاندان خاموشی منسوب به سیداکا بر فرزند شیخ علی و نوه سید ابوالوفا است .

خاندان عالی قلندری از عالی قلندر است .

خاندان میرسوری از میرسور فرزند شیخ عیسی و خاندان سیدمصطفی از هفتوانه و خاندان حاجی باویسی از هفتوانه است . خاندان زنوزی از ذوالنور قلندر و خاندان آتش بگی از آتش بگ فرزند محمد بگ لرستانی است ، و خاندان شاه هیاسی از شاه ایاز و بابا حیدر از سید حیدر فرزند سید منصور ملقب به سید براکه که در قرن سیزدهم بمیرد و در سال ۱۲۱۰ هـ . ق . متولد شد .

مینورسکی در دائرةالمعارف اسلامی نقل از سیاحت نامه موریه گوید مردم در دماوند بیادگار ایام رهائی از ستم ضحاک جشنی برپا میکردند که " العیدالکردی " نام نهاده اند .

سید احمد بابا یادگار خود را ظهور ایرج می دانست .

کردان یارسان همه ساله سده را که جشن پیدایش آتش است جشن گرفته و به آتش افروزی و شادی و پایکوبی و دست افشانی می پرداختند دکتر سعید خان کردستانی در صفحه چهارم مجله عالم اسلامی می نویسد بابا طاهر چاههائی با گویش گورانی سروده و آنها را برای اهل حق فرستاده است .

( این گفته دکتر مبنای درستی ندارد فرق اهل حق و صوفیه و اسماعیلیه بابا را منسوب به خود کنند .

این ناچیز مدت شش ماه نزد دکتر سعید خان انجیل را که به سبک خاصی تدریس میکرد تلمذ نمودم .

در هر یک از خاندانهای اهل حق افرادی را که سید می شناسند سید

واقعی نبوده بلکه سید هرطایفه اولاد و ازاحفاد بنیانگذاران سلسله است مانند سید بابا یادگار نسبش به بابا یادگار میرسد . اما فقط سادات آتش‌یگی از اولاد ختمی مرتبت می‌باشند و جداعلای آنان به سیدعلی فرزندسید محمد مشعشی میرسد سید علی بدستور برادر و اشاره پدر کشته شد و اولادان وی درهویزه و فارس و آذربایجان پراکنده شدند و بزرگان ایل در خوزستان مولا خوانده می‌شوند که رئیس ایل مولا نصرالله و پسرش ملاعبدالله بود و این ناچیز با مولا نصرالله مودت و دوستی داشت و اکنون رهبر فرقه آتش بگی در کرمانشاه سید منصور مشعشی است که در ایام حیات خود سرپرستی پیروان خود را به فرزندش سید نظام مشعشی سپرد که با ایشان ملاقات دست داد و اکنون بر طبق گفتار عده‌ای در تهران سکونت دارند و عده پیروان این فرقه بیشتر از نفرات فرق دیگر اهل حق هستند : چ ) آقای صفی‌زاده شرح حال منصور حلاج را نوشته و ویرا از اکابر اهل حق بشمار آورده و مرید شاه فضل‌ولی که از عرفای قرن سوم هجری منسوب می‌دارد .

( اهل حق و صوفیه و اسماعیلیه و قرامطه منصور حلاج را از خود دانند کتاب طواسین حلاج خود موید این سخن است که حلاج به هیچیک از این فرق وابسته نبود و موسس مشی خاص بود که در این کتاب مجال بحث نیست ، در ثانی اگر مراد شیخ فضل ولی همان شیخ فضل‌الله حروفی است که او مکتب حروفی را بنانهاد و متأثر از عقاید و گفتار محمود پسیخانی که پایه‌گذار مشرب نقطویه بود شد : چ ) . آقای صفی‌زاده رساله‌ای بنام " بزرگان یارسان " نوشت که شرح حال بزرگان طایفه را نوشته که سندیت تاریخی ندارد .



کتاب "نوشته‌های پراکنده" درباره یارسان اثر صفی‌زاده در صفحه ۵ نوشته:

آئین کلیمی و مسیحی در مسلک اهل حق یافت می‌شود. (این سخن یکسره مردود است، مکتب اهل حق از مانویت و میترائیسم و آئین هوشنگ و زردشتی و اندکی از تصوف اسلامی عجین شده است. ج ۳).

بهلول ماهی در لرستان آشکار شد و از خواص امام صادق (ع) بود. (بهلول یا براستی مجنون یا مجذوب یا تظاهر بجنون میکرد که آن هم یک نوع جنون است. چگونه در لرستان بود و هم در بغداد و سند این گفتار چیست: ج ۳).

مolf نوشته بهلول به تناسخ اعتقاد داشت و رباعیات سراینده آن دیوانه متعلق به بهلول است.

(امام صادق (ع) مخالف سرسخت اعتقاد به تناسخ است اعمالی که به بهلول نسبت داده شده چگونه رهبری قومی را بعهدہ داشت و تناسخ از اصول اولیه اعتقادی فرق اهل حق است: ج ۳). در صفحه ۲۳ نوشته:

آئین مزدکی در مکتب اهل حق موثر بوده است. (چگونه این سخن را توان گفت در صورتی که در هیچیک از افراد و خانواده‌ها که سخت به پاکی عائله خود پای بستند تمایل مزدکی دارند کدام فردی از طوایف اهل حق اباحی می‌باشند: ج ۳). در صفحه ۴۱ نوشته:

هر ذی روحی مظهر یا جامه روح دیگری از ماقبل خود می‌باشد. (تناسخ در اصل دو نوع است تناسخ نزولی و تناسخ صعودی. نزولی

آنست که در طول حیات مرتکب اعمال زشت و ستم به دیگران پیشه وی بوده دور دیگر در سختی بسر برده تا کیفر عود قبلی را ببیند ، یا از مرتبهٔ انسانی به مرتبهٔ نوع حیوانی جلوه‌گر شود مظهر در ادوار تناسخی مفهومی ندارد و تناسخ صعودی هزار و یک مرتبه به زمین بازگردد تا قهراً "پاک شده و بحد کمال نایل آید : چ ) .

آقای صفی‌زاده در آثارش دلبستگی شدید ویرا به نور علی السهی و آثارش و شاهنامه حقیقت مشهود می‌گردد .

سند نوشته‌های وی بیش از همه به آثار نورعلی و پدر نورعلی و کتاب تاریخ کرد ، اثر رشید یاسمی و گفتار رشید شهردان است .

این ناچیز با رشید شهردان دوستی نزدیک داشت و بنا به تقاضای وی آن مرحوم را با بزرگان اهل حق مقیم تهران و کرمانشاه آشناساخت شهردان از جنبهٔ تعصب دینی "پیرو دین زرتشتی بود" فرق اهل حق و اسماعیلیه را منشعب از زرتشتی میدانست و توانست بیست و یک کتاب سرانجام را عکس برداری کند .

در کتاب معرفت‌الروح تالیف حاج نورعلی السهی چاپ ثانی در صفحه ۲ نوشته :

حقیقت امر به حدی غامض و پیچیده است هیچکس نمی‌تواند ادعا نماید آنچه حق واقع در حاق مطلب است کاملاً "درک نموده است مگر انبیای مرسلین و مقربین مقام اعلی .

( فحوای سخن چنین مستفاد میشود که نورعلی خود را جزو مقربین درگاه الهی تصور میکند : چ ) .

در صفحه ۲۹ نوشته :

در تعریف روح گفته شده که روح جسمی است لطیف سریان دارد در

بدن مانند سریان آب درگل و روغن درکنجد و نفوذ آتش در ذغال و روشنی در هوا .

در صفحه ۳۵ نوشته :

روح مشتق از ریح است همانا خلقتی است مانند هوا .

(مرشدی در رشت در ایام جوانی این ناچیز به وی برخوردیم که وی را پیروانی بود و بنام مرشد احمد و ملقب به یاپیر در تابستان در قهوه‌خانه‌ای نشسته و عده‌ای گرد او جمع آمده بودند مرشد بادی بزی در دست داشت یک تن از مردم از آن پیرکه مدعی وحی و الهام بود پرسش نمود که یاپیر مشتق یعنی چه؟ مرشد پاسخ داد آفرین عجب سؤال بجائی کرده‌اید . مشتق مشتق است از اشتق دیگری پرسش کرد اشتق یعنی چه؟ پیرچوب بادی بزن را شکست و گفت اشتق یعنی اشتق . (نورعلی السهی روح را جسم دانسته و این مفهوم را کسی تاکنون بیان نداشته است جسم در حد است و روح مجرد و لاحد است .) چرا افراد ایرانی هر مسند نشینی که گزافه سراید و ادعا را به پایهء فلک رساند و الفاظی نامفهوم بر زبان رانند این افراد الفاظ باف را برتر از دیگران شناسد و به تبعیت وی درآیند : چ) .

در فصل چهارم معاد جسمی و در فصل پنجم معاد روحی را پذیرا شده در صورتیکه چون فرق اهل حق به تناسخ اعتقادی راسخ دارند لذا لازمهء این عقیدت بی‌نیاز از قبولی معاد است ، چه جسمی و چه روحی : چ) .

در صفحه ۷۰ نوشته :

عود ارواح هم آن نشات را بصورتی که درافکارشان تجسم دارد اعم از لذاذ یا آلام درک می‌کنند .

( ارواح عالیه در دنیا رنج برند و پس از مرگ اگر تصور دردها باوی هم عنان است . می‌بایست باز رنج را تحمل کند و اگر پس از مرگ تصورات شکل گیرد لذا عقبی واقعیت‌ها واقعی نخواهد بود و او هام شکل میگیرد در ثانی اهل حق بمعاد قایل نمی‌باشند : چ ) .

در صفحه ۷۸ نوشته گوید بالاخره سیر تکاملی خود را انجام دهد . در صفحه ۸۷ مدار زمان و مکان روی پایه نشات معنوی پایدار خواهد بود .

( زمان و مکان حقیقت نفس الامری ندارد و اعتباری است چگونه پایه نشات معنوی برقرار خواهد بود اگر چنین است چرا روندگان راه حق و حقیقت برنج اندرو خلوت گزینند و یا در جلوت هم با خود خلوت نمایند .

هوش دردم نظر بر قدم خلوت در انجمن سفر در وطن شعار را در مردان است) . در صفحه ۱۰۲ نوشته :

توقف روح هم در عالم برزخ غیر معلوم و برای همه یکسان نیست چه بسا روحی بلافاصله بقالب مادی دنیوی برگشت داده شود . ( آقای نورالهی در جملات قبلی روح را جسم دانسته و در سطور بالا مغایر آن گفته است . )

تناسخ وطن اصلی وی در ایران دوره کیان (هخامنشیان) برطبق کتاب فرهنگ هوشنگ و آئین ودائی و اوپانیشادی و بودا و جین اساس مکتب آنان وحدت وجود و تناسخ و جبر است و در سلسله کوثریه منشعب از نعمه‌اللهی به تناسخ پایند و امکان عود روح در زمین بلافاصله مغایر تناسخ است و حداقل عود بزمان دنیای مادی پانصد سال یا هزار سال و یا سه هزار سال است و عود کمتر از پانصد سال

امکان ناپذیر است سخنان نورالهی مویده‌آنست که به عرفان و فلسفه ناآشنا می‌باشند: (ج) .

کتاب "آثار الحق" گفتارهایی از نورعلی‌الهی جلد ۱۰۱، گردآورنده دکتر بهرام‌الهی چاپ دوم در ۷۰۸ صفحه و در آخر کتاب هفت عکس از نورعلی‌الهی در سنین مختلف گراور شده و عکس هشتم مزار نورعلی‌الهی است، که گنبد و بارگاه بر روی جسدش برپا شده که در هشتگرد قرار گرفته است و "کوه نور" نامیده شده و اینک دکتر بهرام فرزند نورعلی مدعی اداره مسند پدر می‌باشد .  
در صفحه اول کتاب متذکر شده گفتارهای پدر راطی ده سال گردآورده است :

در صفحه ب، گفته آثار الحق عصاره‌ای از مطالب برهان الحق و معرفت‌الروح است که برای فهم شاگردان مکتبش بیان داشته و دکتر مدعی شده نورعلی‌الهی در عالم معنی چندین لقب معنوی دارند که یکی استاد است . در صفحه "د" گفته :

هرکجا استاد اسمی از سید و سادات می‌آورند منظورشان سادات اهل حق است و چکیده است که به امر سلطان اسحق سید نامیده شده‌اند و این کتاب مشتمل بر ۲۴ فصل است .

(همچنانکه در صفحات قبل ذکر شده چکیده و چسبیده از اصطلاحات خاصه اهل حق است چکیده به مفهوم آنست که مرد یا زنی خانواده‌اش اهل حق بوده و چسبیده بمعنای این است که فردی از مسلکی دیگر به یکی از فرق اهل حق داخل شود و درباره سادات قبلا "عرضه شده که غیر از بزرگان فرقه آتش‌بگی که اکنون آقای سید نظام مشعشعی عهده‌دار مسلک آتش‌بگی است و بقیه کسانی که سید نامیده میشوند

از سلاله بنیانگذاران ده تیره دیگر اهل حق هستند بنیانگذار اهل حق سلطان اسحق نبوده بلکه فرق اهل حق را تشکیلاتی داد و قوانین و مراسم و آداب بنانهاد و کلیه فرق مقام والائی برای سلطان قائل شدند و طبق سیره اهل حق فردی محق نمی باشد که سلسله ای بر سلاسل فعلی بیافزاید لذا مکتبی که نورعلی بنانهاد مرضی خاطر فرق اهل حق نمی باشد: (چ).

در فصل اول در صفحه ۱۴ نوشته:

که نورعلی مدعی معجزه شد.

در صفحه ۱۵ نوشته:

هر کس به من میرسید هر نیتی داشت و در دل می گذراند نیت او را گفته و از این عمل لذت میبرد.

در حاشیه صفحه ۷۱ نوشته:

انسان باید هزار عالم را طی کند تا به کمال رسد.

(چگونه کسی که قادر به انجام معجزه است لذت میبرد اگر می گفت کسی را هدایت نمودم مطلبی بود و اینکه نوشته هزار عالم را طی کند این سخن درست نیست. کلیه فرق اهل حق معتقدند هر شخصی هزار و یکبار بدنیا عود کند به حد کمال نایل شود.

در قرون ماضیه بزرگان اهل حق فردی را که پیر و یک تیره دیگر اهل حق است به تیره خود راه نمی دادند و افرادی که چکیده باشند می پذیرند و چسبیده مفهوم عملی نداشت چنانچه درویشان خاکسار در هنگام ارتقا به رتبه ارشاد اغلب تیره های اهل حق حاضر نمی باشند که جوز آنها را بشکنند که این اصطلاح یعنی استاد اهل حق او را پذیرفته اما تایید مقام ارشاد نیست و یک معنای طایفه که از عناوین

اهل حق است آنست که غیر را خار خطاب کنند و پذیرا نمیشوند: (ج). پوشیدن پیراهن سفید بلند در جم امریست مستحب نه واجب. ( اصولاً "عنوان مستحب در قوانین اهل حق وجود ندارد و این مطلب از ابداعات نورعلی است: (ج). در صفحه ۷۴ نوشته.

هر بازی که برد و باخت نداشته باشد بازی کردنش اشکال ندارد. سواری و تیراندازی نهی نشده است. (مردان اهل حق مردمانی زحمتکش و آلوده دامن نمیباشند و گرد اعتیادات و قمار نگردند اما مشروب می‌آشامند این ناچیز جناب را بکرات دیدار کرده غیر از پیروانش تمامی بزرگان اجتماع آنروز بوی دل بسته بودند جناب مردی متواضع پرمهر و مهمان نواز و با بعضی تخته‌نرد بازی میکرد جم‌خانه‌گذر مستوفی را یکی از بازرگانان ساخت جناب نپذیرفت و گفت می‌بایست سند خانه را بنام خود کنی تادر این خانه موقت سکونت گزینم جناب قبلاً "خانه‌ای در سنگلج داشت پس از خرابی آن قصد عزیمت به کرمانشاه داشت که به اصرار درجم خانه گذر مستوفی مأوی گزید هیچگاه ندیدم که کسی بتواند دست وی را ببوسد چندتن مردان پاکی را در اهل حق برخوردیم که یکتا جناب بود: (ج).

در صفحه ۷۵ نوشته:

اگرچند نفر باهم اسب سواری‌کنند و بین خودشان شرط‌بندند حرام نیست.

(این گفته مغایر سخن قبلی است در ثانی مستند این سخن چیست: (ج). در صفحه ۸۷ نوشته:

مرحله اول صدق الیقین است مرحله دوم علم الیقین سوم عین الیقین است .

(بسی جای شگفت است که اصطلاحات خاصه صوفیه در بین فرق اهل حق معمول نیست و از این نحوه سخنان در دفاتر "کتاب مقدس اهل حق" به چشم می خورد و در ثانی این سه مرحله باین اسامی ابداعی است و نورعلی نه به عرفان و نه به فلسفه و نه تصوف آگاهی نداشته این لفاظی را از کجا بدست آورده و به چه حقی خود را محق دانسته که بدلخواه و هوای نفس هر چه بذهنش رسیده بر زبان راند البته امثال نورعلی این چنین سفره میگسترند علت العلل نارسائی اندیشه مریدان و عدم آگاهی پیروانست این ناچیز بکرات نورعلی الهی را در کتاب فروشی ناصر خسرو بر خورد نموده و مبسوطا" با وی صحبت داشته الهی کلاس آمار را دیده و به استناد فراگیری آن دروس به مرتبه قضائی رسیده و اطلاعات او در هر مرحله ابتدائی بود و اهل سلوک نبوده و به کنه تعلیمات فرق اهل حق که مافوق مباحث سرانجام "کتاب مقدسه فرق اهل حق" و سینه بسینه آموزش بینند بر نخورده می بایست دانست چه دستی او را تحت حمایت خود گرفت و به تشکیل جلسات در خانه مسکونی خود برآمد رهبری در اهل حق مانند صوفیه انتصابی و وراثتی نیست و گرد هم جمع شدن حتما" می باید در جم خانه باشد و یا در خانه خود قسمتی را جهت این عمل اختصاص دهد و افراد خانواده وی مجاز به استفاده از آن اتاقها نمی باشند . چ ) .

در صفحه ۸۹ نوشته شده :

مرحله رضا به معنی احض و فناء فی الله است .

( این جمله برهانی است مبنی بر اینکه گوینده واقف به عرفان و



تصوف نبوده و رضا چه ارتباطی به فنا فی الله دارد صوفی می‌بایست در تمامی حالات رضا را نصب العین خود قرار دهد اگر نور علی خود را رهبر اهل حق میدانند در کدام (کلام) "کتب مقدس اهل حق" به چنین مطلبی اشارت رفته است: (چ) .  
در صفحه ۹۱ نوشته:

شخصی که تبعیت از قشریون می‌کند مانند کسی است که به غربت برود، و سالها رنج درس خواندن را بخود بدهد، و فقط اسکندرنامه بخواند، و وقتی به محل خود برگردد، بفهمد آنچه آموخته است قصه بوده و بدرد هیچ چیز نمی‌خورد.

(اگر کسی عامی باشد و به سلوک پردازد طرفی نمی‌بندد کلیه بزرگان روحی در قرون ماضیه امثال غزالی بسیار بوده‌اند و هیچ اهل حقی منکر دانش نبوده و به عقاید دیگران بدیده احترام نگریسته و از بد گفتن و تحقیر و تمسخر دیگران سخت اجتناب کنند: (چ) .  
خدا صدا دارد و حروف‌ها هم او خلق کرده است.

(این گفته فرقه حروفیه است و همین سخن را نقطویه در باب نقطه قائلند: (چ) .

در صفحه ۱۰۵ نوشته:

حیوانی که برای خوراک ذبح شود یک درجه سیر تکاملی پیش می‌افتد و اگر حیوانی برای نذر ذبح شود دو درجه سیر تکاملی پیش می‌افتد (روی قواعد تناسخ تمامی موجودات چه باراده و چه قهری به تکامل پیش روند اما یک درجه یا دو درجه مستند نیست: (چ) .

در صفحه ۱۱۴ نوشته:

مقصود از صاحب الزمان کسی است که آن منصب را داشته باشد.

(مفهوم این عبارت آنست که نورعلی خود را "مهدی (ع) "عصر پندارد درهیچیک از ادیان چنین سخنی نگویند مگر عده‌ای از بزرگان صوفیه مهدویت نوعی قائلند . یعنی قطب خود را مهدی دانسته و پس از وی جانشین وی مهدی است و هر ایام مقتضی شد قیام نماید مانند سید محمد نوربخش و در فرق اهل حق بعد از سلطان اسحق مهدی موعود ایوت هوشیار است : چ ) .

در صفحه ۱۱۶ نوشته :

ما کار به دین نداریم .

( این سخن درست است اما فرق اهل حق ائمه اثنی عشرکه از احفاد مولای متقیان باشند در دفاتر خود به بزرگی یاد نمایند : چ ) .

در صفحه ۱۱۹ نوشته :

رهبانیت غلط است .

( در سر مزار سلطان اسحق مکه فرق اهل حق است ، عده معدودی عزلت پیشه گرفته به رویه آئین هوشنگ و هندوها به ریاضات صعبه تن در دهند و گرد زناشوئی نگردند : چ ) .

در نسخه دیگر از کتاب برهان الحق چاپ ششم در ۶۸۵ صفحه در اول کتاب عکس نورعلی و پشت مجلد مزارش گراور شده است .

( اینک دکتر الهی فرزند نورعلی خود را جانشین پدر و تعظیفات خدایانه مریدان را به دیده قبول نگریسته و دعاوی گزاف دارد بسی جای تعجب است که یک فرد تحصیل کرده تن بدینگونه اعمال دهد و عده‌ای را بفریبد : چ ) .

در صفحه ۶ نوشته .

جماعت اهل حق در امور شرعی تابع شریعت اسلام است .

( این سخن خلاف کردار فرق اهل حق و دفاتر آنان است : چ ) .  
 نورعلی گفتار خود را مستند به سخنان سلطان اسحق و شاه خوشین دانسته و کتب مقدس را با سامی : کلام ، سرانجام ، کلام خزانة ، دفتر ذکر کرده و دفتر همه به نظم است و در مورد شرح حال آنان ذکر روز و ماه و سال و تولد و فوت را نوشته و در صفحه ۶ نوشته عرفان ثمره درخت شریعت و نتیجه غائی ، فلسفه و حکمت است .  
 بنابراین اهل حق یکی از سلاسل عرفای شریعت محمدی (ص) میباشد .  
 ( فرق اهل حق شریعت مطمح نظر آنان نبوده و به عرفان و فلسفه توجهی ندارند و سلطان اسحق موسس فرقه اهل حق نیست بلکه نظم و ترتیب داد و قواعد و رسومی برقرار داشت عرفان علم تصوف و تصوف عمل علم عرفان است اهل حق علی (ع) را برتر از پیغمبر اسلام دانند و گویند جبرئیل اشتباها "عوض اینکه به حضرت علی (ع) تقدیم دارد به رسول اکرم (ص) بداد . کتب مقدس اهل حق به نظم است و در قرن اخیر تعدادی انگشت شماری به فارسی و به نظم و نثر کتابت شده و انسجام ندارد و داستانهای افسانه‌ای نیز نوشته‌اند و تاریخ تولد و مرگ سران اهل حق مستند نیست : چ ) .  
 در صفه ۱۵ نوشته :  
 انسان کامل مظهر جلوه ذات حق است و اراده‌اش عین مشیت الله است .  
 ( پاسخ این سخن فرمایش نبوی است . ماعرفناک حق معرفتک ذات الله . در خور ادراک هیچ بشری نیست : چ ) .  
 ساج نان یعنی تابه نان پزی است .  
 بیا بس مراد از آن بیعت .

یاری کمک دهنده .

در صفحه ۲۹ نوشته :

بہلول بضم باء نامش وہب بن عمرو پسر عم ہارون الرشید و از اصحاب خاص امام صادق (ع) و از بزرگان اہل حق بود .

( این سخن سندیت ندارد و کلیہ پیروان اہل حق اکثر قریب باتفاق بی سواد و تاریخ ملاک آنان نیست و دفاتر کہ گفتار رہبران اہل حق است نیز چنین است . عموم این فرق افسانہ را حقیقت پنداشته و سماعی از دیگران شنیدہ و دفاتر آنان کاملاً روشن است کہ گویندہ و نویسندہ عامی بودہ اند و نیازی نیز ندارند در ہر تیرہ عدہ ای اسرار مکتب خود راسینہ بسینہ گرفتہ و بہ سلوک رو آورده بدون آنکہ کسی حتی افراد خانوادہ اش بدین امر پی برند : چ ) .

در صفحه ۴۱ نوشته :

سلطان اسحق ملقب بہ صاحب کرم و عمرش را سیصد سال گفتہ اند .

در صفحه ۴۲ نوشته :

پردی ور ( پرد یعنی پل و دیور یعنی این طرف . )

در حاشیہ صفحہ ۶۵ :

سادات اہل حق سادات صحیح النسب میباشند .

( لقب صاحب را بہ علی (ع) اطلاق کنند محل پردیور روی پل نبودہ بلکہ آن حدود مورد نظر و سادات فقط رہبران آتش بگی بودہ و بقیہ را شرح دادہ و مفہوم لغوی مورد توجہ است : چ ) .

در صفحہ ۷۱ نوشته :

آتش بگ با سہ برادرش یک خاندان میباشند .

صفحہ ۸۱ نوشته :

جمع اهل حق کمتر از سه نفر نباشند .

در صفحه ۱۷۲ نوشته :

نورعلی منکر تناسخ و اتحاد و حلول شده است .

( گفتار نورعلی عدم آگهی وی را میرساند چنانکه در صفحات قبل بیان شد که فرقه آتش بگی از سید علی فرزند سید محمد مشعشی بنیادش نهاده شد که به دستور پدر و دخالت برادرش در کنار رود جراحی بعد از آب تنی با تیری از پای درآمد و رهبران آتش بگی به مشعشی و دیگر افراد خانواده اش درخوزستان و فارس و آذربایجان مسمی به مولا مورد خطاب قرار میگیرند .

اجتماع افراد اهل حق در جم خانه نمی بایست کمتر از پنج نفر باشند و در سلاسل تصوف اسلامی برای اجرای ذکر جلی نیز کمتر از پنج تن نباشند و تناسخ و حلول و اتحاد از اصول اعتقادات اولیه فرق اهل حق است و در دفاتر این مطلب ذکر شده اما هیچیک تعریف عرفانی آنرا واقف نمی باشند : چ ) .

در صفحه ۲۳ نوشته :

مرکز حس ششم در روح است نه در جسم و یکی دیگر از کارهایش این است که خدا را به ما نشان میدهد .

(یکی از مریدان صادق عنقا به این ناچیز اظهار داشت که عنقا به خواص مریدان تحت عنوان اسرارگوئی می گفت خدا را میتوان دید و مکان وی را یافت .

روح تا زمانی که در قید حیات است وسیله هرگونه اجرای عملی جسد عنصری وی است و بعد از مرگ اسپری "قالب مثالی" است ، اجمالی که به آن حس ششم نامند بر سلولی زاید بر دیگر سلولهای مغزی است

و خدا را به هیچ عنوان از جهت ذاتش نتوان مشاهده کرد و مکانی ندارد اگر سخنان نورعلی و صادق نه مردود است . بلکه عنوان این نمونه حرفهاخیانتی است نابخشودگی و قابل عفو درپیشگاه آزادگان بشری نخواهد بود : ( چ ) .

در صفحه ۱۲۴ نوشته شده :

در عالم بالا جلسه‌ای داشتیم .

( این سخن لغو و بی‌هوده مردی که سالها در مسلک روحی گام بردارد تواند با یکی از ارواح ارتباط یابد و در یک آن با دو روح تماس غیر ممکن و محال است و ارواح نیازی ندارند که با روح یک انسان که در قید حیات است مشورت نمایند اشارتی در پاسخ شد زیرا بسط بحث بیم دارد ، که تهی دستان ابزار دکانداری سازند : ( چ ) .

در صفحه ۱۴۶ نورعلی گفته است :

به گدایان حرفهای پول دادن خطا است .

( بهائیان نیز چنین عقایدی دارند و افراد ماتریالیست‌ها گویند طبقات پائین اجتماع و متکدیان بایستی رنج برندنبایست کمک‌نمود تا برعلیه دولت وقت عاصی شوند چگونه افرادی که در مسلک روحی طی طریق می‌نمایند همراهی ننمایند تا چه رسد که خود را واصل به حق میدانند . مستمندان پاکسانی که قادر به کار نیستند یا بیماران یا پیران از کار افتاده یاری ننمود یا بکمک آنان شتافت ؟ ( چ ) .

در صفحه ۱۴۰ در زمان نوح کتب آسمانی از بین رفتند و از صفح ابراهیم (ع) نه کلمه باقی ماند که اولین کلمه آنست که مشرک نباشید . ( این گفتار سندان چپست و جائی نوشته نشده نورعلی چگونه دریافت نمود و صفح ابراهیم به چه نحوی بدست ایشان رسید و هشت کلمه

دیگر چیست . در ثالث هر فردی تواند توحید را دریابد و مجرد روح و بقای آن پی برد بدون آنکه متابعت دینی را بپذیرد و شوق چهارم آنست که چنین کسی نیاز خود را به پیروی یکی از ادیان دریابد لذا ضرورت ندارد که توحید را از دینی برداشت کند زیرا دین و قبولی توحید فطری است و عده‌ای از علمای بزرگ اعتقاد راسخ دارند که بزرگان طایفه قریش صحف ابراهیم را مانند ابوطالب و پدرش در دسترس داشتند و این عده را در زمره حنفا می‌شمردند و آیاتی از قرآن موید این گفتار است . ( چ ) .

در صفحه ۱۴۲ نوشته که من مخالفم که میگویند پیامبران معصومند . ( عصمت را برای پنج تن از رسولانی که دارای کتاب می‌باشند و بعضی عنوان عصمت را برای خاتم انبیاء اختصاص دهند و شیعه اثنی عشر چهارده تن را معصوم دانند . چ ) .

در صفحه ۱۶۰ نوشته :

عدد هفت و نه و دوازده بسیار خوبند و در امور زندگانی موجودات خیلی موثرند امان از عدد ۱۷-۱۳ و از عدد ۱۹ هم خوشم نمی‌آید . چشم بد اثر دارد .

و در صفحه ۱۷۱ نوشته :

من غیر از مرتضی علی کسی را قطب نمی‌بینم .

در صفحه ۱۸۶ نوشته :

علم جفر خیلی شریف است .

در صفحه ۱۹۲ گفته :

در تمام اذکار ابجد کبیر بکار میرود .

( توجه به علوم غریبه از جمله علم اعداد تناسبی به سلوک روحی

مدخلیت ندارد و علت عدد ۱۲- از چه جهت خوبند در کلدانیها و دیگر کشورها مانند مصر و ایران و هند نیز علوم غریبه رواج داشته فلسفه عدد هفت از جنبه تورات که خدا روز هفتم که روز سبت باشد که مراد روز شنبه است، استراحت کرد و هفت ستاره و هفت رنگ خورشید مقدس شمرند و در بین فرق کاتولیک و اورتدوکس عدد ۷ رمز خوبی و ۶ نشانه بدی و عدد ۹ حد کمال عدد فرد است، و صوفیه اندونزی عدد ۹ را پسندیده دارند و عدد ۱۲ وجه خاصی ندارد و در علم اعداد مدخلیتی ندارد و تاثیری در زندگانی اشخاص ندارند مگر زاپچه گرفته طلسمی تعبیه نمایند و عدد ۱۷ ذکر نشده و عوام ۱۳ را زشت شناسند و عدد ۱۳ را بر زبان نرانند و گویند دوازده دوم و عدد ۱۹ عدد تقدیس شده نزد بهائیان است و از مسلک نقطویه متأثر شده است و در اندازه اذکار جلی میزانش تا چه حد به شماره آورند آنهم ربطی به ابجد کبیر و صغیر ندارد و علوم غریبه را کسی وجه همت خود قرار دهند از سلوک روحی بازماند و دو مکتب متضاد است: (ج).

(و قطبیت را در انحصار حضرت علی (ع) قرار دهند مفهوم قطبیت را در نیافته زیرا گویند در هر زمانی فردی معنا "زام امور را در خفیه یا آشکار بعهدہ داشته باشد. لذا نتوان برای قطبیت در ۱۴ قرن گذشته یکتن را بدیده قبول بنگرد، دچار لغزش شده است و در فرق اهل حق و در دفاتر بزرگان اهل حق در گذشته و حال عنوان قطبیت را متذکر نشده اند: (ج).

در حاشیه ۳۲۵ نوشته:

در اصطلاح اهل حق زندگی های متوالی را دون به دون یا جامه به



جامه گویند .

در صفحه ۳۲۸ نوشته :

یک روح میتواند با روح شخصی دیگر اتصال داده شود و آن شخص خوی آن روحی را میگیرد که قوی تر است .

ممکن است شخصی از قالب یک حیوان که درآید حیوان دیگری شود.

در صفحه ۳۲۹ نوشته :

امکان این هست که از روح عکس بگیرند اما وسایل مخصوص لازم دارد .

در صفحه ۲۸۲ نوشته :

حشر حیوانات همان مردن است و تبدیل به حیوانات بالاتر یا بشر است .

( دون به دون مراد از تناسخ است که در صفحات قبل نورعلی منکر تناسخ شد . و اتصال روح به روح دیگر مراد از حلول است که نورعلی قبلاً "منکر حلول شده و توضیحا" بیان میدارد و معتقدین به حلول اتصال روح را به روح دیگر را بیان نمی کنند زیرا روح ماده نیست تا اتصال پذیرد .

جادوگران قرون ماضیه مدعی بودند روح در جسد حیوانی داخل شود و در افسانه های کتاب هزار و یک شب ضمن تقریر چند داستان این مطلب را ذکر نموده است و عکس از روح امکان پذیر نیست و این عقیده علمای اسپری تیسم غرب است آنهم با اختراع دستگاه عکس برداری خاصی جهت این منظور از قالب مثالی عکس گیرند یا با پارافین قالب گیری دست یا پا را انجام دهند نه از روح زیرا روح مجرد است و قالب مثالی در خواب و تجلی در بیداری امکان پذیر است : چ ) .

در صفحه ۲۸۵ نوشته آن کسی که حساب و کتاب مردم را می نویسد

جز مولا نمیدانم .

( این عقیده عامه اهل حق است خواص این فرق به علی (ع) اعتقادی ندارند : چ ) .

در صفحه ۳۰۱ نوشته :

قالب مثالی هم ماده نیست .

( چون قالب مثالی درنوم و بیداری قابل رؤیت است لذا ماده است ، اما از اجسام لطیف تر میباشد : چ ) .

در صفحه ۳۱۱ نوشته :

جان و بنی جان خلق شدند و دورانی گذراندند بعد آدمیزاد خلق شدند .  
( وجود جان افسانه است که افسانه سرایان برای مشغولیت مردم داستان سرائی نمودند : چ ) .

در صفحه ۳۱۲ نوشته :

یکی از فلاسفه بزرگ را در برزخ دیدم مشکلی داشت خل کردم .  
( هرفردی درضمن زندگی دنیوی به برزخ وارد نمیشود و فیلسوف در عالم ارواح به فلسفه نمیپردازد تا رفع مشکل شود و در برزخ جای بحث و جدل نیست و جای فراگیری علوم نیست : چ ) .

در صفحه ۳۲۲ نوشته :

از اول خلقت سه نوع بود مونث و مذکر و خنثی و اینکه گویند حوا از آدم خلق شد من مخالفم .

( این گفته زبان دین است سند این گفتار چیست : چ ) .

در صفحه ۳۳۰ نوشته :

سلطان از طفولیت دارای کشف و کرامات بود .

( پهرهان این گفته چیست . چ ) .

در صفحه ۳۵۳ گفته :

زنی آزاد و بلامانع است مردهم بلامانع است و تصمیم دارند که بعد ازدواج کنند اگر بچه دار شوند چون در ارتباط بین دو شخص نیت و قصدشان شرط است بچه حرام زاده محسوب نمیشود .  
(چنین طفلی حلال زاده نیست و این عمل زنا است اما زناى محصنه نیست : چ ) .

در صفحه ۳۷۴ نوشته .

حیوانات از مافی الضمیر آدمیان میتوانند بفهمند .  
(مرتبه حیوانی یک نوع از مرتبه انسانی مادون تر است و امکان این امر غیر مقدور است . چ ) .

در صفحه ۳۷۵ نوشته .

وقتی شیخ امیر گاو شد آن گاو مقدس نبود .  
(شیخ امیر از بزرگان طایفه است چگونه انسان در قید حیات مبدل به گاو شده . چ ) .

در صفحه ۳۸۰ نوشته .

از نظر ما و عرفا معراج پیغمبر روحانی بود .  
(چون در قرآن معراج را از مسجداقصی بیان فرموده لذا منطوق آیه دال بر جسمانی بودن معراج است . چ ) .

در صفحه ۴۴۲ نوشته .

جسم علی (ع) آئینه و ذاتش ذات خدا است .  
(همچنانکه گفته شد اهل حق خواص آنان به حضرت علی (ع) اعتقاد نداشته و اگر آنان را علی الهی بنامیم سخت میرنجند و عقیده شیعیان اثنی عشر آن حضرت را امام و معصوم دانسته و اما علی را

ذات حق بدانیم کفر دانند اما فرق اهل حق سلطان اسحق و شاه خوشین و دیگر سرسلسله‌ها تجلی ذات حق در لباس بشری دانند و هندوها این تجلی را "اوتار" تجسد حق در لباس بشری دانند و لاحد در حد نگنجد. (چ).

در صفحه ۴۶۱ نوشته.

بیشتر احتمال می‌رود که اسم زرتشت در قرآن گفته شده باشد ولی به علت بغضی که عرب به ایرانیت داشته از بین برده باشند. (کلیه فرق اسلامی قرآن را مصون از کم و زیاد و تحریف دانند و خود آیات قرآن مبین و موید این گفته است: چ). بودا هر چه زرتشت گفته او هم گفته است.

(بودا درباره روح و بقای روح و وحدانیت حق لب فرو بسته فقط دستورات سلوکی داده تا از "کرمه" یا چرخش حیات رهائی یابد و از جنبه تناسخ مجازات یک دوره اعمال زشت در عود دیگر پاسخ دهد اما زردشت از اهور مزدا و مینو (بهشت) و دوزخ سخن رانده و رهبانیت و ریاضت را نکوهیده و این دو دین در قبال هم قرار گرفته است: چ).

در صفحه ۴۶۶ نوشته.

حضرت عیسی را با همان جسم به آسمان برده‌اند. (لابد عیسی بزعم نورعلی به آسمانی صعود کرده که آن آسمان ماده بوده، چگونه عیسی (ع) با جسد عنصری که ثقلت ماده است صعود کرده است: چ).

در صفحه ۴۶۷ نوشته.

اگر آنچه مسیح گفته بود درست بود دیگر احتیاجی به دیگر ادیان نبود.

(جمله اخیر نور علی با جمله ماقبل آن مغایر است و به اقتضای هر دوران پیامبری آمده و اگر قرآن حجت است سخن نورعلی مخالف آیات قرآن است: چ).  
 در صفحه ۴۷۴ نوشته.  
 با یزید بسطامی وقتی می گفت لیس فی جبتی الا الله خود را محاط در خدا میدید.  
 یکی از اهل حق های کرمان برایم تعریف میکرد که بچه بودم مشتاق علیشاه در منزلمان مهمان بود.  
 در صفحه ۴۷۹ نوشته.  
 بابا کوهی عمله بوده و عاشق دختر شاه وقت بوده است.  
 در صفحه ۴۹۵ نوشته.  
 سرانجام عین قرآن است.  
 (خدائی که شیخ اجل سعدی فرموده:

ای برتر از خیال و گمان و وهم

وزهرچه گفته اند و شنیده ایم و خوانده ایم

حکیم سخن آفرین فردوسی فرموده:

خداوند بالا و پستی تویی ندانم چه ای هر چه هستی تویی  
 چگونه خدای لایزال از بیم بسطامی کوچک شده و درکناره شپش های  
 خرقة چرکین بسطامی قرار گرفته و بعد بقول نورعلی خداعین بایزید  
 شده و چرا مشتاق پیر عشق مظفرعلیشاه که سلسله تصوفی وی مغایر  
 مسلک اهل حق است تجسد یافته و برای شکم چرانی بخانه کسی رفته

که خرد و کلان آن خانواده وی را دیده‌اند .  
 بابا کوهی در همان مکانی که مدفون شده در زمان حیات بسرمی‌برده  
 و شرح حال وی نوشته شده و دیوان اشعارش چاپ و منتشر شده است .  
 و بابا کوهی و امثال وی تن به کار نمیداده‌اند تا چه رسد کسی که  
 داعیه ارشاد دارد و مریدان بنده وار گرد او جمع آمدند آن زمان  
 اشتغال بکاری ورزد آنهم به عملگی و کسی که عاشق میشود می‌بایست  
 دارای روح لطیف داشته باشد و شیخ طریقت هیچگاه عاشق نمیشود  
 مگر برای شهرت که نامش بر سر زبانها افتد .  
 و در مورد عاشقی بابا کوهی کسی متعرض این مطلب نشده است : ( چ ) .  
 در صفحه ۵۱۱ نوشته .

حاجی بکتاش همان حضرت سلطان است .  
 ( اگر بکتاش بحد کمال رسیده بود چه ضرورتی داشت دوباره عود  
 نماید : چ ) .  
 در صفحه ۵۳۷ نوشته .

ذات سلطان چون بعد از علی است تکمیل‌تر از جامه علی است .  
 ( نورعلی در صفحات پیشین حقانیت تشیع را تأیید کرده و اسلام و  
 تشیع را پذیرفته و بعد سلطان را برتر می‌شمارد اگر فواصل زمانی موثر  
 است پس باید گفت نورعلی بعد از هر دو آمده مقام والاتری را حائز  
 است : چ ) .  
 در صفحه ۵۳۸ نوشته .

شاه خوشین بابا ناوس سلطان سهاک بابا یادگار بدون پدر به دنیا  
 آمده‌اند .  
 ( چه ضرورتی داشت بدون پدر متولد شوند و در ثانی مدرک و سندیت

این سخن چیست: (چ).

در صفحه ۵۴۸ نوشته.

دوره سلطان شیخ صفی الدین اردبیلی هیزم کش قاپی سلطان بوده است.

(شیخ صفی الدین اردبیلی مرید شیخ زاهد گیلانی "تاج الدین" بوده و دختر شیخ زاهد مسمات به بی بی بیگم را بزوجیت خود درآورده و شرح حالش در کتاب "صفوة الصفا" و "سلسلة الذهب" مشروحا ذکر شده و شیخ صفی الدین در رشت در مکانی که امروزه مسجد صفی نامند عزلت را پیشه ساخت و چه مدرکی در دست است که سلطان هم عصر شیخ صفی بوده و یا باهم دیدار نموده اند: (چ).

در صفحه ۶۱۷ نوشته.

به توسل به سلطان یک حشره را به مس زدم طلا شد.

(اگر زندگی نورعلی را در زمان اشتغال به خدمت در نظر گرفته و پس از مدتی که داعیه به هم زد بسنجیم آن هنگام مسلم خواهد شد که نورعلی حشرات را جمع نموده طلا ساخت و اضافه بر این بایست گفته شود کثرت مریدان بتدریج روز افزون شده بدون آنکه کیمیاگری کند طلاهای بسیار فراهم ساخت و هزینه ای که مصرف گنبد و بارگاه بر مزارش شده لااقل ده خانواده را تامین می نمود: (چ).

در صفحه ۶۴۴ و ۶۴۵ نوشته.

علی را در نجف دوبار در خواب دیده که به من فرمودند دین تو ابداعی است.

(مراد نورعلی آنست که دینی جدید عرضه داشته و حضرت علی (ع) تأیید نموده است: (چ).

در صفحه ۶۶۹ نوشته .

شاید خدا لج کرده است از اینکه چیزی از او نخواسته ایم .  
(و هفتی نورعلی خود را از همه بالاتر و بالاتر تصور نموده دیگر نام  
خدا بردن عیب و محلی از اعراب نخواهد داشت حالا چرا نام  
خدا را بر زبان رانده چه ضرورتی دارد که با خدا به بازی برخاسته  
و قهر و آشتی پدیدار شود : چ ) .

در صفحه ۶۸۴ نوشته .

به امر سلطان سید هستم .

(نورعلی چون بعد از سلطان بوجود آمده است از سلطان برتری دارد  
چرا حاضر شد از مادون تر خود ملقب به لقبی گردد و سیادت یک امری  
است ، مرد یل زنی از ذریه و اولاد رسول اکرم (ص) باشند در ردیف  
القاب نبوده تا به وی عطا شود : چ ) .

از گفتار شماره ۲۰۸۲ تا دویست صفحه نورعلی شرح حال خود و  
کیفیت خوابهای خود را توصیف نموده است .

( گفتار نورعلی که ظاهراً "خود را جزو نادره دوران میدانند و شاخص  
میدان حقیقت محسوب میدارند بآیین اسلام و مذهب تشیع منطبق  
است و نه با مندرجات دفاتر فرق اهل حق وفق میدهد و مردان آگاه  
و اهل حق از این آثار نورعلی گریزان و سخت رنجیده خاطرند .

بسی جای شگفتی و تاثر است که مردانی چون نورعلی و صادق و  
پدرش محمد عنقا و دکتر نوربخش و عده ای دیگر در یک برهه از زمان  
پدیدار شده و هر یک قسمتی از نمایشنامه را بعهده گرفته و اجرا گذارند  
و عشریه و نذور و نذر و نیاز و فطریه و بعناوین دیگر مردم ساده دل  
را بفریفتند و هر چه پایه ادعا را بلندتر ساخته مریدان شیفته تر



شدند: چ).  
 اینک از کتابی که در بین کلیه فرق اهل حق شهرت بسیار یافت و  
 ناظم کتاب پدر نور علی الهی است که پیروان این مکتب به دیده  
 احترام بدین کتاب می‌نگرند.

### " شاهنامه حقیقت "

حق الحقایق یا شاهنامه حقیقت اثر حاج نعمت الله جیحون آبادی  
مصحح کتاب با مقدمه و یادداشتها و تفاسیر از جانب دکتر محمد مکرری  
و یک صفحه از نور علی الهی دره ۵۷ صفحه از انتشارات ایران شناسی  
ایران و فرانسه که در تهران افست شد به سعی هانری کربن .  
ابتدای شاهنامه بیت زیر است :

نخستین به توفیق پروردگار گشایم زبان را به توصیف یار  
در پایان کتاب بیت زیر میباشد .

سپاسم به یزدان دادار فرد که از لطفم آگاه و بیدار گرد  
در خاتمه کتاب گفته است :

اول و آخرم یار .

در صفحه ۳ در باب تناسخ گوید :

بهر دور و هر مظهر و هر مکان کند در برم جامه های جنان

\*\*\*\*

دلا او که خواهی شوی حق شناس

بجو ذات حق دایم از هر لباس

در صفحه ۱۳ در مورد سلسله اشکانیان سروده است :

دگر باره گویم ز پیشدا دیان      کیومرث بود اول آن شهان  
و بعد در باب سلسله کیان و اشکانیان و ساسانیان بر طبق سنت  
تاریخی قدیمی اشعاری سروده است .  
در صفحه ۲۹ سروده :  
که سلطان صحاک بود صاحب الزمان

خدای حقیقت بدی در جهان  
(مراد از سلطان صحاک همان سلطان اسحق است که تجسد خدا در  
لباس بشری بوده است . )  
در صفحه ۵۶ سروده :

بروز ازل شاه با هفت تنان      همی خواست خلقت کند دو جهان  
(مراد از شاه سلطان اسحق است : چ ) .  
در صفحه ۶۵ چنین سروده :

مقام سیم آخر هر مقام      شدی ذات حق ظاهر اندر میان  
که چون دانه حق ز شرع مبین      تولد شدی ناسخ دین اسلامیان  
(سلطان اسحق در ایام خود اهل حق را رسمیت بخشید : چ ) .  
در صفحه ۷۱ سروده :

دگر چلتنان هم به موزون ذات      همه یک تنند در همه گاینان  
در صفحه ۹۵ راجع به ملک طاوس سروده :  
چو ابلیس شد منکر گردگار      ندا آمد از حق ایا نابگار  
(درباره ملک طاوس "شیطان" ایستادگی در برابر حق به عینه مانند  
آئین زردشت توضیح داده است : چ ) .

در صفحه ۱۱۰ راجع به دون به دون که بر طبق قواعد تناسخی که  
اهل حق معتقدند بیان داشته :

کنون وعده وصل دون آمده همان گردش چند و چون آمده  
مقدر چنین است اندر بشر شود ذات حق با شما هم سفر  
( اهل حق اعتقاد دارند هر فردی هزار و یک بار به لباسی به دنیا  
آمده و در هر مرتبه حق تعالی با وی طی طریق کند و پس از مرگ  
تواند بزودی بارثانی پا بعرصه وجود نهد در هر مرتبه یکبار در ایران  
و زمانی دیگر در آفریقا ظاهر شود که این عمل را دون به دون یا جامه  
به جامه گویند: چ ) .

در صفحه ۱۷۳ سروده:

که جرجیس بد مظهر یادگار رسول خدا بود زان روزگار  
( جرجیس را ادریس و اخنوخ و هرمس الهرامسه نامند که تجلی یعنی  
عود تکاملی دور گذشته است: چ ) .

در صفحه ۲۵۳ سروده:

چو آگه شد از سر حیدر رسول بدانست حق اوست اندر اصول  
( رسول اکرم (ص) به برتری علی (ع) برخورد واقف شد: چ ) .  
در صفحه ۲۲۲ گفته:

در آن عهد بهلول بد دادگر که ذات علی بود در آن بشر  
( علی تجسد خدا در وی است و بعدها بصورت بهلول آشکار شد: چ ) .  
در صفحه ۲۳۶ بیان داشته:

نصیر پسر پیرزنی بود و او فرزند خود را به علی (ع) بخشید .  
در صفحه ۲۶۶ نسیمی حروفی را از اهل حق شمرده است .  
در صفحه ۲۷۳ نوشته:

دگر ناصر خسرو پاک طین که بد مظهر پاک آن عابدین

( ناصر خسرو معروف به حجت خراسان باستاند دیوان اشعارش و کتاب وجه دین که وی مروج و مبلغ مشهور اسماعیلیه است اما اهل حق وی را از خود دانند: چ ).

در صفحه ۳۱۷ متذکر شده است که سلطان صحاک "اسحق" ظهور کرد و شاه نعمت الله و حافظ و حکیم نظامی مرید سلطان شدند اما بایست گفته شود که این افراد هم عصر نبودند .

گویند که آنها همه از غلامان بدند و بارنج و ریاضت به نزد سلطان شدند در صفحه ۴۰۷ بکتابش را از اهل حق محسوب دارند .

در صفحه ۴۷۵ گفته شده شیخ صفی اردبیلی در مکتب اهل حق بود و شیخ زاهد از غلامان حق بوده است .

در صفحه ۵۳۳ نوشته:

سید محمد نور بخش را مظهر شاه برام بوده است .

( مراد از برام ابراهیم بوده و فرق اهل حق هر وقتی از یک مرد مشهوری دلخوش بودند وی را به خود نسبت میدادند: چ ).

در مقدمه شاهنامه صفحه ۵ مسلک اهل حق را وابسته به مذهب تشیع میداند آقای دکتر مکرری گوید:

عده‌ای از عقاید آراء خاصی است که در عهد سالفه یا ذخایر معنوی اسلام و اساطیر ایران قدیم و افکار فرق اسلامی بخصوص در مناطق غرب ایران پراکنده بوده‌اند درهم آمیخته است و در برخورد با حوادث در زمانهای مختلف اشکال گوناگون بخود گرفته است .

و نیز دنباله همان اصولی بوده است که شاه مردان به سلمان فارسی و به عده‌ای از یاران نزدیک خود آموخته است .

در قرن چهارم هجری مردی بنام مبارک شاه ملقب به شاه خوشین

که او را مظهرالنه و متولد از مادری بکر بنام ماما جلاله میدانستند در میان ایلات لر ظاهر شد و طریق حقیقت را در میان قسمتی از مردم دهستان شایع کرده بود.

در صفحه ۶ نوشته:

در قرن هفتم هجری مناطق کردنشین بین ایران و عراق عرب سلطان اسحاق یا به تلفظ محلی سلطان سهاک که او را مقتن و مجدد آئین حقیقت بود ظاهر شد.

مبنای خاندانها اتحاد آداب و مراسم جوز شکستن و وظایف پیرو و دلیل مکتب سلطان با شاه خوشین مغایر و بادیگر خاندانها در اساس یکی و در مراسم آداب متفاوت است.

در صفحه ۸ نوشته شده:

در کشور عراق در سلیمانیه، کرکوک، موصل، خانقین و بغداد خانواده های اهل حق بسیارند.

( در ایران در شهر کرمانشاه در هرکوی و برزن و دهات توابع آن و شاه آباد غرب و کرد و قصر شیرین و در اطراف تهران و رودهن و ساوجبلاغ و همدان و سعید آباد قزوین و مازندران و کلاردشت و زنجان و آذربایجان و درگز و حومه های آن و دهات کوهستانی غرب و در تهران در خیابان امیریه و اطراف میدان امام حسین و گذر مستوفی خیابان حافظ پیروان اهل حق بسیارند و در کرد مزار بابا یادگار زیارتگاه اهل حق و مزار سید کلاردشتی در چیتگر و مزار تیمور شهید در مقبره مظفرعلیشاه در کرمانشاه محل زیارت طوایف اهل حق بوده و مزار سلطان اسحق زیارتش به منزله برگذاری حج اهل حق بوده و قبر نورعلی نیز مطاف پیروان وی میباشد مجموع نفرات اهل

حق در بلاد ایران حداکثر قرب یک میلیون نفر است و همگی افراد این مکتب عده بسیاری بکار زراعت و تعدادی بازرگان و کارمند ادارات و برخی در نیروهای مسلح بکار اشتغال دارند .  
مردمانی پاک نهاد و مهمان نواز و عفیف و افراد بیکار در این گروه مشاهده نشده است و تعداد انگشت شماری در سر مزار سلطان اسحق به ریاضت میپردازند : ( چ ) .

در صفحه ۱۱ نوشته شده :

جیحون آبادی متخلص به مجرم فرزند میرزا بهرام مگری در سنه ۱۲۸۸ هـ در دیه جیحون آباد متولد و در سال ۱۳۳۸ هـ فوت کرده و از خاندان شاه جیاسی است .

در صفحه ۱۷ نوشته جیحون سروده است :

بزی گشت از قوم *اسلامیان*

که این گفته را تاویل نموده است .

در صفحه ۵۴ نوشته .

مجرم خود را از اهل حقیقت و سرسپرده خاندان شاه حیاس معرفی میکند .

شاهنامه حقیقت که متضمن اشعار است پنج جزو است .

صفحه بعد نورعلی نوشته جماعت اهل حق سند کتبی راجع به اهل حق در دست ندارند .

(آقای دکتر مگری با خانواده نورعلی خویشاوندی دارند از باب دانش وی بیش از دیگر افراد این قوم مطلع تر بوده اما به نحوه ریاضتهای عده ای از افراد این مکتب ناآگاه میباشند : ( چ ) .

آقای دکتر مگری که خاندانش از تیره اهل حق است در فرق اهل حق

دانشمند منحصر به فرد است و فردی همپایه او نیست، اما اعمال پنهانی و سلوک خواص عده‌ای انگشت شمار را واقف نیست و مقالات آقای دکتر در مهنه وحید و در مقدمه کتاب شاهنامه حقیقت بسیار جالب است و جنبه طرفداری دارد.

بنظر این ناچیز فرق اهل حق از آئین هوشنگ و مانویت و میترائیسم با هم عجین شده بدین صورت جلوه‌گر شده و از مذهب تشیع متأثر نشده است و موارد اختلاف گفتار شاه خوشین و سلطان اسحق رابیان نغمه‌دهاند، عده‌ای معدود حبس نفس و ریاضات صعبه را انجام داده بدون آنکه دیگران از حالات وی واقف شوند.

عده‌ای از اهل حق بالاحضرتانی که در کسوت قوای نظامی میباشند سیلت خود را تراشیده و گویند در عوض نیاز می‌دهیم اما سبلیت بایستی "مهر" باشد، یعنی پشت لب و شارب ران زنند و نیاز مورد قبول نمیباشد. جمعی که خود را سید نامند تن بکار نداده و از ندور امرار معاش نمایند در ایامی که کتاب "سیری در تصوف" چاپ ثانی منتشر شد فرقه بابا یادگار که جم خانه آنان در یکی از خیابانهای "میدان امام حسین" واقع است، با این بیمقدار تماس گرفته رهبر آنان را ملاقات کرده جزوه‌ای بر رد نورعلی منتشر ساخته بودند یک نسخه در دسترسم قرار دادند و به دشمنی بر علیه نورعلی برخاسته بودند که این عمل آنان ناپسند و زشت است.

روزی جوانی که در مازندران سکونت داشت به من گفت عمویش چند برگه بر رد اقوال منتشر ساخته با اصرار از وی خواستم که این جزوه را یک نسخه ارائه دهد تا به اشتباهات خود واقف شوم و تاکنون از ارائه آن خودداری نمود روزی در آن جم خانه حضور داشتم داماد



رهبر با بایادگار با اصرار مرا به اتاق خود برده و گفت شما بایستی مرا مدد و یاری نمائید از وی پرسش نمودم چه چیزی بایستی انجام دهم در پاسخ بیان داشت پدر عیالم چون فرزند کوچکی دارد او را جانشین خود تعیین خواهد نمود و من محروم خواهم شد و بعد گفت شما به سفیر انگلیس بگوئید چرا مرا کمک نمی کنند و به چه علت با من تماس نمی گیرند و اضافه نمود ، یا سفیر انگلیس یا سفیر آمریکا هر کدام باشند برایم فرق ندارند به تعجب فرو رفتم و از وی پرسش نمودم چرا می بایست با تو تماس برقرار سازند او گفت من هم کلام می خوانم و هم تنبور می نوازم ( آنچه این ناچیز آگاه است که در بین فرق اهل حق لااقل دو هزارتن قادر به انجام این اعمال میباشند ) بعد برسختن خود افزود اگر شما بخواهید مرا معروف سازید به هریک از سفرا توصیه کنید که با من ارتباط برقرار سازند .

تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد . این آقا نابخردانه این بیمقدار را که مخالف سرسخت سیاستم با کوه بینی و ناپاکی خود این ذره نادار را جاسوس چند جانبه تصور میکند . پس از این گفتگو ارتباط خود را با آن خانواده گسستم .

نورعلی که خود را حاجی میدانست بر سر قبر سلطان رفته نه مکه گاهی خود را برتر از حضرت علی (ع) دانسته و در وقتی دیگر شیعه معرفی نموده و در یک زمانی خود را " تجسد خدا در لباس بشری " داعیه دارد . اینک سخن را کوتاه کرده و تلخیص یک دفتر را مزید بر مباحث قبلی افزوده تا بصیرت خواننده بیش از پیش شود .

"تدخین مواد که معمول به درویشان بود"

هم چنانکه در کتاب "خاکسار و اهل حق" چاپ ثانی عرضه داشتم ،  
 تریاک در زمان "فتح علی شاه" هفت تن از هند در کسوت درویشی به  
 خطه خراسان آمدند ، و در شهر مقدس "مشهد" در قرب جوارمزار پاک  
 حکیم سخن آفرین فردوسی طوسی و به قول شیخ اجل سعدی (عـر)  
 ( که رحمت بر آن تربت پاک باد ) رحل اقامت افکندند ، و هر یک  
 چادرهای "هفت دربند" برپا داشتند .

شادروان "کوهی کرمانی" که این ناچیز در جوانی توفیق دیدارش  
 بکرات دست داد و یادش گرامی باد ، در این باب کتابی تدوین نموده  
 که در خور ارج است .

ایادی استعمارکار را در توسعه مواد تریاک و کشت آن بجائی رساندند ،  
 که تا پایان دوره قاجار ، محتسبان در لیالی ایام ماه رمضان ندا  
 درمی دادند ، "آب است و تریاک ."

از اهل ثقه به حد تواتر شنیده ام ، که در ایام سلطنت "رضا خان" ،  
 "دارالشفاء"ها "بوجود آمد ، و فروشندگان اگر در فروش این سم مهلک  
 کوشا بودند ، مورد تقدیر و دریافت پاداش قرار می گرفتند .

پسر "رضا خان" ظاهرا" برای حفظ حیثیت ایرانی اماکن عمومی

"تدخین" را برچید، اما "شیره کشخانه‌ها" یکی پس از دیگری مفتوح شد. پس از طی چند سال "هروغین" به ایران ارمغان آوردند، حتی این سم مهلک در اندک زمانی در دانشکده‌ها راه یافت. در ایام نوجوانی و جوانی برای حل معضلی به هر صوفی یا عارفی یا دانشمندی نیازمراجعه داشتم، بلا استثناء به تدخین تریاک مبتلا به بودند.

و درجهت پاسخ درحرم و خلوتخانه خود پذیران بودند، مگرهمدمی را با دیده قبول و روی گشاده و تمجید از تریاک سخن رانده، تا به نظر عنایت بنگرند... و بیت زیر رطب اللسان "اهل دل" یا بعبارة الاخری "اهل منقل" بود.

چرس و فور آماده است و چائی دم است

دم غنیمت دان که دنیا یک دم است

به این ذره نادار اعتراض می‌کنند، چرا عکس "غلام علیشاه" را در بدایت کتاب "خاکسار و اهل حق" منضم ساخته‌ای، و ذیل عکس نوشته‌ام "قلیان جوز" یعنی حشیش.

درویشی که ساکن تجریش است، کتابهای این ناچیز را ابتیاع نموده، و در محل سکونت خود به فروش میرساند، روزی ضمن دیدار به این بیمقدار گفتم: این عمل شما نادرویشی بود، اما از جهت رفع محظور شرعی من عکسها را برداشته، سپس کتابها را می‌فروشم.

در پاسخش بیان داشتم: با اظهار مطلب رفع خلاف نمی‌شود، اما من راضیم حتی نسبت‌های ناروا و دشمنی‌های رذیلانه، و هتاک‌های

نادیده می‌گیرم .

بعضی‌گویند این عکس از "غلام‌علیشاه" نیست ، برخی بیان میدارند چهاردهی در میان ما آمد و مورد توجه خرد و کلان بود ، اسرار ما را بدست آورد و محق نبود آداب و عقاید تیره‌های خاکسار را برشته تحریر درآورد ، بگذریم

عقیده نگارنده این سطور ابراز و کشف عقاید مسالک ، و مکتب‌ها و مذاهب و ادیان است ، و روی سخن به افراد نیست مگر به ضرورت نام آنها برده می‌شود .

تدخین تریاک و حشیش و "گراگس" هیچ ارتباطی به درویشی و تصوف ندارد ، اما در گذشته بیشتر اختصاص به این طوایف داشت .

### "حشیش"

"حنب" برگ آن را "برگ" و "اسرار" و "ورق الخیال" و "حشیش" نامند.  
تخم آن را "شاه دانه" و شکوفه و غبار او را "چرس" گویند.  
پیوست ساق او را "کئب" نامیده‌اند.  
"بنگ" و "روح الاجنه" و "دوغ وحدت" در ایام ماضی معمول بود، و  
اینک کمتر به چشم می‌خورد.

حشیش و مشتقات دیگر آن و "گراگس" و هروئین و تورواش که دیو-  
داروگویند، همگی نورچشم را کم کرده، جهازهاضمه را ضعیف ساخته،  
قوای جنسی را از بین برده، حدقه چشم و چهره زرد و اندام ضعیف  
گشته، قوه حافظه را از بین می‌برد.

فرد معتاد به این امور فضایل اخلاقی را از دست داده، دوستی را  
نشاید، و خانواده به بی سامانی کشیده میشود.

اگر فردی سه بار به هریک از این مواد دست زند، مستقیماً به قوای  
عقلی و سلول مغزی خود آسیب رسانده، و می‌بایست به دکتر حاذق  
مراجعه کند، و با عزمی راسخ و خلل ناپذیر به مداوا رو آورد.

گفتم که الف گفت دگر هیچ مگو

در خانه اگر کس است یک حرف بس است

"عقیده عرفای اسلامی درباره ملک طاووس"

برای تکمیل بخش دوده "تیره، سلسله" ملک طاووسی که در زبان شرع "شیطان"، و در گفتار عرفا "ابلیس" ذکر شده، ناگزیر بر آن شدم، که شمای از سطحیات عرفا چون "احمد غزالی و "عین القضاة" و "حلاج" را بطور فشرده بیان دارد.

کلیه فرق اهل حق "عین القضاة" و استادش سید برکت که "براکه" نامند پیرو مکتب اهل حق می دانند.

اینک چون دوست دانشمند و محقق بزرگ "دکتر علی نقی منزوی" که سالیان دراز تحت تربیت پدر بزرگوارش "آیت الله آقاشیخ آغا بزرگ تهرانی" بود، و در تدوین مجموعه ارزشمند "الذریعه" و "اعلام الشیعه" دستیار و یار وفادارش بود، هم چنین در مجموعه با ارج "لغت نامه دهخدا" همکاری نزدیک با شادروان "دهخدا" داشت، و سالهای دراز در خارج از کشور بسر برده، و باالنتیجه بیش ازاین ناچیز کتب سودمند ارزنده از نظر گذرانده است.

از طرفی نحوه تحقیق وی بنظر این بیمقدار علمی و در خور استناد می باشد، و این ذره نادار کلیه آثار قلمی استاد را بدقت و امعان نظر مطالعه نموده، و معضلات نوشته های وی را از محضرش بهره گرفته،

لذا سپاس وافر خود را عرضه داشته ، و از ساحت پاک توفیق بیش از پیش وی را خواستار است .

چون سخن بدینجا رسید تذکر یک نکته ضروری است ، این ناچیز را اثر خود " باب کیست و سخن او چیست ؟ " متذکر شده ام که به قول " محمدصادق ابراهیمی " رهبر ازلیها در ایران ، که فروغی و برادرش و جمالزاده و فرزندش و ملک المتکلمین و دهخدا پیرو مکتب ازلی بودند ، نقل کفرکفر نیست دوست دانشمند آقای حاج احمد شکریه مقیم رشت که از دوستان دیرین این بیمقدار و نسبت به این بنده " صوفی " عنایت خاصی دارند ، در یکی از مرقومه های خود زبان اعتراض گشود .

اینک عرضه می دارد : با مقدمه جامع و ارزنده ای که شادروان " ابوالحسن فروغی " بر کتاب ارزشمند " تحریرالعقلاء " که تقریرات و خامه بزرگ مرد عصر خود " شیخ هادی نجم آبادی " نوشته اند ، جای ابهام باقی نمی گذارد ، که " ابوالحسن فروغی " را نتوان در رده " ازلیه " محسوب داشت .

اما دیگر افراد فضیلت علمی آنان را منکر نبودم ، اما ماسون و در رأس مشاغل سیاسی بودند .

هم چنانکه در مطاوی کتاب " باب کیست و سخن او چیست ؟ " متذکر شده ام ، در ایام باب و ازل ، عده ای از دانشمندان جهت عقاید ضد عربی ، برخی بواسطه تعصب شدید ملی ، و برخی از باب مشی سیاسی علناً یا در خفیه از همه جهت پشتیبانی به بابیه و ازلیه را دریغ نورزیده بلکه مجدانه کوشیدند .

اما درباره ازلی بودن " دهخدا " ضمن اذعان به ارزشمندی مجموعه

"لغت نامه" دهخدا را ازلی دانسته و بازبراین اعتقاد پابرجا می باشد. روسای اداره "لغت نامه" عوض اینکه بطلان سخنانم را بثبوت رسانند، هایشو راه انداخته و دست به افترا زدند، از آنجمله گفتند که نابغه شرق "سید جمال الدین اسدآبادی" را بابی معرفی نموده ام.

در کتاب "تاریخ بی دروغ" که با مقدمه نگارنده منتشر شد، از سید تجلیل شده و در کتاب "باب کیست" نامه رهبر ازلیه را گراور نموده و از رساله "رد پنچریه" بحث نموده، و از قول "کیوان قزوینی" که سید را "سید جمال الدین بیهمال" یاد کرده ذکر نموده ام. اینهمه هایشو و دیدارها و کارشکنی ها از عده ای که مدعی دانشند، شایسته و سزاوار است؟

پرسش ما این است که آیا اگر پس از مرگ خبری نیست این ذره نادر را به اقتضای بزرگی خود مستحضر فرمائید.

آیا مات فات است؟

آن رند رونده راه حق و حقیقت چه خوش گفت.

(آنقدر هست که بانگ جرسی می آید.)

این ناچیز قرب شصت سال بانوک مژگان به سلوک روحی گام برداشته، و ماورای ماده را لمس نموده است، روی سخن با صاحب دلان است.

تو که ز نار ناپریده چگونه ایمانت آرزو است؟

اما بعد به تحقیق بیشتر پرداخته معلوم شد، آقای "حسن ره نورد" از مجموعه "کنت گویندو" بهره جسته است، و دهخدا به استناد رساله مقدماتی که وصیت نامه وی را نیز در بردارد، که توصیه اکید به شادروان دکتر "معین" نموده، که اگر غلط املایی داشت تصحیح نکنند. بدستور و راهنمایی و توصیه "دهخدا" به آن مجموعه دسترسی



یافته و به تائید دهخدا در مجموعه اضافه شد .  
 آقای ره نورد مردی متدین و در این عمل مجبور به دستور بوده ، و  
 گرایشی به بابیت ندارد .  
 از این توضیح که بنظر نگارنده ضروری بود ، از تقویت اوقات خوانندگان  
 ارجمند پوزش می طلبد .  
 اینک فشرده گفتار استاد "منزوی" در مقدمه جامع نامه های "عین القضاة"  
 در جلد سوم را نقل می کند :  
 بایزید بسطامی ( ۲۶۰ هـ - ۸۷۳ م ) گوید : از خدا خواستم تا در حرم  
 ابلیس را به من بنمود .  
 از وی پرسیدم چرا امر حق را بداشتی ؟  
 گفت یا بایزید . آن امر ابتلا بود نه امر ارباب . گفتم ، با حق تو را  
 بدین روز انداخته است . گفت ، ساکت مخالفت و موافقت در میان  
 دو ضد و دو مثل تواند بود ، خدا نه ضد دارد نه مثل . ( از کشف  
 الاسرار میبیدی ) حسین منصور حلاج کشته ( ۳۰۹ هـ - ۹۲۱ م ) گوید :  
 موسی با ابلیس در گردنه کوه طور برخورد نموده پرسید : چه چیز تو  
 را از سجده بر آدم باز داشت ؟ ابلیس گفت : دعوی توحید که داشتم .  
 احمد غزالی در "مجالس" گوید : ابلیس به موسی ( ع ) گفت :  
 هر چه محبت خدا به دیگران فزونی یابد ، عشق من به خدا بیشتر شود .  
 "عطار" فرموده است : (مربوط به داستان "صوفی و پادشاه" ) در  
 مصیبت نامه ابلیس و این قصه یکی است .  
 می ندانم تا گرا اینجا شکی است .  
 " احمد غزالی " می گوید : هر که شیطان را سرپیچی کننده واقعی و  
 سرکش در برابر خدا بداند شنوی است .

"عین القضاة" گوید: او یگانه وجود سرور مجبوران، سرقدر، خال جمال ازل، خواجه خواجگان، معلم فرشتگان بوده، زاویه او بر ساق عرش بوده است، که امروزه بازیچه کودکان کوی تو گاه سالک گرم رو تر از ابلیس بود، پس لامحاله ابلیس را در راه واز بیند و از او در-گذرد، اینجا است که ابلیس گوید: این مرد از من سیه گلیم تراست. "فتح" چنین مرد بوده است.

(برکت که همان نام سید پراکه در نزد اهل حق است، و فتحه دو تن از صوفیان بنام اند "عین القضاة" پس از غزالی از این دو تن بهره جسته است: چ.)

قاضی گوید: از خواجه "احمد غزالی" شنیدم، که "ابوالقاسم گرکانی" هرگز نگفتی "ابلیس" بل گفتی: خواجه خواجگان، سرور مهجوران، نقل گفتار دکتر "منزوی" به پایان رسید.

وحدت وجود به استناد "ریک ودا" و "اوپانیشاد" و فلسفه "اشراق" نمود "بی بود" است.

مولوی در دیوان "شمس" در غزلی سوره است.

(یکی جویم، یکی خوانم، یکی دانم.)

تفصیل این مطلب نیازمبرم به فراگیری علم "عرفان" بالاخص، مبحث "وحدت وجود" است.

در کتابهای بزرگان صوفیه چون شیروانی در "بستان السیاحه" تمامی گفتار را در این مقوله ذکر ننموده است، زیرا "عرفان" و اعتقاد به آن منافای ایمان به انزال رسل و کتب آسمانی است، مراد بعضی از سلاسل است.

"نقل از رساله خطی کلام"

شریعت اصل و طریقت فرع و معرفت برگ و حقیقت میوه آن موس  
اساس حقیقت روزی اشاره نمود نه زمین بود نه آسمان شاه حقیقت  
جوهری بود در غلاف خواست ایجاد عالم نماید نظری برگوهر نمود  
گوهر آب شد ، و دودی از آن برخاست آسمان ها از دود ایجاد شد  
چندین هزار سال بدین منوال سپری شد از غلاف خود بنیامین بوجود  
آمد . گفت ای بنیامین و بنیامین عرض کرد ، دین و ایمانم فرمود  
سیخوهم پیر و طالبی برقرار سازم بنیامین عرض کرد دین و ایمانم  
تو پیری و من طالبم فرمود در تو قدرت نیست بنیامین عرض کرد  
دین و ایمانم تو پیر پادشاه ، پیر شاهد کیست ؟ پادشاه از آستین  
خود داود بیافرید پادشاه فرمود ، ای داود و وی عرض کرد دین و  
ایمانم پادشاه فرمود تو شاهد و بنیامین پیر ، داود عرض کرد ، دین  
و ایمانم منصب چه باشد . پادشاه فرمود ، تو مشکل گشا و هرکسی در  
ورطه ای افتد ترا طلب کند و شش دینار سبزه دهد ، داود عرض کرد  
شاهد من چه کسی باشد ، پادشاه از موی سر خود پیرموسی را بیافرید  
موسی عرض کرد منصب من چه باشد فرمود هرکس در امر من شرط  
بنیامین و رضای داود باشد ، در قلم تو باشد . گفت شاهد من کیست

از قهر خود مصطفی را بیافرید ، مصطفی گفت منصب من چه باشد ، فرمود قبض روح در دست تو باشد . عرض کرد که شاهد من کیست ، درآندم هزارغلام بیافرید و شاهد هزارغلام صد هزار غلام بیافرید ، و شاهد آنان نهصد هزار غلام بیافرید ، و جوز را از عرق خود آفرید و پادشاه به بنیامین سر سپرد .

پادشاه کلوچه را به بنیامین سپرد و او تقسیم کرد و پادشاه دعا را به بنیامین یاد داد که دعا بخواند .

الحمد لله شکر یا رب العالمین سفره سلطان نعمت خاندان تکبیر و به عیسی توسکان که یکی از ۷۲ تن بود یاد داد که دعا بخواند باین نهج قبولی نیاز شرط بنیامین و رضای داود و قلم پیر موسی خدمت از بار اول و آخر یار حکم خاوندگار تکبیر .

پادشاه عالم کلوچه را بدهن انداخته بخزینه سپرد یاران کلوچه را خورده بیهوش شدند بعد بیهوش آمدند بعد پادشاه غیر از چهار یار جوهری ساخته آنرا "زرده گل" نامید . به بنیامین سپرد او در سینه خود بپرورید بعد چهار هزار سال بگذشت پادشاه خواست آدم خلق کند به مصطفی امر داد از هر جای زمین گلی آورده شکل آدم ساخت گلها بهم جفت نمیشد تا پادشاه امانتی را از بنیامین خواست زرده گل با گل آدم شد . ۶۶ سال در زمین ماند و ۴۴۴ سال گذشت جان یافت بعد در جامه مرتضی علی شد بعد در جامه شاه خوشین شد و باباطاهر به خدمت وی شد بعد شاه خوشین گفت در پردیور در خانه شیخ عیسی مرا یابید در باغی بصورت بازی شوم بعد سلطان اسحق متولد شد .

مرا نه جسم دان نه جان مرا نه این باشد نه آن  
که من در کون بیچونی ز جسم جان میرایم

"دلایل بر عدم امکان حلول و اتحاد"

عده‌ای از عرفای قرون ماضیه حلول و اتحاد را رد نموده و صاحب گلشن راز نیز وقوع این دو امر را محال دانسته است. اما برهانی اقامه نمودند. و این دو امر از اصول اساسی فرق اهل حق بوده و گاهی بعضی از مشایخ این دو مورد را قبول داشته بدون آنکه به حقیقت امر واقف باشند.

اینک این ذره نادرکنه مطلب را روشن ساخته و به نهجی ساده برای تفهیم خوانندگان ارجمند به زبان خامه بطور اجمال عرضه میدارد: معنی و مفهوم حلول آنست که روح یک نفر که در عالم ارواح به سر می‌برد. در روح یک انسان ذی حیات داخل شده و روح معمول از کار بازمانده و آن روح متوفی متصرف در جسم یک فرد شده باشد، اکنون پرسش این ناچیز آنست:

- ۱- روح که در غیب عالم امکان بسر میبرد به چه سبب و بدستور چه کسی و به چه منظوری به جهان شهود رو آورده است.
- ۲- شخصی که از دنیای شهود "ناسوت" به ماورای ماده نقل مکان نموده دیگر حق رجوع به دنیای فانی ندارد پس چگونه حلولی را انجام میدهد.

- ۳- مرد یا زن متوفی که قصد حلول در جسد عنصری یک انسان را ( اسپری تیسیم ) را به چه وضعی رها میسازد .
- ۴- قالب مثالی فوت شده با قالب مثالی انسان زنده چه وضعی خواهد داشت ممزوج شود یا الحاق شود که مصداق آن خلاف عقل و بر خلاف علوم روحی است .
- ۵- تظاهر روح در ایام حیات و بعد از ممات بدون قالب برزخی امکان پذیر نیست .
- ۶- روح مجرد بوده و قالب مثالی ماده است اما از مواد سه بعدی لطیف تر بوده و در خواب یا برای بعضی از خواص روح با قالب مثالی مشهود میشود .
- ۷- اگر روحی به حد کمال رسیده باشد ، برای تلامذه خود که در دنیا تحت نظرو ی طی طریق روحی را انجام میدهد روح استاد به شاگرد خود القاء کرده یا در نوم بر وی ظاهر شده آنهم در صورتی امکان پذیر است که سالک در سلوک بدشواریهای سخت و صعب دست به گریبان باشد .
- ۸- در موارد نادر روح استاد چون جنبه خلاقیت دارد به امرالاهی و تصویب ارواح شامخه جسدی عین بدن عنصری زمان اواخر ایام حیات خود ایجاد نموده و پس از رهائی یک یا چند سالک از گردابها جسد خود را به امواج تبدیل کرده و بمقام عالیه خود عود می کند .
- ۹- سالک در ضمن سلوک و تمارین بسیار در تمرکز امکان وقوع انسلاخ بدون آنکه خود اراده کند این امر تحقق یابد .  
برای این بیمقدار بار اول بیست دقیقه رخ داد .  
و به قول عارف شیرین سخن حافظ :

"حالتی رفت که محراب بفریاد آمد ."

بنا به استناد مقاله هانری کربن در مجله مردم شناسی درضمن شرح حال میرداماد و گفتار میر دو بار یکی در قم و ثانی در تخت فولاد بدون دخالت اراده وی هر بار یک ساعت انسلاخ دست داد .  
انسلاخ برای آزاد مردان که رونده راه حق و حقیقت باشند ناگهان حالتی مانند جاذبه رو دهد و در آن کیفیت از عوارض مادی گسسته و ارتباط با یک مرد کامل برقرار شود و چون افاقه یابد خستگی و کوفتگی شدید بر بدنش عارض شود .



### "اتحاد"

اتحاد آنست که روح یک متوفی درجسد یک انسان وارد شده، گاهی این و زمانی آن اعمالی انجام دهند یا در معیت هم اراده نمایند. اما اشکال این امر آنست که قالب مثالی روح متوفی به چه حالی درآید و قالب مثالی یک فرد ذی حیات قادر نبوده دو روح را بارکش شود (قالب مثالی، قالب برزخی، قالب فلکی) با اسپری منطبق نبوده زیرا اسپری را شعور نامند، این مفهوم اسپری مادون مفاهیم قالب مثالی است.

معانی و تعاریف (اسپری تیسیم) برابر قالب مثالی بوده، نه روح مجرد. مجرد شو تا مجرد را مشاهده کنی.

نماز سکوت و روزه سکوت و ترک اکل حیوانی و روزه وصال در صورتی که با دستورالعمل استاد باشد رو به کمال می نهد. مراد از استاد مشایخ و اقطاب نیست.

این ذره نادر تا چندی پیش دریافتم آن بود که آئین هوشنگ همان آئین میترائیسم است.

اینک گوید عده ای از خواص پیرو مکتب مهر که سلوک را همیشه ساخته اند دستورالعمل کلی آن مسمی به آئین هوشنگ است و مقداری از آن

مکتب سلاک در کتاب "دبستان المذاهب" تصنیف کیخسرو اسفندیار و در کتاب "آئین هوشنگ"، و فرازستان ذکر شده، اما می‌بایست به استادی آزاد مرد و راد و فرزانه که از همه گسسته و به حق پیوسته باشد، دست بفتراکش زند.

آذر کیوان رهبر این مکتب، در دوران شاه عباس صفوی، در ایران و پتنه بسر برد و کتاب جام جم منظوم سروده آذر کیوان بود. آذر کیوان در پتنه بجهان باقی شتافت.

آئین هوشنگ که شعبه‌ای از میترائیسم است در دوره کیان "هخامنشیان" و در ایام اشکانیان دین رسمی ایران بود.

دین مهر در سرزمین‌های متصرفی امپراطوری روم رخنه نمود و مکتب کاتولیک و ارتودوکس، کلیه آداب و مراسم و اعتقادات آنان به تمامه از میترائیسم اخذ شده است.

مسیحیت در طی چند قرن کلیه آثار و نام و نشان مهر را از بین برد تا بتواند اناجیل اربعه را جایگزین مهر پرستی قرار دهد.

دین زرتشتی متأثر از میترائیسم بوده و چند فصل در اوستا اختصاص به مهر است، اما با آئین هوشنگ به مبارزه برخاست، و پس از آن افرادی در سلک مسالک درویشان در خفیه بسر می‌بردند و ریاضت عده‌ای انگشت شمار در مزار بابا یادگار و سلطان اسحق، به نحوه ریاضت هوشنگ و دستورات هوشنگ در دفتر بنام "فرهنگ" بجا آورده و عزلت پیشه ساخته‌اند.

در کتب مقدس فرق اهل حق که بزبان کردی اورامی و ترکی و کردی و اندکی فارسی که اهل حق دفتر، کلام، سرانجام خوانند دستورات کتاب فرهنگ بچشم می‌خورد.

در کلیه دفاتر اهل حق و رساله‌های مشایخ خاکسار کلمه صوفی، و تصوف، و عرفان دیده نشده است.

سلسله "دوده" عجم به اهل حق سروکاری ندارند.

ابتدای تشکیل و ابداع سلاسل خاکسار رواج تشیع بود، و منظور نظر شاهان صفوی بودند که این درویشان بوسیله نقیب‌ها اسرار اجتماع را گزارش داده و پلیس مخفی دربار بودند.

اینک هیچگونه سلوکی درمیان فرق خاکسار معمول نمیباشد و جلسات ذکر جلی حالت تدخینی در سلولهای مغزی دارد.

و مراسم و آدابی دارند که غیر از لفاظی بطنی و عمقی ندارد. اکنون وقت آنست که پیروان این فرق بخود آیند و از توهّمات دوری گزینند، و عمر گرانمایه را بثمرن بخش به پیشگاه مسند نشینان عرضه نکنند.

ای خواننده لختی بخود آی و در صدد آزمایش این تهیدستان برآی، تا عنایت حق ترا از دامهای فریبنده و پر تزویر رهائی بخشد.

### مأخذ کتاب

- ۱- آثار الباقیه تالیف ابوریحان بیرونی ترجمه اکبر دانا سرشت .
- ۲- آثار الحق "گفتارهایی" از حاج نورعلی الهی
- ۳- اسکندر نامه تالیف منوچهر حکیم .
- ۴- از پاریز تا پاریس تالیف باستانی پاریزی .
- ۵- احوال و آثار شیخ بهاءالدین از بانو دکتر شمیم ، محمودزیدی .
- ۶- اسلام در ایران تالیف پطروشفسکی ترجمه کریم گشاوری .
- ۷- اسرار خلقت تالیف موریس مترلینگ .
- ۸- استوار تصنیف گیوان قزوینی .
- ۹- آسیابان به زبان گردی از مصطفی ایلخانی زاده .
- ۵ - اصول عقاید درس اول بخامه صبائی .
- ۱۱ - اصول عقاید درس چهارم بخامه صبائی .
- ۱۲ - الف النهار ترجمه محمد حسن میرزا کمال الدوله و محمد کریمخان قاجار .
- ۱۳ - امیرارسلان تالیف محمد علی نقیب الممالک با مقدمه محمد جعفر محبوب .

- ۱۴- انسان شناخت تالیف دکتر علی مقدم .
- ۱۵- ایران امروز تالیف اوژن اوبن ترجمه علی اصغر سعیدی .
- ۱۶- ایران و ایرانیان تالیف بنجامین ترجمه حسین گردبچه .
- ۱۷- ایلخچی .
- "ب"
- ۱۸- بزرگان یارسان تالیف صفی زاده .
- ۱۹- بستان السیاحه تالیف حاج زین العابدین شیروانی .
- ۲۰- بهگوت به سعی محمد اجمل خان از انتشارات روابط فرهنگی ایران و هند .
- ۲۱- بهین سخن تالیف گیوان قزوینی .
- "پ"
- ۲۲- پهلوان مفرد تالیف جمشید صداقت نژاد .
- ۲۳- پیش‌بینی یه‌گان عیل به‌گی جاف بگوش صفی‌زاده .
- "ت"
- ۲۴- تاریخ ایران تالیف سرجان ملکم .
- ۲۵- تاریخ نشریه گروه آموزشی شماره ۲ تالیف احسان اشراقی .
- ۲۶- تاریخ فلسفه تالیف حنا الفاخوری و خلیل الجبر ترجمه عبدالمحمد آیتی .
- ۲۷- تاشه وان گردی به گوشش مصطفی ایلخانی‌زاده .
- ۲۸- ترجمه رباعیات خیام به گردی مترجم صدیق صفی‌زاده .
- ۲۹- تصوف و ادبیات تالیف برتلس ترجمه سیروس ایزدی .
- ۳۰- توضیح‌الملل ترجمه الملل والنحل شهرستانی ترجمه خالقداد هاشمی با مقدمه دکتر جلالی نائینی .

"ج"

۳۱- چشمه آب حیات تالیف جمشید صداقت نژاد .

"ح"

۳۲- حاشیه بر فرهنگ مهاباد تالیف قادر فتاحی قاضی .

"خ"

۳۳- خاطرات لیدی شیل ترجمه حسین ابوترابیان .

۳۴- خاندان نوبختی تالیف عباس اقبال آشتیانی .

درس‌هایی از گفتار به خامه دکتر علی نقی منزوی .

۳۵- داراب نامه دو مجلد تالیف ابوطاهر محمد با مقدمه و حواشی دکتر صفا .

۳۶- دانشنامه ایران و اسلام شاه ۸ و ۹ و ۱۰

۳۷- درس‌هایی از اسلام تالیف گل‌دزبهر ترجمه دکتر علی نقی منزوی

۳۸- درس‌هایی در دانشگاه تالیف دکتر علی نقی منزوی .

۳۹- دائرةالمعارف اسلامی از انتشارات اداره اوقاف تهران .

۴۰- دوره هفت‌تواند جروی از نامه مینوی "سرانجام" تفسیر و تالیف صدیق زاده .

۴۱- دوسفرنامه تالیف ولا دیمیرمینورسکی ترجمه امان‌الهی و لیلی به‌ختیار .

۴۲- ده‌وبه‌یتی به‌گانی<sup>۲</sup> شعار با طاهر ترجمه به‌کردی مترجم صفی‌زاده .

۴۳- دو قرن سکوت تالیف دکتر زرین‌کوب .

"دیوان عمادالدین نسیمی"

۴۴- دیوان دین مفسر حبیب‌اللہ نوبخت .

- ۴۵- دیوان سید شرف شاه به گوشش انصاری .
- دبستان المذاهب تالیف کیخسرو اسفندیار با تصحیح و حواشی کیوان  
"ر"
- ۴۶- راهنمای کتاب شماره ۶ و ۱۰ سال دهم .
- ۴۷- رساله صاحب اختیار در سخنوری اثر درویش میرزا محمد فرزند  
حاجی درویش احمد تهرانی نسخه خطی .
- ۴۸- رساله " سرخ علی شاه " نسخه خطی .
- ۴۹- رساله ای در سخنوری نسخه خطی .
- ۵۰- رساله ای در " کلام " کتاب مقدس فرق اهل حق نسخه خطی .
- ۵۱- رازگشا تالیف کیوان قزوینی .
- ۵۲- رندان خراباتی تالیف جمشید صداقت نژاد .
- ۵۳- ریاض السیاحه تالیف شیروانی " مست علی شاه " .  
"ز"
- ۵۴- زینة المجالس تالیف مجدالدین محمد الحسینی برنسخه چاپی  
حواشی به کتابت و خامه " کیوان قزوینی " .  
"س"
- ۵۵- سبز پری و زرد پری تالیف ملا احمد جامی .
- ۵۶- سرگذشت حاجی بابای اصفهانی تالیف " جیمز موریه " ترجمه  
میرزا حبیب الله اصفهانی به گوشش دکتر یوسف رحیم لو .
- ۵۷- سفرنامه مکه تالیف مهدی قلی هدایت .
- ۵۸- سفرنامه پولاک ترجمه گیگاوس جهاننداری .
- ۵۹- سفرنامه ابن بطوطه جلد اول .
- ۶۰- سفرنامه شاردن قسمت اصفهان ترجمه عریضی .

- ۶۱- سمک عیار پنج مجلد تالیف فرامرز بی حداد .  
 ۶۲- سندباد نامه تالیف خواجه بهاءالدین محمد با مقدمه قویم .  
 ۶۳- سوزها و سازها به گوشش میرطاهر شیخ خاکسار .  
 ۶۴- سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش تالیف مرتضی سیفی فمی  
 تفرشی .

"ش"

- ۶۵- شاهنامه حقیقت نظم سراینده جیحون آبادی با مقدمه دکتر مگری

"ص"

- ۶۶- صد خطابه تالیف میرزا آقا خان کرمانی نسخه خطی .  
 ۶۷- صلوة تالیف ملا حسن مظهر علی .

"ع"

- ۶۸- عالم ابدی تالیف صنعتی زاده کرمانی .  
 ۶۹- عبداللہ بن سبا تالیف سید مرتضی عسکری و سید احمد فہری زنجانی .

"ف"

- ۷۰- فرقه‌ها تالیف گلدزیہر ترجمہ دکتر علی نقی منزوی .  
 ۷۱- فرہنگ معین شش مجلد دکتر محمد معین .  
 ۷۲- فرمان "خوشحال علی شاہ" نقیب دوران مظفرالدین شاہ ممہور بہ  
 "عزض السلطان" خطی .  
 ۷۳- فرمان "خوشحال علی شاہ" ممہور بہ مہر مظفرالدین شاہ خطی .  
 ۷۴- فہرست بناہای تاریخی تالیف نصرت اللہ مشکوتی .

"ق"

- ۷۵- قوس زندگی "حلاج" تالیف لوئی ماسینیون ترجمہ دکتر فرہادی .

"ی"



"ک"

- ۷۶- کشف الحیل جلد دوم تالیف آیتی "آواره".  
 ۷۷- کشف الاسرار قاسمی تالیف ملا حسین کاشفی.  
 ۷۸- گاه و مقاله معجزه بخامه دکتر منزوی چاپ آلمان.  
 ۷۹- گاه و مقاله درباره نقاشی بقلم دکتر منزوی چاپ آلمان.

"م"

- ۸۰- ماللهند تالیف ابوریحان بیرونی ترجمه "اکبر دانا سرشت".  
 ۸۱- مجله هوخت سنه ۳۶۰ هـ ش مقاله‌ای از میرمهدی مؤبد.  
 ۸۲- مجله دانستنیها سال پنجم شماره ۴.  
 ۸۳- مردم و شاهنامه گردآورنده انجوی شیرازی.  
 ۸۴- مسافرت به ارمنستان و ایران تالیف "ژوبر" ترجمه محمود مصاحب  
 ۸۵- معرفت الروح تالیف حاج نورعلی الهی.  
 ۸۶- مقدمه جواهرالاولیاء تالیف دکتر غلام مسرور.  
 ۸۷- مولا ناجلال الدین تالیف زنده یاد عبدالباقی گولپیتارلی ترجمه  
 دکتر توفیق سبحانی.

"ن"

- ۸۸- نامه‌ای مبسوط درباره فرق خاکسار بخامه حاج احمد شگریه.  
 ۸۹- نفایس الفنون تالیف محمود آملی.  
 ۹۰- نوشته‌های پراکنده درباره یارسان تالیف صفی زاده.

"و"

- ۹۱- ولدنامه با مقدمه جلال همائی و سعید نفیسی.

"ه"

- ۹۲- هزار و یک شب تصنیف "اسفندیار آذرکیوان" ترجمه از عربی

مترجم عبداللطیف طسوجی به انضمام اشعار سرورش اصفهانی.

۹۳- هزار و یک روز ترجمه و اقتباس دکتر بریمانی .

۹۴- هفتاد و سه ملت تالیف دکتر جواد مشکور .

"ی"

۹۵- یادداشت‌های اعتماد السلطنه به گوشش ایرج افشار .

۹۶- یک سال در پاکستان تالیف قاسم صافی .

۹۷- یادداشت‌های دکترمنزوی دربارهٔ نامه‌های "عین‌القضات" جلد

سوم .

۹۸- یادداشت‌های گاتاها تالیف پور داود .



چون از قرائک طغران مغوفه فرمانج جهانج مطاع ادر همایون شاهنشاهی  
ارواحافاده زبده اسکین درویش خوشحال شاه طالقانی منصب نقابت  
دایت سلسله درویشکجانب و لنگرود و لاهیجان ورود بار مفتخر و بقرار است  
علیهذا بصدر این قم خجسته شیم مقرر میفرمائیم که عموم اهل این سلسله جلیله در  
در محال مرقومه شراییه را نقیب بالاستقلال خود دانسته از صوابدید  
او تخلف ننمایند و درویش خوشحال شاه بطوریکه شایسته و معقولیت اوست  
در انتظام امور و رسوم مربوط باین سلسله جلیل ..... در عهد هشتان

شهر محرم الحرام ۱۳۲۳



حکام حال و استقبال ولایت و بلوکات سخا بن لنگرود و لایسجان و  
 رودبار را مرقوم میدارد که چون عموم سلسله جلیله در ایشرفه بلوکات مزبور را  
 شخصی کافی و دافعی لازم است که امورات آنها منظم داشته و سرپرستی و نگاهداری از سلسله  
 جلیله در ایشرفه بلوکات اربعه مرقوم نماید و نگذارد بر آنها تعد و زیاده باشد  
 لیسند و ده العارین در ایشرفه شمال شاه طالقانی که از اشخاص کاروان است  
 بنقابت در ایشرفه بلوکات مزبور از بد اسنه تو شکان بیل دلیل مابعد مابقرار  
 داشتیم که بانظام امورات آنها پرداخته و حضرات در ایشرفه بلوکات  
 باطاعت او بوده باشند و هیچ قسم از گفته شایسته تخلفی و تجاوز نمایند و استقبال  
 کمال تقویت و بهرامی را از مشارالیه بعمل آورند که با سوده که مشغول دانا کوئی ذات اقدس  
 علیحضرت قدر قدرت شهریار ارواحنا فدا بوده باشند شهر صفر ۱۳۲۱



این مهر (عظیم)  
 دست فرمان است

الف

- اجمل خان . محمد . ۲۲۵  
 ادیب الممالک . ۲۳۹  
 احمد جامی . ملا . ۷۷  
 آذر بسد . ۱۷۹  
 ارچه . ۱۷۳  
 آزاد سرو . ۷۹  
 ادریس . ۱۳۰  
 ارچن . ۲۲۵  
 آذر گیوان . ۲۹۸، ۱۶۳، ۸۱  
 آقا خان گریانی . میرزا . ۶۸، ۵۹، ۲۲۳  
 آغا بزرگ تهرانی . ۲۸۶، ۱۳۶  
 اسکندر امان اللهی . ۲۳۱  
 اسد آبادی . جمال الدین . سید . ۸  
 اسماعیل کرهلائی . ۱۶۷  
 ارسلان ، امیر . ۱۶۸، ۲۶  
 اسعد تنگابنی . امیر . ۲۶۹  
 اسکندر مقدونی . ۷۹، ۶۸  
 اسدی . ۱۴۰، ۱۳۹  
 اسماعیل خان . ۱۶۹  
 اسود بربری . ۸۳  
 اسفندیار . ۷۹  
 اسماعیل شاه . ۶۰، ۵۸، ۴۷، ۱۸  
 ۱۳۳، ۱۰۳، ۷۲، ۶۵، ۶۱،  
 ۲۳۵، ۲۲۸، ۱۹۷، ۱۷۲  
 الیاس . ۱۲۴  
 الفت . ۵۴  
 الماس علس شاه . سید . ۱۱۸  
 العید الكردی . ۲۴۷  
 الماس شاه . ۱۱۷  
 اکابر . سید . ۲۴۷  
 اکبر دانا سرشت . ۲۲۷  
 ابو حنیفه . ۱۲۴  
 ابن تیمیه . ۲۳۳  
 ابن سینا . ۲۰۸  
 ابوالوفا . سید . ۲۴۷  
 ابی القاسم بن روح . ۲۲۷  
 ابن نصیر . ۲۱۱  
 ابراهیم زنده پوش . شیخ . ۱۲۳  
 ابوریحان بیرونی . ۲۲۶  
 ابوترابیان . دکتر . ۶۹  
 ابوزر . ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰  
 ابن سبا . ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۰۸، ۳۱  
 ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۷، ۲۲۵  
 ابابکر . ۲۲۹، ۲۲۲، ۸۳  
 ابراهیم . ع . ۱۲۴، ۱۱۳، ۱۰۳  
 ۲۶۲، ۱۳۰  
 ابونساج . ۸۲  
 اثابک . ۱۷۹  
 احمد گوئی . شیخ . ۱۲۳  
 احمد درویش . ۲۹  
 احمد تهری زنجانی . سید . ۲۱۹  
 احمد کبیر . سید . ۱۱۵  
 احمد بن سهل سرخسی . ۷۹  
 احمد امین . ۲۲۱  
 احمد چرامیوش . ۲۰۲  
 احسان اشراقی . ۵۸

- اکبر خراسانی . ۷۳  
 الیاس . ۲۴۱، ۶۸  
 اصلان غفاری . ۲۱۴  
 افضل الدین ترکد . ۲۳۰  
 افراسیاب . ۵۲  
 اصغر قاتل . ۷۶  
 امیر نصیر حندی . ۸۲  
 امامی . صحاف . ۱۶۸  
 امیر . شیخ . ۲۶۷  
 اوژن اوین . ۲۲۴، ۲۵  
 امیر تیمور گورگانی . ۵۱  
 انصاری . ۴۵  
 انجوی شیرازی . ۵۲  
 انسان دوست . ۴۵  
 انوشیروان . ۲۳۷، ۶۶  
 اویس قرن . ۶۹  
 امیر توفیق . ۴۴  
 ایوب . ع . ۱۲۴، ۱۳۰  
 ابوطالب . ۲۶۳  
 ایرج . ۲۴۷  
 آینی . ۲۱۶  
 ایوت هوشیار . ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۵۸، ۲۵۸،  
 ۲۵۸،  
 بانیارانی . رضا . ۲۳۹  
 ببر علیشاه . ۱۱۷  
 براگه . سید . ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰  
 ۲۹۰، ۲۸۶  
 بشیر . ۱۲۴  
 باوینی . حاجی . ۲۴۷  
 با یزید بسطامی . ۱۲۳، ۳۹  
 ۲۸۹، ۲۶۹  
 پ . ام . ژوبر . ۴۷  
 مافر حنات . شیخ . ۲۴۱  
 باستانی پاریزی . ۴۳  
 بابا یارتنی . ۸۲  
 بابا حیدر . ۲۴۷  
 بابا کوهی . ۲۶۹، ۲۷۰  
 بابا شاه قلندر . ۶۰  
 بابا اسحق . ۲۱  
 بابا یادگار . ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۷۰  
 ۲۷۸، ۲۹۸  
 بابا ظاهر . ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۲  
 ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۹۲  
 بهاء الدین صاحب دیوان . ۷۶  
 بهرام ورجاوند . ۲۱۴  
 بهاء الدین ولد . ۳۶، ۱۳۶، ۱۳۷  
 ۱۳۹،  
 بهاء . ۲۱۷، ۲۴۱  
 بهرام گور . ۱۲۵  
 بهبود علیشاه . ۱۱۸  
 بهلول . ۲۲۸، ۲۴۹، ۲۶۰، ۲۷۶  
 بهرام الهی . ۲۵۳  
 بهرام مئری امیر . ۲۳۹  
 بهار علیشاد . ۱۷، ۲۲، ۴۴، ۵۴  
 ۵۷، ۵۸، ۸۵  
 بقرات . ۲۲۶  
 بلال . ۸۳  
 بکناش . ۲۱، ۲۲، ۵۰، ۷۴، ۱۹۴  
 ۲۷۷، ۲۷۰، ۲۰۱  
 بنجامین . ۵۲  
 بوعلی . ۱۰۲  
 بوعلی قلندر . ۷۸  
 بودا . ۱۵۲، ۲۶۸  
 بیژن . ۲۴، ۵۲  
 پ .  
 یاد . دکتر . ۷۶

جلال بخاری . سید . ۲۷ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷  
 ۱۰۰ ، ۷۲ ، ۷۱ ، ۵۰ ، ۳۷  
 ۱۳۲ ، ۱۳۱ ، ۱۱۷ ، ۱۰۱

جمال زاده . ۲۸۷  
 جوانمرد قصاب . ۸۳  
 جمشید جم . ۱۹۳ ، ۹۲  
 جمال الدین . شیخ . ۳۷  
 جمشید صداقت . ۷۸ ، ۴۶  
 جنید بغدادی . ۱۶۱ ، ۱۲۴  
 جناب . ۲۴۱  
 جواد خان . ۱۶۹  
 جیمز موریس . ۱۶۰

پرویز شاتل خانگری . ۱۹  
 پور داود . ۲۱۰ ، ۲۰۹  
 پطروشفسکی . ۲۲۸ ، ۲۱۱ ، ۲۱۰  
 پلنگ پوش . ۱۲۲  
 پولاک . ۲۲۶  
 پیر موسی . ۲۴۰ ، ۲۴۶ ، ۲۹۱  
 پیرو . سید . ۵۷ ، ۲۲  
 پیر بنیامین . ۲۴۵ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲  
 پیر علی . ۱۲۷  
 پیر پالان دوز . ۸۲

ت

چ

توقی . ۷۶  
 تقی . امام . ع . ۱۲۷  
 توفیق سبحانی . ۱۶ ، ۲۰ ، ۱۹۲  
 ۲۰۱ ، ۱۹۶  
 تیمور . شهید . ۲۱۱ ، ۲۳۱ ، ۲۳۹  
 ۲۷۸ ، ۲۴۰

ح

حافظ . ۲۷۷  
 حب علیشاد . ۱۱۷ ، ۱۱۸  
 حبیب عجمی . ۱۲۳  
 حبیب الله اصفهانی . ۱۶۱  
 حجاز . ۸۳  
 حجازی . ۷۶  
 حسن بصری . ۳۹ ، ۶۹ ، ۸۲ ، ۱۱۹  
 ۱۲۳ ،  
 حسن مجتبی . ع . ۷۸ ، ۱۲۷  
 حسن . میرزا ، دیوانه . ۶۰  
 - حسن صوحی . ۱۶۸  
 حسن قتال . ۸۳  
 حسن صباح . ۲۲۴ ، ۲۲۵  
 حسن نقاش . ۱۵۹

ج

جان ادموند . ۲۳۱  
 جامی . ۱۴۷  
 جامی . ملا . ۱۷۰  
 جرجیس . ۲۷۶  
 جربادقانی . ۸۸  
 جالینوس . ۲۲۶  
 جعفر صادق . ع . ۱۲۷  
 جعفر کذاب . ۱۲۳ ، ۶۹  
 جعفر طیار . ۸۲  
 جلال چرمیند پوش . سید . ۱۱۴  
 جلالی نائینی . ۲۳۰  
 جلال الدین حیدر . سید . ۱۱۵  
 جلال الدین محمد یزدی . ۶۵

حسین . کاشفی . ملا . ۱۰۱  
 حسین عریضی . ۵۷  
 حسین مسرور . ۷۶  
 حسین بن علی . ع . ۱۳ ، ۱۲۷ ،  
 ۲۳۸ ، ۱۹۸  
 حسین ابوترابیان . ۲۱۷  
 حلاج . ۳۹ ، ۴۰ ، ۲۴۸ ، ۲۸۶ ،  
 ۲۸۹

ز

ذالکفل . ۱۲۴  
 ذبیح ، سپروز . ۲۱۴  
 ذوالنور . قلندر ، ۲۴۷

ر

راسپوتین . ۱۶۲  
 رحمت علیشاد . ۸۶  
 رحمان مصباح . ۲۳۵  
 رستم . بیگ آق قونولوی . ۵۸  
 رستم . پهلوان گیانی . ۲۳ ، ۲۴ ،  
 ۵۲ ، ۷۹ ، ۲۴۶ ، ۲۴۵  
 رضا . سید . ۲۳۴  
 رضا . خان . ۲۸۲  
 رضا علیشاه . ۱۱۷ ، ۱۱۸  
 رضا کیا ، سید . ۵۹  
 رضا . حضرت . ع . ۴۱ ، ۱۷۸ ، ۱۹۳ ،

۱۹۸

رفاقت علیشاه . ۱۱۸ ، ۱۸۰  
 روان فرهادی . ۳۹  
 روشن علی . سلطان . ۱۱۵ ، ۱۲۷ ،  
 ره نورد . ۲۸ ، ۲۸۸

حمزه بن آذرک . ۴۶  
 حمزه عم رسول الله . ص . ۷۳  
 حمزه سردادور . ۶۸ ، ۷۶  
 حنا الفاخوری . ۳۹ ، ۲۳۳  
 حیران علیشاه . ۱۱۸  
 سلطان حیدر . صفوی . ۱۸ ، ۱۹ ،  
 ۲۶ ، ۴۷ ، ۵۷ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ،  
 ۹۰ ، ۱۰۲ ، ۱۲۹ ، ۱۶۱ ، ۱۷۲

ح

خاموش ، سید . ۲۲  
 خالقداد هاشمی . ۲۳۰  
 خضر . ع . ۶۸ ، ۸۰  
 خلیل تقفی ، دکتر . ۲۳۹  
 خلیل الحر . ۳۹ ، ۲۳۳  
 خنجی . ۱۴۰  
 خوشحال شیرازی . ۱۱۸ ، ۱۷۹ ،  
 ۱۸۰  
 خیام . ۲۳۵ ، ۲۴۲

د

دانیال . ۵۱  
 داود . ۲۴۰ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲  
 داراب بن بهمن . ۷۹



۲۷۲، ۲۷۰، ۲۶۸، ۲۴۲، ۲۳۸  
۲۹۸، ۲۹۲، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۵

زال بن سام . ۲۴۵، ۵۲، ۲۴۰  
زاهد . شیخ . ۲۷۱، ۱۶۲، ۱۶۱، ۲۷۷  
زبیر . ۲۲۳، ۲۲۰  
زردشت . ۲۶۸، ۲۱۴، ۲۰۹  
زرین گوب . ۴۶  
زگریا ملتاسی . ۱۰۰، ۱۶۲  
زگریا ع . ۱۲۴  
زهر، حضرت ع . ۱۱۵  
سمک عیار . ۸۰، ۷۹  
سمرقندی . ۷۶  
سنائی . ۱۴۷  
سوخت علیشاه . ۱۱۷  
سهروردی . ۲۰۸  
سپیل بن عامری . ۸۲  
سپیلی خونساری . ۱۶۸  
سیف علی شاه تفرشی . ۶۰  
سیف بن اردوان . ۳۲، ۳۱  
سیف بن عمر . ۲۲۲، ۲۲۱  
سیروس ایزدی . ۳۴

سام نریمان . ۲۱۸، ۳۱۵  
سالار فخرالدین . ۷۰  
سالور . ۷۶  
ساعدا الدوله . ۲۳۱، ۲۱۶، ۲۱۵  
سبا . ملکه . ۲۲۱، ۲۰۸  
سبزواری حکیم . ۱۵۷  
سرجان ملکم . ۵۱  
سرمست طرقي . ۸۶  
سعدی . ۲۶۹، ۱۴۷  
سعید نفیسی . ۱۴۰، ۵۴  
سلیمان، نبی . ع . ۱۲۵  
سلیمان گاکوی . ۲۰۲  
سلطان سلیم . ۶۱  
سلطان ولد . ۱۰۱  
سلیمان فارسی . ۸۳، ۸۲، ۳۹  
، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۸، ۲۳۴  
۲۷۷، ۲۳۸، ۲۳۷  
سلطان اسحق . ۲۱۸، ۲۱۵، ۲۱۴  
شاه ابراهیم . ۲۴۶  
شاه حسینی . ۲۱۵  
شاه فضل الله ولی . ۲۴۸  
شاه خوشین . ۲۴۵، ۲۵۹، ۲۶۸، ۲۷۰  
، ۲۷۷، ۲۹۲  
شاه ایاز . ۲۴۷  
شهباز قلندر . ۴۸، ۶۲  
شرف شاه . سید . ۴۵  
شروان شاه . ۶۱  
شیخ شرف الدین پاتی پتی . ۷۰  
شگریه . احمد . حاج . ۴۳، ۴۴  
، ۱۰۱، ۲۸۷  
شوق علیشاه . ۱۱۷  
شلمقانی . ۲۳۲، ۲۳۳  
شمیم . دکتر . ۶۲  
شمشیر شاه . ۱۱۷، ۱۱۸  
شوشتی . پروفیسور . ۱۳۹، ۲۲۵

شوفان . شيخ . ۱۶۵  
شهمردان ، رشيد . ۲۵۰  
شيث . ۱۲۴ ، ۱۳۰  
شيخ زاهد گيلاني . ۵۸ ، ۵۹  
شيرواني ، مست عليشاه . ۲۹۰

ص

صادق عنقا . ۵۹ ، ۲۷۲  
صالح عليشاه . ۱۲۴ ، ۵۷ ، ۱۲۴  
صادق ، حضرت . ع . ۳۳ ، ۳۹

۴۳ ، ۱۳۳ ، ۲۴۹ ، ۲۶۰  
صباي . ۲۴۱ ، ۲۴۲  
صدرالدين . شيخ . ۱۶۱  
صدقه بن ابي القاسم شيرازي . ۸۰  
صعصعه بن صوحان . ۲۲۰  
صفا . دگتر . ۷۹  
صفي الدين شيخ . ۴۷ ، ۵۹ ، ۶۴  
۱۶۲ ، ۲۱۲ ، ۲۷۱ ، ۲۷۷  
صفي زاده . ۲۳۵ ، ۲۳۸ ، ۲۴۰  
۲۴۱ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۴۸  
۲۵۰ ، ۲۴۹  
صنعتي زاده . گرمانی . ۶۸  
صافي . قاسم . ۴۸

ض

ضحاك . ۲۴۷

ط

طرسوسي . ۷۹

طسوجي . ۸۰ ، ۱۶۴  
طلحه . ۲۲۳  
طمفاج . سلطان . ۷۶  
طهماسب . شاه . ۷۶  
طيفور بربري . ۸۴

ط

ظهير الدوله . علي خان . ۴۳ ، ۵۳

ع

عاشق عليشاه . ۱۱۷ ، ۱۱۸  
عبدالمحمد آيتي . ۳۹ ، ۲۳۳  
عبدالله بن عمر . ۸۲  
عبدالله طيار . ۸۲  
عبدالله خارجي . ۷۳  
عبدالواحد بن زيد . ۱۲۲  
عبدالله بن مقفع . ۲۲۵  
عبدالله بن انتظام . ۲۹  
عبدالکريم . واعظ . شيخ . ۸۸  
عبدالرحمن بن عديس . ۲۲۰  
عباس بلوکفر . ۱۹  
عبدالله بن تيلم . ۸۲  
عبدالله برزش آبادي . ۶۹  
عبدالله يافعي . ۳۶  
عبدالرحمان اردبيلي . سيد . ۱۶۰  
عبدالخالق . خواجه . ۱۲۶  
عبدالواحد . ۱۱۹  
عبدالرحمان . ملک . ۵۱  
عبدالقادر گيلاني . ۱۱۷  
عباس اقبال . ۲۲۹

عباس بن علي . ع ١٨٧  
 عباس شريف دارابي . ١٥٨ ، ١٥٧  
 عبدالرزاق بيهقي . ٧٣  
 عباس . شاه . ٥٧ ، ٥٢ ، ٤٨ ، ٤٥  
 ١٥٩ ، ٧٦ ، ٧٤ ، ٦٨ ، ٦٦ ، ٦٥  
 ١٦٩ ،  
 عبدالله بن سبا . ٢١٢ ، ١٩٥  
 ٢١٩ ، ٢٢٠ ، ٢٢٤ ، ٢٢٢  
 علي اصغر سعیدی . ٢٣٤  
 علي اکبر دانا سرشت . ٢٢٦  
 علاء الدوله . ٢١٥  
 علي النقي . ع . ٢٣٤  
 علم الهدی . ٤٥  
 علي موسى الرضا . ع . ١٢٧  
 علي بن اکبر . ٨٢  
 علي . سلطان . ٥٨  
 علي بيهباني . ملا . ٤٨  
 علي . سيد . صفوی . ٥١ ، ٥٢  
 علينقي منزوی . دکتر . ١٣٦  
 ٢٨٦ ، ٢٣٢ ، ٢٢٨ ، ٢٥٨  
 علي . سيد . مشعشع . ٢١٨ ، ٢١٥

غ

٢٤١ ، ٢٤٨  
 علي قويم . ٧٦  
 علي رضا دکنی . شاه . ١٣٢  
 علي مرتضی ع . ٣٩ ، ٣٨ ، ٣٣ ، ٣٢  
 ١١٤ ، ١١١ ، ١٠٩ ، ٧٢ ، ٦١ ، ٥٢  
 ٢١٢ ، ١٥٤ ، ١٣٥ ، ١٢٥ ، ١٢٢  
 ٢١٧ ، ٢١٣ ، ١١٦ ، ١١٥  
 ٢٣٢ ، ٢٣٠ ، ٢٢٦ ، ٢٢٨ ، ١١٩  
 ٢٢٧ ، ٢٢٦ ، ٢٢٣ ، ٢٢٢ ، ٢٢٥  
 ٢٧٧ ، ٢٧٦ ، ٢٧١ ، ٢٧٥ ، ٢٣٨  
 ٢٩٢ ، ٢٦٧ ، ٢٦٦ ، ٢٦٣ ، ٢٦٥  
 عثمان . ٢٢٣ ، ٢٢١ ، ٢٢٥ ، ٢١٩  
 ٢٢٩  
 عسکری . امام ع . ١٢٧ ، ١٢٣  
 غزالي . احمد . ٢٨٩  
 غلام عليشاه . ٢٨٤ ، ٢٨٣  
 غلام سرور . دکتر . ٦١  
 غلامحسين ساعدی . ١٨٢  
 ف  
 فاطمه ، زهرا . ع . ٢٢٦  
 فتحعليشاه قاجار . ٨٥ ، ٥١ ، ٤٨ ، ٤٧  
 ٢٨٢ ، ٢١٢ ، ١٧٧ ، ١٦٤

کربلائی حسن . ۴۵  
 کلاردشتی . سید . ۲۳۱ ، ۲۷۸  
 کمالی . لنگرودی . ۱۷۹  
 کمیل بن زیاد . ۳۹ ، ۱۱۹  
 کوثر همدانی . ۱۶۰  
 کوچک علیشاه . ۱۱۷ ، ۱۱۸  
 کوهی کرمانی . ۲۸۲  
 کوکب علیشاه . ۷۸  
 کولیپنارلی . ۱۶ ، ۲۰ ، ۱۹۲  
 ۲۰۰ ، ۱۹۶

کیومرث . شاه . ۲۷۵  
 گیگوس جهاننداری . ۴۱ ، ۲۲۶  
 گیخسرو اسفندیار . ۷۱ ، ۲۹۸  
 کیوان قزوینی . ۵۷ ، ۶۶ ، ۷۱ ، ۸۸  
 ۱۴۰ ، ۲۱۰ ، ۲۴۳ ، ۲۸۸

گ

گرگانی . ابوالقاسم . ۲۹۰  
 گوهر علیشاه . ۱۱۸ ، ۱۵۸  
 گلدزیهر . ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷  
 گودرز . ۵۲  
 گیو . ۵۲  
 گوبینو . گنت . ۲۸۸

ل

لطفعلی . بریمانی . ۴۳  
 لوطی . غلام حسین . ۱۹  
 لوئی ماسینیون . ۳۹  
 لیدی شیل . ۶۹ ، ۲۱۷  
 لیلی بختیار . ۲۳۱

فخرالدوله . ۱۶۹  
 فروغی . ابوالحسن . ۲۸۷  
 فروغی . ۲۸۷  
 فرامرز بن خداداد . ۸۰  
 فردوسی . ۴۸ ، ۱۷۰ ، ۲۶۹ ، ۲۸۲  
 فرصت شیرازی . ۱۵۷ ، ۱۵۸  
 فزونی استرآبادی . ۸۸  
 فضل الله . لایق . ۱۵۷  
 فضل الله . استرآبادی . حروفی  
 ۷۴ ، ۲۱۱ ، ۲۴۸

ق

قاضي . ۲۳۵  
 قادر فتاحی . ۲۳۵  
 قاسم انوار . ۷۲  
 قاسم بن حبیب . ۸۳  
 قادر علی . ۱۱۵  
 قباد . شاه ساسانی . ۶۶  
 قدرت علیشاه . ۱۱۸ ، ۱۸  
 قطب الدین حیدر . ۲۱ ، ۱۶۱  
 قلیچ اوغلی . ۶۱  
 قنبر . غلام . حیدر گرار . ع .  
 ۳۲ ، ۶۹ ، ۸۲

ک

کالار . مستشرق . ۱۶۴  
 کاشانی . ۸۶ ، ۱۰۶  
 کالوقلندر . ۱۱  
 کاشفی . ۱۳۶  
 کاظم تهرانی ، سید . ۲۹ ، ۴۵  
 کشاورز . کریم . ۲۵  
 کریشنا . ۲۲۵

- محمد بن ابی بکر . ۲۲  
 محمد گفاش . ۴۵  
 محمد کریم قاجار . ۴۶  
 محمد علی اختیار . ۲۸  
 مصطفی . ایلخانی زاده . ۲۳۵  
 مینورسکی . ۲۴۷، ۲۳۱  
 محمد علی یزدی . میرزا . ۱۰۳  
 میر مهدی موبد . ۲۲۸  
 مینو . ۸۵  
 میمنه بغدادی . ۲۳۷  
 میا خاکی . ۱۱۷  
 میرانشاه . ۲۱۱  
 میر فندرسکی . ۱۵۷  
 میر ظهیر . ۱۶۹  
 میر ملنگ . ۱۱۸  
 میرداماد . ۲۹۶، ۱۵۵  
 میرزا صالح . ۲۳۴  
 میرزا علی کیا . ۵۸  
 میر گوهر . ۱۱۷  
 میر طاهر . ۸۵، ۷۰، ۳۷، ۲۳  
 ۱۳۴، ۱۱۹، ۸۷، ۸۶  
 ملا عبدالله . ۲۴۸  
 معاویه . ۲۱۲  
 معصوم علیشاه . ۱۱۷  
 محمد حسن میرزا کمال الدوله . ۴۶  
 منصور مشعشعی . سید . ۲۴۸  
 محمد بن نصیر نمیری . ۲۳۴، ۲۲۸  
 محمد بن عبدالله . ص . ۲۷، ۱۳  
 ۱۱۰، ۱۰۹، ۵۱، ۳۶، ۳۲، ۲۹  
 ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۷  
 ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۷۳، ۱۹۴  
 ۱۹۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳  
 ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۷۲  
 ۲۷۶  
 ۲۲۸، ۲۶۹، ۲۴۰، ۲۳۱  
 منوچهر حکیم . ۴۶، ۶۸  
 منصور زهری . ۸۳  
 محمد صادق ابراهیمی . ۲۸۷  
 محمد نوربخش . ۲۷۷، ۲۵۸، ۱۶۱  
 محمد عنقا . ۲۷۲، ۶۹

اما جلاله . ۲۷۸

مامون . ۱۶۴

مالک بن دینار . ۴۶

مالک اشتر . ۲۲۰، ۳۲

مانی . ۶۳، ۵۱

مجتبی مینوی . ۱۶۳، ۱۴۰، ۱۳۹

متوکل عباسی . ۶۴

مرتضی عسکری . سید . ۲۱۹

مریم . ع . ۷۵

مزدک . ۶۳

مجد الدوله . ۱۶۹

محمد علی یزدی . میرزا . ۱۰۳

محمد بن احمد . درویش . ۲۸

محمد رحمانی . ۱۵۹

محمد غفاری . ۸۲

محمد مشعشع . سید . ۲۴۸، ۲۱۸

محمد بن ابی حذیفه . ۲۲۰

محمد گویا . ۱۶۸

محمد جعفر محبوب . ۱۶۸

محمد گوره سوار . ۲۴۴

محمد بگ لرستانی . ۲۴۷

محمد بن عمر . ۸۳

محمد حسن میرزا کمال الدوله . ۴۶

منصور مشعشعی . سید . ۲۴۸

محمد بن نصیر نمیری . ۲۳۴، ۲۲۸

محمد بن عبدالله . ص . ۲۷، ۱۳

۱۱۰، ۱۰۹، ۵۱، ۳۶، ۳۲، ۲۹

۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۷

۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۷۳، ۱۹۴

۱۹۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳

۲۲۲، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۷۲

۲۷۶

۲۲۸، ۲۶۹، ۲۴۰، ۲۳۱

منوچهر حکیم . ۴۶، ۶۸

منصور زهری . ۸۳

محمد صادق ابراهیمی . ۲۸۷

محمد نوربخش . ۲۷۷، ۲۵۸، ۱۶۱

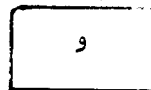
محمد عنقا . ۲۷۲، ۶۹



مطهری ۲۳۵  
مطهر . حاج . ۱۹۰۲۳۰۵۸۰۵۹  
۱۰۶۰۸۶۰۸۵۰۷۰۰۶۰

نادر شاه . ۲۳۵  
ناصر خسرو . ۲۷۶ ، ۲۷۷  
ناصرالدین شاه . ۲۶ ، ۴۶ ، ۵۲  
۲۱۵۰۸۸۰۵۹۰۵۳  
نرگس خانم . ۲۳۸  
نساج . خواجه . ۱۲۶  
نسیم عیار . ۴۶  
نسیمی حروفی . ۲۷۶  
نصیرین عبدالله . ۸۳ ، ۲۷۶  
نصرت الله مشکوتی . ۵۱ ، ۱۶۱  
نضربن الحارث . ۷۹  
نظرعلی جناب میرزا . ۲۱۷ ، ۲۳۹  
نظامی . حکیم . ۲۷۷  
نظام مشعشعی . سید . ۲۱۵ ، ۲۱۸  
۲۵۳ ، ۲۴۸  
نعمت الله مجرم . حاج . ۲۳۹  
نعمت الله . شاه . ۲۹ ، ۱۱۷ ، ۱۳۱  
۲۷۷ ، ۲۳۵ ، ۱۳۲  
نقی . امام . ع . ۱۲۷  
نقیب الممالک . ۲ ، ۲۶ ، ۲۸ ، ۴۶  
۱۶۹  
نورگلان . ۱۱۷  
نور علیشاه . ۵۳ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۸۷  
نور نهال . ۱۱۷ ، ۱۳۳  
نویخت . ۴۹  
نوح . ۱۰۷ ، ۱۱۱ ، ۱۳۰ ، ۲۶۲  
نوربخش . دکتر . ۲۷۲  
نوح بن نصر . ۷۶  
نورعلی الهی . ۲۴ ، ۲۴۱ ، ۲۵۰  
۲۶۹ ، ۲۶۲ ، ۲۵۳

۱۷۷ ، ۱۱۹  
مرشد احمد . ۴۵ ، ۲۵۱  
مرتضی سیفی . ۶۰  
مورین مترلینک . ۲۱۶  
مولانا نصرالله . ۲۴۸  
مستعان الملك . ۲۳۹  
مهدیقلی هدایت . ۲۱۶  
ملك المتكلمين . ۲۸۷  
ملك شاه سلطان . ۱۷۳  
ملا صدرا . ۱۲۹  
مسعود اختیار . ۱۲۳  
مشکور . دکتر . ۲۲۷ ، ۲۲۸  
مقبل حلبی . ۷۳  
مصطفی . ( عزرائیل ) . ۲۹۲  
مقیمای رشتی زرکش . ۱۶۹  
مستور علیشاه . ۸۵ ، ۱۱۹  
موسی . ع . ۱۰۵ ، ۱۰۷ ، ۱۱۵  
محمود بیسیخانی . ۴۰ ، ۶۳ ، ۷۴  
۲۴۸ ، ۲۱۱  
محمود پاتیلی . ۳۸ ، ۱۱۴ ، ۱۱۷  
۱۲۲  
مولوی . ۱۶ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۳۴ ، ۴۵  
۱۰۱ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۹  
۱۹۴ ، ۲۰۰ ، ۲۹۰



والریوتل کتاب پرند  
ویشنوار

احسانی

ه

هانری گرین . ۲۷۴ ، ۲۹۶  
 هادی . نجم آبادی . شیخ . ۲۸۷  
 هارون الرشید . ۴۶ ، ۷۳ ، ۲۶۰  
 هارون برادر موسی . ع . ۲۳۳  
 همائی . ۵۴  
 همای . ۷۹  
 همای چهارزاد . ۷۹  
 هندی . سید . ۶۰  
 هود نبی . ۱۳۰  
 هوشیدر . ۲۱۰  
 هوشنگ شاه . ۲۹۸

ی

یحیی . ع . ۱۱۵  
 یعقوب بن عامر . ۸۳  
 یوسف . رحیم لو . دکتر ۱۶۰  
 یوسف . ترکش دوز . ۶۶  
 یوگنی . ادواردویچ . برتلس . ۳۴  
 یوشع . ع . ۱۲۴ ، ۲۲۹  
 یونس . ع . ۱۲۴ ، ۲۲۴  
 یاسمی . رشید . ۲۵۰

